



خطی «فدوت شده»

۱۴۵۱

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نخ ۸۲۵۱

۲۲۶۹

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب: اقتصادیات

مؤلف: پیرن پیرجم

شماره ثبت کتاب

۱۴۵۱

شماره قفسه

۱۱۳۸

موضوع

بازرسی شد

۷۸۵۶۷

۱۱۳.۸

خطی - فهرست شده
۱۴۵۱

بازدید شد
۱۳۸۱

Tak rasm 088

۳۳۰



۱۱

State nam 088

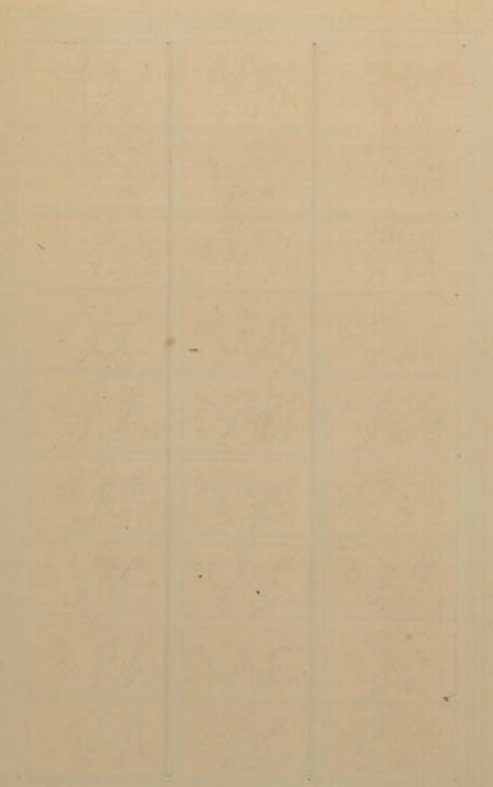


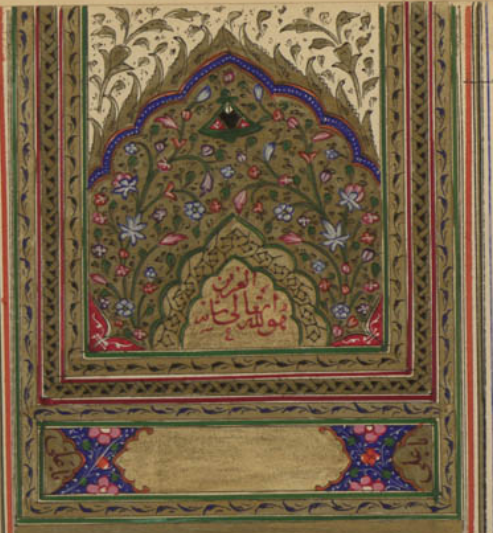
۳۳۰

۳۳۰
۱۸۷۱

۵۰۰ مجلس اول	۵۰۱ مجلس دوم	۵۰۲ مجلس سوم	۵۰۳ مجلس چهارم	۵۰۴ مجلس پنجم	۵۰۵ مجلس ششم	۵۰۶ مجلس هفتم	۵۰۷ مجلس هشتم	۵۰۸ مجلس نهم	۵۰۹ مجلس دهم
۵۱۰ مجلس یازدهم	۵۱۱ مجلس چهاردهم	۵۱۲ مجلس پانزدهم	۵۱۳ مجلس شانزدهم	۵۱۴ مجلس هجدهم	۵۱۵ مجلس نوزدهم	۵۱۶ مجلس بیستم	۵۱۷ مجلس بیست و یکم	۵۱۸ مجلس بیست و دوم	۵۱۹ مجلس بیست و سوم
۵۲۰ مجلس بیست و چهارم	۵۲۱ مجلس بیست و پنجم	۵۲۲ مجلس بیست و ششم	۵۲۳ مجلس بیست و هفتم	۵۲۴ مجلس بیست و هشتم	۵۲۵ مجلس بیست و نهم	۵۲۶ مجلس بیست و دهم	۵۲۷ مجلس بیست و یازدهم	۵۲۸ مجلس بیست و دوازدهم	۵۲۹ مجلس بیست و سیزدهم
۵۳۰ مجلس بیست و چهاردهم	۵۳۱ مجلس بیست و پانزدهم	۵۳۲ مجلس بیست و شانزدهم	۵۳۳ مجلس بیست و هجدهم	۵۳۴ مجلس بیست و نهم	۵۳۵ مجلس بیست و دهم	۵۳۶ مجلس بیست و یازدهم	۵۳۷ مجلس بیست و دوازدهم	۵۳۸ مجلس بیست و سیزدهم	۵۳۹ مجلس بیست و چهاردهم

۵۴۰ مجلس بیست و پنجم	۵۴۱ مجلس بیست و ششم	۵۴۲ مجلس بیست و هفتم	۵۴۳ مجلس بیست و هشتم	۵۴۴ مجلس بیست و نهم	۵۴۵ مجلس بیست و دهم	۵۴۶ مجلس بیست و یازدهم	۵۴۷ مجلس بیست و دوازدهم	۵۴۸ مجلس بیست و سیزدهم	۵۴۹ مجلس بیست و چهاردهم
۵۵۰ مجلس بیست و پنجم	۵۵۱ مجلس بیست و ششم	۵۵۲ مجلس بیست و هفتم	۵۵۳ مجلس بیست و هشتم	۵۵۴ مجلس بیست و نهم	۵۵۵ مجلس بیست و دهم	۵۵۶ مجلس بیست و یازدهم	۵۵۷ مجلس بیست و دوازدهم	۵۵۸ مجلس بیست و سیزدهم	۵۵۹ مجلس بیست و چهاردهم
۵۶۰ مجلس بیست و پنجم	۵۶۱ مجلس بیست و ششم	۵۶۲ مجلس بیست و هفتم	۵۶۳ مجلس بیست و هشتم	۵۶۴ مجلس بیست و نهم	۵۶۵ مجلس بیست و دهم	۵۶۶ مجلس بیست و یازدهم	۵۶۷ مجلس بیست و دوازدهم	۵۶۸ مجلس بیست و سیزدهم	۵۶۹ مجلس بیست و چهاردهم
۵۷۰ مجلس بیست و پنجم	۵۷۱ مجلس بیست و ششم	۵۷۲ مجلس بیست و هفتم	۵۷۳ مجلس بیست و هشتم	۵۷۴ مجلس بیست و نهم	۵۷۵ مجلس بیست و دهم	۵۷۶ مجلس بیست و یازدهم	۵۷۷ مجلس بیست و دوازدهم	۵۷۸ مجلس بیست و سیزدهم	۵۷۹ مجلس بیست و چهاردهم





الحمد لله الذي جعل في خلقه
 بقى ناعيا غير مغوث ولو لم يصف نفسه بنفسه لبقى ضعيفا غير موصوفا
 اللهم عالما بما هو مضمير في صدق ووالعالمين وصل اللهم على ابينا محمد وآله
 خاتم النبيين وآله الطيبين واولاده النجيبين الاطهار الاجناد والابرار

اما بعد در زمان بروز اشعه موبك نور فرسورنده هر آسمان معدت
 سلطان سلاطين عالم بجا و پناه خوایشان و امر ابرك و دیر بدر منسیر نه رویا
 هفت نفاق چهار علم قدوه اولاد بی ادم فسه نقرای طوایف ام هکت بدر
 ملك حشم الكاسره و قیصره خدم قضا و قدر توام مخفر فرمان سبینه
 و اضی منظر عدل و جرمك قدر صباح مشع سكه نفوس طاهره و نصیبا
 و شعاع ضیاء سجدی زجابه عتقك عشره عوالم اعلی مؤید بقرة طریقه اشید
 ارکان سربعت فخرا شایسته بیکه آن جمله شكستش و لولا اذ ازل ان فرزند
 در مرز بوم مسجوم روم ها ده از شر برق انعام از غضبش دار غنچه عاوه در حدسا
 كوكب بیابان موكبش زلزله در عرصه جهان از اشعه عدالت كبر كره در بر جمك

داد که تیس بره آهوی خزان چمن حلقه بفرست بل شعول بجمع وری ملک
 از فرار بگردن پستان گران زبان و لوش جام خون شام شده و از سینه بگریه
 از فضل بگرفت جو دش عالی حسی و عاظمی منازل ز عالم بقا، نووه و اجرت
 از فضل اسم با سینه بگوشه بی نوشته میدان فنا، خزنده و سحاب همش از بر باد
 رحمت بجهت بر امطار افکار بر راضی بستره وجودی عبودیت رحمت کسوده کرد
 خفیه تحت سبک بزرده اوج تحت نه فلک هستین سلاطین اوج امواج نعمتهای
 پسران کردیده استغفار العادل و الملک المقدر الکامل الی فان الباقی و انما
 العاقل و العاکل لئلا تک حق العین و العارح العارح ستر نور المبین و الی حفظ
 از تیره حضرت سید المرسلین و الفضل الطریق ائمه اطهار برین خدایان

برع سکون بدر محیط؛ مون ظل الله فی الارضین مستلین، و طین حسی
 درین سپین، حی ظلم و کین مروج شه بعت سید المرسلین رحمة الله علی العالمین
 کشف الملوک و استلاطین نعمه الله الیه ابرار نعمه الله علی الکفار، ملک الملوک
 که جهان از دست چون بنامه چمن پر از زرب و نثار فستق و این پاد
 دین پناه فلک با برکات طایب سپاه سکندر جاه جمیده دستگاه نظر بجزین
 و کاه المجاهد فی سبیل الله و الفارسی لدین الله فضل یرزاق شینتاه شینتاه
 نژاد که ندارد بجهان پس کفش مقدری انکه حفظ نیی رفع حوادث مردم
 کرد معسوره سلام کشد دیواری در بای نعم خضر کرم السخان از عظیم
 سولی الملوک العرب و العجم خدیو جان خضر و مدار زمان نظر کرده ^{دک} _{رورد}



بجای سلاطین کا سکار ملا و تو این دوی الاقتدار منہد قوانین عدل و انصاف
 مخرب معانی چور و اصف موس قواعد شریعت خواہ صرفت مضامین
 الایمان، عدو بدگوشی جهان کہ عالم اری اقباب خلک پادشاهی مرکز دین
 شایسته محسن سرالہی سیر بندیزوں ملائی عرصہ جن سلطان بر سلطان
 این سلطان کا ابوالخاں این خاں غازی خسرو صاحب قرآن شایسته و
 خلد اندک و سلطان و امیر العالمین بسجاہ عدل و احسان مت خیر کہ بدست
 و رحمت شاد نگار جہاز و ممالک محروسہ ایران را بقرب ما پوشش از خار چون
 و اصف پیرتہ و باقباب روز افزونش عرصہ دہای بسکان بچکی
 رخسار تک آمل وانی ارستہ کہ این حدتش جہاز تک خلد این حدتہ

باین خرد و جسدال در شکر بنوار در خانہ و منزل حقیقت این ان عالم رہا
 عارف و معارف سبحانی مرحوم حاجی ملا دادی سبزواری طاب ثراہ
 نزول جلال فرسودہ بعد از وضع مراسم شانہ و نوازشات ملاکہ فرسودہ
 فرسودہ بکونہ محضری از اعتقادات اصول دین و منہد زمینہ و معاد
 و نبوت و اہم و مطالبی کہ بر عمارت تکلفین لازم و واجب تحصیل انہا
 بخواہضار دروان کہ ممکن باشد از برای ہر کسی فہم و دانش ان بنویسند
 پس از اجابت از ارض اقدس تقدیم نمایند از محرم بحسب وراثت اعلیٰ
 اقدس سبزی خلد کہ دوام دولتہ العالی محضری از اعتقادات در دست
 مزبورہ نوشتہ چون دران زمان جعفر قیصر با تقیصر العبد اللہ محمد بن محمد جعفر

که با عنایت در پیش و در پیش زاده که بر سه سله برجم شیخ بوسجد
 ابوخیتر رحمة علیه در آن زمان در خدمت ایشان بودم آن نوشته فریاد خدیو
 نزد حیر بود که نگاه میکردم دیدم با کیدت سلطانی در مراتب اعتقادات
 بنابر برای عوام معلوم است و بر کس از آن بیانات که ای آگاهی سپیدانگه و مقصود
 حاصل نشود این غیر انور و محضی از آن بیانات و فریادت از حرم با انضمام
 مفاتیح که علما معتمدین در این باب نوشته که بعضی از آن در اصول کافی بود
 در کمال دقت بچونکه اتفاقا علیه و نه نسبتی خشیه بوده بدون احتیاط
 بطوریکه شاید و باید در عمارت تکلیف لازم و واجب اعتقاد نمودن آنها نوشته صحت
 دهمم و در خیال این بودم بنامش بعضی از دوستان بطبع رسانید که

که غالب اهل ایمان شفع شوند با نیجات متوقف بودم در این ایام که نبی
 و ولوله سوگت اعطیه است اهدش بانی است که از سفر و گشتان با فر و این
 در مملکت ایران نزول بعد از ایست دیدم هر کسی بفر خود حال و گنجایش حال خود
 از برای بزرگ و رئیس و ولی نعمتی که دارد در مقام مبارک تحفه و هدیه است که فرایم
 بجهت شرفیات مرحبت از سفر و مبارک و منزل از برای آن بزرگ تقدیم نماید غیر نیز
 در این خیال فایده که امروزه بعد از وجود مبارک اعطیه است اهدش بزرگ حلا
 که در حقیقت از برای عموم مردم از خواص و عوام و از وضع و ترفی و بر باد فقیر
 خدا داده و عینیم است چه و اندازه که بجز آنده و الله جسم و جرح مملکت ایران تا
 امیدواری اهل زمان افکار اهل دوران که زانند داشت بهتر از آن وجود معصوم

در این ایام که نبی
 و ولوله سوگت اعطیه است
 اهدش بانی است که از سفر
 و گشتان با فر و این

ان بجان کوهسره کمال فضل و کمال این دادگر بی همال و کفایت ابنت اولیای
 حامی دین و دوله الجلال همگنسر و ضلال بقیم سرافقت جلال مقوم است
 جمال دریا نوال عیدم المائل کف خداوندان صاحب مقال مرتبای عالی حال
 و احوال شمس اللغات العظيمة و الاجلال زینت بنجای مجلس وزارت زینت
 مسند نیابت عزه نایبیه ریاست قوه حد فیک است بروی دولت مهابت
 کلزار ملت مرکز ماز سجاوت قطب دایره عطف مشیخ اسرار با عفت
 در لای الاحیاء ز صفاحت سر لوح اسطغس ارکان جود وجودت فرست نموده
 اکتاب بکست عنوان خاتمه ابواب فیه است نیزه اصول ملک دولت
 متمدن حصول دین و دولت زبده ارکان مملکت فخر خاص بکار شهادت کوهبر

اصغر

اصداق کرامت رونق باین فاقت جوهره قوت و با عت
 ساحت نور حدقه شوکت و جلال نور حدیقه عظمت و نبات ثمره القوت
 شجره دولت و کامکاری نوابه بوستان حشمت و بزرگی جهان فضل
 و هنر و کامرانی خداوندان بخت و فروزی مصدر فیوضات شمایی تبت ایل
 اسلام و سلیم حضرت سید المرسلین تعظیم و ارجحی سنده مراسم علم و ادب
 کسود جود و سخاوت کثرت حیوان بین الحیوة عبرت حور و علمان که طراوت
 روی میز شاد و صلوات سبحان و تحسین با معانی پانته لفاظی قوتتانی را
 جمل دجوهر عانی را منفصل کف کفایتش بمنزل صدقی است که بجای کمال
 میان دارد که از خزائن علوم و کنجینه فون است بهج صدری بر جبهه اعجاز

مقابل و دمی بر تبه افلازش مماثل و بهیچ ارزاق بر ایستاد بزمی
 و بزرگی و فرزند می و بهر شنیدی با راستی با طریقتی با حقیقتی با شریعتی با محبتی با همتی
 با افاضتی با صلحتی با دینی با الهی با ستمت با سخاوتی با قوتی با مروتی با حمایتی
 با بیعتی با طریقی با برقی با اصالتی با حشمتی با روزگاری و به روزگوش کلک
 شنیده که بجلالت و البته در روی زمین و زرد ابل عین افاضل و بحال او چه پادشاه
 بی شمار ابو الفضل و اخو المکارم مشعل افروز دارک و ساکت یعنی حضرت
 ابا جلال لاریفی اکرم الامم انعم الله علیهم ^{عنه} افاضل و فی القدره عالی
 من الخوادم لدوران بخت صاحب الزمان و الاوان و الا زمان که بدون
 تکلفات نیانه و صنایع نرسلازه و نقلات ابل زمانه که در تمام اقطار

افاق پان مکارم اطلاق و محاسن یشم و مدایح اوصاف کثر از کرم هدم
 بوجود آمده و از غرضه عینت به عالم شهود آورده و این شنیدی بلین غنود
 لفظ و سلاست پان و هدرت طبع و طلاق لسان مادر ایام نازاد
 پشت دو تا ی کلک است شد از قوی تا توجه فرشته زنده زاد، در ایام را
 کمال حق ان فی است فرشته صفا و فرشته ایت سوده خصال
 خیره خواه غنی دور و بیش و بکن ایش و پیکانه و خوشیش
 تمام بید آسمان ادب ایش یا از کثرت فضل معلم ثانی خویش
 از پستی تا بر همه رفی ایش و از فرق تا بر همه مردی و مردی
 تجاوز حد و رایج کانه ^{خبر برده} باحسین ما یقین علیک بهیچ طلب

در علوم آداب مصاحبت و رسوم معاشرت و در حسن خلق و سلوک
 و نیکوئی سیرت و پاک بلینت و خلوص عینت و تریکه سیرت در حقیقت
 لا یجالیله شیئها ولا یظیرها خشن را آرب زلال و با بر سحره ذوالجلال
 کتاب فصل ترا آب و کافیه که ترکند سرکشت و صفی بشما
 از نیکوئی کردار و شیرینی کفار خلق چشمن کریمش مضمون و عالی از برتر
 محبتش مصدوقه یا ایها الذی نزل علیک الذکر انک لم یجئ مبدع معانی
 بگردن خنجر مانی مکره فزت بکس بر رعایت فضلاء و محبتین و توفیق
 خاطر طلاب و قاطبه محصلین و حماه و بنسبین مجبول و همسوره اوفا
 شریفش مستغرق انجام ممام خلائق و رسوم شیاع معروف میزد

نجاکت شخص او است مجتهد همسر | او نجاکت طبع او است صهور بود کجا
 جلالت نایب که بین کفایت و حسن کفایتش که به حال حدی از دولت و لقب بنا
 غنچه شوکت و قدرت و علم و ادب و بهر که اگر رای نیشش قرار کرد که خط
 نوح بر جسیع معلولات اهل زمان و کمونات مردمان کامل عارف بقیقه
 این ایام کشد تواند خواجه الفاعل و جیحور و مخیر امام است این همه دانند
 در عرفان و حقیقت و صلوات فریاد ابد اعیانه در هیچ عالمی نبرد
 امیده باده معدش و توبه جحش اصدانند تبارک و تعالی بل شانه
 بر سبلیل ایران مخصوصا سادات و علما و فقرا و ضعفا و درانده کان موط
 و مستدام بارو که ایته لذل و خط عظیم ایمنی که حسد و نه عالم از شر طرعت

در بیان
 فضیلت
 حضرت
 علی

بر حسب صورت و یرت و سیرت شهر و روی زمینش فرموده
 در مکالمات نفسانیه از علم و فضل و ادب و رسوم شریفه و عذیبه خاصه قوا
 و رسوم مجده و جلال و بزرگی و جهانماری و طریقت و حقیقت قانداکلیت
 و محموده للعالمین و المعاصرین و انانیتش فرموده و طاعت پادشاه شریف
 و خلعت پادشاه پوشانیده با قبول کسوت فقر و فاقه برابری فر
 و مناعت پیشی داده بزرگ علایق و معاشرت از خلق بزرگ علایق برتری
 عنایت فرموده باین بی اعتنائی باین بحواله امکان و در حاضری دنیا
 برابری زبان سبقت و فروزی بچشمه بوی که تمام بلایان انکت خیر
 و حسرت بدان کرده شکر و تحسین این شان و جلال و کمال دارا سبکت

حضر

حضرتش باین منسن کم است حمد الله محمد له پس بقیضای شان
 و بزرگی و حق که بر فاطمه علیا یران دارند لازم بود هر کسی مما امكن بجهت مبارک
 با در حاجت سفر آخرت او بوده لشریف کتبه و برده محض اخبار ارادت و
 بروز اخلاص قدیم مقدم میمون مبارکش نماید بجز هم این کتاب اعجاز است
 که نزد مشرع شریف محترم و دینی هدر است و نزد اهل بیت بهترین بحث است
 و دستار و شایسته بکله واجبست بر عباد همه یک مثل این رساله نهند
 رساله عمیده نقلیه نوشته در خانه نگاه دارند بلکه این از اول اولی و لازم بعد از
 این لحاظ و این اسم ترغیبات و درود و در اول جلال بنزل نوشته که نفی
 خدمت فرزند ارجسته و لبسته پسندیده نوزده و عظمت و جلال و نور

و غیره عقیقه خود را دست و محکم نماید چون از حسرت و پشیمانی و بر بابت از کمال
 ارادت و همه صفاتی پریاسته باشد از آنچه ترسش شده باشد چون چیزی
 از اول که بپسند آمده منزل در وقت جوار ایجاز داده نموده در خانه نشسته و بپوشد
 حفظه نظر عاقله ظهور مرحوم سبب و رحمت مکان طویل مقام این اسفند
 طاب ثراه و جعل الجنة تمنا بود و مؤلف بودم از اعطای عیاشی عزیز روزی شش
 برسپیل بوسه رحمت میفرموده اگر چه نشد بعد از فوت مرحوم از بار زندگان در
 اجاقم استقامت در عاجز و محنتی زیاد در حسرت فضل به باز چندی بجهت پس و آنوقت
 زستانی رحمت میفرموده که حال همیشه در مقام دعا کوفی و طلب مغفرت بر ما
 و از ترس از خود را از خداوند امر زنده اوقاتی که منظر استجاب و در آن میبرد

استغفار
 استغفار

استغفار بسیار نظر پند رحمت و نظر بر جسم پیکرانه که با فعل بندگان
 حضرت اجل اعظم اکرم انفسهم **عالمه** ادام الله ايامه اقباله العالی بهموم
 هانس و قاطبه اهل ایران دارند و در سبب احوال در زمانه گمان میفرماید و دعا
 وجود مبارکش بر همه اهل ایران واجب لازم است لهذا اینجست که در حقیقت
 دعاست و عجب بر دوام عمر و دولت و این برکت و خوشبختی و حسب و شرف
 منظره پناش بچه حفظ و سلامتی وجود شریفه قارانه محترم ادام الله ايامه عمره و بقا
 بقیمت رسانند تا در زمره ملکان و دعا گوین درگاهش محبوبش باشد نظر بصورت
لَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ قَوْمًا لِيَهْدِيَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَنَا | که در آن سخن است نزد سلیمان بر
 این قیل حضرت را بلفظ عجم قبول میسازند استبدت عدنان روزگار و در زندان

ادوار و قهار نظر کیمیا ارشاد بر لب این کشته بسته افتادند چه نغمه فریاد
 زیرا که این بر صیف در کمال ضعف بصر و تشنگی حال و پریشانی احوال که خداوند جل
 و همت با جلال است و پس این سخن بر زبان نوشته چه قدر نایب است که آفریننده
 آفریننده **بسم الله الرحمن الرحیم** که بگمال بری برسد و در شان و اقبال و اقبال جل در صیبه و بر
 سلامتی وجود مبارکش که خداوند در پناه خود نگاهداری دارد و منظور نظر حضرت است
 عجل آنده و چه باشد خشم کمال بن پره مرد به خدا و سال عیال بر پریشان روزگار
 فرموده خدمت حضرت عجل اگر خشم اعظم آقا مظهر و دولت و بقا نه شفاعت فرماید بمان
 و فیض و مستری روزی سنی با یکدیگر در خدمت رسیده بعد طالب شرافت محبت میفرمود
 برقرار فرماید اینها که هم جمع عیال و فیض خورایشان با هم محض نظر فرمودند

بسم الله الرحمن الرحیم
 دانست که خداوند عالم عجب ولی جده بر خستی با خلق فرموده که چه
 بنظر است بعین پاورند و ثواب و عقاب و حسنائی از برای ایشان باشد
 بکار برای عبادت و طاعت ایشان را خلق فرموده و پیغمبرانی در سوره
 فرستاده با کتابها که آنچه خداوند خواسته است در آن کتابها نوشته است
 از برای مردان پیمان نماند و حاتم پیغمبران محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله
 قرار داده پس بر کافران و اجنت که ایمان بود و کتاب و که هیچ کتاب
 آسمانی است پاورند و اندر عقاید از حلال و حرام و احکام را از آن جانب
 نمایند و هر چه فرماید اعتقاد کنند و عمل نمایند چنانچه خداوند عالم فرمود

در این
 کتاب
 بعضی
 چیزها
 است

ما انبأكم الرسول محمد ^{وهو} وما اهل بيته ^{فانتم} ائمة ^{اعني} ائمة ^{الشيعة} غير ان ابراهيم
 شما آورده بگردان او را و آنچه را که او شمارش را از او نمود و گذارید بنا بر این سفر
 محمد بن عبد الصلوات الله و سلامه علیه بخبر را که خداوند از او فرموده بود
 بگفتی برساند از او امر و نواهی و عقاید رساند و در زبان رحمت حق و نیت
 ابراهیم وین خود باذن خداوند حکم و ما بنطق عن الهوی ان هو الا ^{بی} ^{حی}
 سر داد و فرمود بگفتی انی نازل یکم ^{القلین} کتاب ^{الله} و غیرت
 ان فیقر فاحی بود اعلی ^{المحوض} برستی که من گذاردم در میان شما و
 خیر بزرگ و سبکین یکی کتاب خدا و بگردان خودم را که این دو
 از هم جدا نشوند تا آنکه برین وارد شوند در قیامت در لب ^{محوض} کوش

و مراد از کتاب قرآن است چنانچه مراد از عزت ائمه طاهیرین است
 پس بر به خلق و صحبت که رجوع نمایند بکتاب خدا و عزت آنحضرت
 که آنچه بگویند اطاعت نمایند و عمل کنند و در این زبان غنچه گری را شست
 رجوع نمودن بکتاب و آثار و اخبار ائمه اطهار علیهم السلام بجهت اطاعت و عمل
 خداوند تعالی پس آنچه معلوم میشود از اینها حکم خداوند است **اول**
 اعتقاد قلبی **ثانی** اقرار زبانی **سوم** عمل ارکانی و عمل با بدنی **چهارم** است
 مثل عمل و وصو و تیمم و جهاد با بدنی و زبانی است مثل نماز با نگاه داشتن او
 نفس خود را مثل روزه با مالی است مثل خمس و زکوة با بدنی و مالی است مانند
 حج و در همه این اعمال باید شخص حکم خدا را بداند و دانش احکام با از جهات

و ادب از اینداند و اگر از آنها سوال نمایند بجهت دلیل خدا را خدا و رسول را
 رسول و رسا را امام مسمی و جوابی و دلیل در دست ندارند و نیز اند که چون
 از شدت جهل و نادانی شیطان و هوای نفس بر آنها غالب میاید و این
 واسطه مذاهب را اختیار نمایند بعضی قائل میشوند بوحودت وجود
 و موجود و بعضی قائل میشوند بانحاز و حصول و بعضی قائل میشوند بجز وجود
 قائل میشوند بفضول عبادات و بعضی قائل میشوند بر بودن تکلیف و بعضی قائل
 میشوند بجمالیات و لذت و محبت و محبت بودن امام و بعضی قائل میشوند
 بجهانی بودن معاد و روحانی بودن آن و بعضی قائل میشوند بجهانی بودن
 معراج حضرت ختمی مرتبت و روحانی بودن و بعضی قائل میشوند بر بودن

صراط و میزان و بهشت و جهنم و حساب و حساب و دوزخ و جهنمی و
 بعضی دیگر از جهت بی معرفتی امام را بر مرتبه خدائی رسانده اند و علو نموده و عرفان
 و بعضی قائل شده اند که امام را از مرتبه خود پایین آورده اند و بعضی از جهل و نادانی
 که دارند صفات قرآنی را بایمالمؤمنین و ائمه طاهرين عليهم السلام نموده اند و بعضی
 دیگر انواع نفسیات و طبیب و سکر و زقیل هر مس و بنک شرب را
 حلال دانسته اند و مشغول آنها میشوند و بعضی دیگر علی و عمر و سایر رؤسای
 اجل جبر و ظلم را از یک طینت میدانند و بعضی دیگر میگویند مردم که مرد
 مانند خلف خشک میشوند و بعد از فردن حسرتی از برای آنها نیست و بعضی
 جبری و بعضی تفویضی صرف هستند بعضی میگویند خدا جسم است بعضی دیگر

بعضی دیگر از جهت بی معرفتی امام را بر مرتبه خدائی رسانده اند و علو نموده و عرفان
 و بعضی قائل شده اند که امام را از مرتبه خود پایین آورده اند و بعضی از جهل و نادانی
 که دارند صفات قرآنی را بایمالمؤمنین و ائمه طاهرين عليهم السلام نموده اند و بعضی
 دیگر انواع نفسیات و طبیب و سکر و زقیل هر مس و بنک شرب را
 حلال دانسته اند و مشغول آنها میشوند و بعضی دیگر علی و عمر و سایر رؤسای
 اجل جبر و ظلم را از یک طینت میدانند و بعضی دیگر میگویند مردم که مرد
 مانند خلف خشک میشوند و بعد از فردن حسرتی از برای آنها نیست و بعضی
 جبری و بعضی تفویضی صرف هستند بعضی میگویند خدا جسم است بعضی دیگر

سیکونه خدا نوز است و در حضرت دیده میشود و بعضی ترقی و منزلت بخند
 خداوند قائل شده اند و مذاهب دیگر هم است که مردم از کثرت جعل و
 جنبه را کرده اند که ذکر اسما موجب بقول است لهذا خبر بر آنچه باید و شایسته
 و لازم است که اهل ایمان اعتقاد نمایند پان مینمایم تا بدین واسطه است
 سبقت از برای بندگان خدا بوده باشد بعون الله تبارک و تعالی



در بیان اعتقادات متعلقه بذات و صفات خداوند تعالی است
 و باید اعتقاد نمود بوحید آتی و توحید بر چهار قسم است **اول** توحید
 ذاتی **دوم** توحید صفاتی **سیم** توحید خلقی **چهارم** توحید عبادی

و در ان مقام چهار فصل است **فصل اول** در توحید ذاتی است **و باید یک**
 اعتقاد نمود باینکه خداوند عالم واحد و یک و بی شریک و بی همتا است و
 ذاتیت مقتدر و سبب صفات کمال و برتر از صفات نفس و حجاب
 جلال است **بسیک** و صفت اعتقاد نمودن باینکه خداوند مرکب از اجزاء و
 مرکب از اعضا است و معنی مرکب آنستکه از دو چیز یا بیشتر تعین آید باشد و خدا
 جزئی ندارد از اجزاء و همیشه در اجزاء خالیه و نه اجزای عقیده و نه اجزای جبر
 و نه اجزای اقله و نه اجزای اریسه و نه اجزای غیر ریسه **لهذا** و صفت
 اعتقاد نمودن باینکه خداوند دست و پا و سر و صورت و گوش و چشم
 و دل و باار اعضا ندارد و آخری مرکب نیست از اجزوات و در با بطور

در توحید
 صفاتی
 خلقی
 عبادی

از غیر مجزآت مثل نور و غیر نور **و با یک اعتقاد** نمود باینکه خداوند جوهر
 و عرض نیست جوهر است که بخودی خود موجود باشد و در وجود محتاج به غیر نیست
 مثل عبادات و نباتات و حیوانات و عرض آنست که بواسطه غیر موجود باشد
 مثل رنگ و بو **و با یک اعتقاد** نمود باینکه خدا علی نیست یعنی چیزی را در قیاس
 نمیکرد چیزی از خدا جدا شده و مثل رنگ و بو و طعم نیست **و با یک اعتقاد**
 نمود که خدایان و مشرکین از خدا جدا شده و نه از او زاینده **و با یک اعتقاد**
بجمله که یکنه له کفوحده و با یک اعتقاد نمود باینکه خدا دیده نمیشود نه
 در دنیا نه در آخرت نه در عالم برزخ و نه در عالم مثال و نه در عالم همت
 و نه در عالم اظلمه و نه در عالم نور و در بالای عرش و نه در پایین عرش

و نه در هیچ مکان و نه در هیچ زمان نه عالم او را می بیند و نه مرشد نه
 پیغمبر او را می بیند نه امام نه خواص نه عوام **اینکس** در انمی پس به چشم سر کفر چشم
 میورد با حضرت بعقل و بچشم قلب بحقیقت بیان چنانکه حضرت
 امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب آنکه پرسید از حضرت که یا پروردگار
 خود را می بینی در وقت عبادت نمودن او فرمود **طاعتك اخذ رباً**
له عیون یعنی نبوده ام من که عبادت کنم پروردگار را که ندیده باشم او را
 را وی عرض کرد چگونه دیده او را حضرت فرمود **در جواب و بکن لا**
تدرکه العیون فی مشاهده الابصار لکن رآة القلوب محجوبو
الایمان یعنی وای بر تو نمی بیند او را چشمها در دیدن چشمها و کفن نمی بیند

در دنیا
 بیکه خدای
 در دیده و در
 باهر

اور اظہاراً بتجسسای ایمان **پس** واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند
 دیده بشود و عقل درک حقیقت او را نمیکند و عقل دویم و خیال و قیاس
 بر ذات او نمیکند و چیزی بر خدا احاطه ندارد چنانچه حضرت امام زین العابدین
 فرمود **لا یحصر ولا یحس ولا یدرک الخ** و لا یحیط به شیء و لا یحکم و لا
 و لا یحفظ و لا یحکم بل بعضی خداوند بچشم دیده بشود و دست درک کرده نمی
 شود و درک نمیکند او را نه خواست ظاهر نه باطنه و احاطه نمیکند با چیزی از عقل و خیال
 و وهم و جسم و جبر و عرض و صورت و مثال و ضد جسم نیست و
 صورت نیست و حظ ندارد و هولا ندارد و واجب است اعتقاد نمودن باینکه
 خدا محتاج نیست و نیچیز در وی آتش مدونی پوئند و پوشیده نشود و خود آ

ندارد قدرت و مکی و پهبوشی ندارد غم و غصه و الم و اندوه و غمزد و ناخوشی
 و کت و خشکی و فوری و سستی و بندگی و پستی و رقی و منزلت و برتری و
 و بیک طریق بوده و هست و خواب بود و **لا ینام** است اعتقاد نمودن باینکه
 خدا شریک ندارد و محتاج بر شریک نیست و احتیاج چیزی ندارد غنی بالذات
 و قهرم است و حادث نیست و **واجب است** اعتقاد نمودن باینکه صفات
 ذاتیه خداوند عین ذات است و است و برآوده بر ذات است و نیست که ذات او چیزی
 باشد و صفات ذاتیه او چیزی دیگر باشد علیحدگی که در ادعای شده باشد چنانچه بعضی
 میگویند و این از اصول نیست چنانکه در حدیث است که اگر کمال توحید
 نفس صفات است از ذات یعنی صفات غیر از ذات نیست و عین

در این کتاب
 معنی اعتقاد نمودن باینکه خداوند
 واحد احد بر کسی نیست
 و غیر از او نیست

و آنچه باید اعتقاد نمود که خداوند ما را در اینهاست که ذکر شده
 نه مرکب بود جسم نه مرنی نه محمل بی برکت و معانی توغی فان
 و اینها صفات سبیه و صفات جلایه بگویند **لا زلت اعتقاد** و **مؤمن**
 با یکدیگر صفات خداوند ندارد بجز آنکه این صفات باعث نقص است و
 خداوند نقص نیست و نقص باعث احتیاج است و خداوند محتاج نیست پس
 قولی که خداوند اجسام است یا اینها را نیز قبیل اجسام با جسم لایق مجال خودش
 غلط و کفر است **و قول** با یکدیگر خدا دیده شود چه در دنیا و چه در آخرت **خدا**
 و قولی که خدا حلول میکند در دل عرفا یا حلول میکند در سینه یا حلول
 کرده در پیشی ساده رو یا زینهای خوش مو چون حلول کردن آب

تفاوت

تفاوت

در کوزه

در کوزه که بگویند خدا مثل آب است و اینها مانند کوزه اند که نور خدا در آنها ظاهر
 گردیده مثل ظاهر شدن آب زردی کوزه و طراوت نمودن از او آنها
 که این اعتقادات بسته از ابلع شیطان میباشند **و قول** بوجدت
 وجود و موجود یعنی وجود همه عالم و اشیا با وجود خدا یکی است مثلا
 دریا و موج دریا که بگویند خدا مثل دریا است و بار موجودات مثل موج
 دریا میباشند لکن با عبادات و این اعتقاد جهل و کفر است زیرا که عالم وجود
 جیسند و گیسند و جنس میباشند کسی که قابل بوجدت وجود است ابد کفر است
 میگویند خدا مانند نم دریا است که نم از نم است لکن در ظاهر دو چیز میباشند
 زیرا که آب دره نفوذ کرده و نم در کنار دریا برود کرده در حقیقت نم از دریا است

در بیان
 تفاوت
 در بیان
 تفاوت

و ذات الهی عین علم و حیات و قدرتت و از شعبه علم است در کن
 بسمع و بصیر و از شعبه حیات هم وارنی و ابدی و سهیم بودن خدا
 و از شعبه قدرتت تکلم و صادق بودن و این مطلب سر قلم است
 در حیات **لازم است** اعتقاد نمودن باینکه خداوند حی است و حی دو معنی
 دارد یکی زنده بودن یعنی خداوند همیشه زنده بوده و هست و خواهد بود
 و مردن بزرگی خدا نیست زیرا که هستی او ضروری است و حیات **دلیکی**
 دیگر بمعنی مشاقت نصف بصفت علم بوده و هست و خواهد بود پس
 واجب است اعتقاد نمودن باینکه خداوند همیم است و قول بحدوث خدا کفر است
لانند است اعتقاد نمودن باینکه خداوند ازلی است یعنی ابتدا ندارد و

اعتقاد نمودن باینکه خداوند ابدی است یعنی ابتدا ندارد **باینکه** اعتقاد نمودن
 باینکه حیات خداوند ذات خداوند است و زاید بر ذات او نیست که حیات چیزی
 دیگر باشد که حیات بر ذات زنده باشد زیرا که حدوث و رکب لازم می آید
 و هر دو غلط است پس حیات را هرگز نیستون از ذات سلب نمودن
 همیشه خداوند حی است بصفتی که عین ذات است **صمیمیت** هرگز
باینکه اعتقاد نمودن باینکه خداوند قادر است و قادر بوده و قادر خواهد بود و هر
 دو معنی دارد یکی بمعنی توانایی داشتن خداست بر آنچه در کون هم چیزی که
 ممکن باشد بر وجهی که اراده دارد و دوم بمعنی مطلق توانایی بر خلقت
 نمودن اشیا است و هر دو در اینجا چیزیست که ممکن و توانایی بر کردن چیزی

این عبارت
 در کتاب
 فلسفه
 نوشته شده است

درگز کردن آن است **پس** واجب اعتقاد نمودن اینکه خداوند هر چه را
 که بخواهد ممکن باشد خلق نمودن او را خلق میسوزاند نمودنی داده و مدت اگر چه بخواهد
 صد هزار سال این عالم در آن واحد خلق نماید میسوزاند خلق نماید چنانکه
 با بحال صد هزار سال را خلق فرموده است و بعد از این هم خواهد خلق فرمود
 چنانکه از اخبار ائمه اطهار علیهم السلام معلوم میشود و از بعضی هرت حکم بودن
بنا یک اعتقاد نمودن اینکه خداوند متکلم است و تکلم یعنی توانایی و قدرت بر تکلم
 واجب نمودن کلام است در هر چه باشد خواه در درخت باشد چنانکه حضرت
 موسی تکلم نمود و خواه در دل بگفتن یعنی باشد خواه در هوا باشد و از آنچه است
 که تکلم را بعضی صفات دانسته اند یعنی خدا بر تکلم قادر است و قدرت بر تکلم

تکلم

نمودن

نمودن دانسته دارد و خواهد داشت **و دیگر** بعضی تکلم را صفت فعل
 دانسته اند نه صفت ذات و میگویند اگر صفت ذات بود بایت خداوند
 همیشه متکلم باشد چنانکه همیشه قادر و عالم و حی است و حال آنکه در و قیاس
 تکلم مینماید تکلم مینماید پس مضمون حدیثی در کافی وارد است پس اگر تکلم
 بعضی اشیاء نمودن کلام باشد صفت ذات است و هر دو معنی بی عیب است
 و واجب اعتقاد نمودن اینکه خداوند صادق است یعنی راست گو است
 یعنی کلامی را خداوند خلق نمیزاید دلالت بر معنی دارد اگر مطابق با
 واقع است و خلافی ندارد و صادق از بعضی تکلم است که از بعضی هرت
 بعضی هرت بر اشیاء کردن کلامی دارد که مطابق باست نه مخالف

بعضی تکلم را صفت فعل دانسته اند

بلاغ

با واقع **باید** اعتقاد نمودن باینکه قدرت عین ذات الهی است و بر آن
 بر ذات نیست و این نیز از اصول مذمت **هفتم** در علم است **باید**
 اعتقاد نمود باینکه خداوند عالم است و علم عین ذات الهی است و صفه یا
 بر ذات نیست و علم بعضی دانش آموخته است و بعضی فاش آنگاه و شبها نیز
 آمده است پس در چهارم ادویجی است یعنی خدا سب ظهور خلقت
 اشیا و سب دانش آنهاست بنابراین واجب و لازم است اعتقاد نمودن
 باینکه خدا عالم بوده و هست و خواهر بود و همه کس را جابل بوده و میت
 و خواهر بود و میدان جزئی و کلی را و علم با لا و پت و عرض و فرس و
 کوچک و بزرگ را دارد و علم الهی یک است البته به همه موجودات **بودن**

نشأت و علم الهی تعبیری و تبدیلی ندارد و چنانچه علم دارد با شبها بعد
 خلقت اشیا علم بنا دارد پس از خلقت آنها و چنانست که علم بعد از
 خلقت اشیا بخلاف علم قبل از خلقت اشیا باشد **و قول** باینکه علم خدا
 تعلقی میگردد بعد از خلقت آنها و پیش از خلقت آنها علم او تعلقی آنها نمیکرد
 خلقات **بیک** و صفت اعتقاد نمودن باینکه علم الهی بعد از خلقت
 اشیا با شیا همان علم اوست **بیشما** پس از خلقت اشیا با شیا
 با صفت **و قول** باینکه خدا و علم دارد یکی حادث و یکی قدیم
 این اعتقاد تجال است ولی معنی صاحب این اعتقاد مخلد است در حقیقت
 بلکه یک علم دارد و او عین ذات الهی است و آن علم بدان و مخلوق خدا

در
 از صفت تعبیری از خود
 و با برهمنیست
 خدا

از قبیل ما که و پیغمبران و ائمه علی است که بعضی دانش است خدا و ما اینها
 خلق فرموده و آن علوم مخلوق و فعل خداوند است و ذات او نیست و آنچه
 در بعضی اخبار وارد شده که خدا دو علم دارد یکی علمی است که مختص ذات پاک است
 خودش است و یکی دیگر علمی است که تعلیم ما بنما و ما که ائمه بوده است
 بعضی دانش است که آنچه را که ما بنما تعلیم دادند و آنچه را که تعلیم ندادند
 و لذا اطلاق دو علم بر او نموده اند و از تعلیم بودن علم الهی متمایز بودن آن
 لازم نیاید بلکه ممکن است که کسی چیزی را بداند و آن چیز هنوز بوجود نباشد
 چنانچه با تشبیه بمخلوق مقصود است **و اما** یک اعقاد نمودن با اینکه
 خداوند عالم بجای و جزئی اشیا باشد و قول اینکه خدا عالم بکلیت و جزئیات

تقدم

در تحت بکلیت مندرجند که بعد از خلقت جزئیات عالم بجزئیات فرموده
و اما درینست که کردن و دانش اینکه علم خدا حصولی است بصوری اگر چه قول بکلیت
 بودن که است و دیگر آنکه لازم نیست که نمودن در ذات بی تعالی جل ارکین
 مگر نمودن در آثار قدرت الهی بسبب رحمت بلکه لازم است که آثار قدرت او
 کسی بی ذات پروردگار او برسد و دیگر آنستجه علم است اراده یعنی سر بودن
 خدا اراده بعضی خواست اراده است و بعضی علم بصیحت نیز اراده و بعضی علم
 با اینکه اراده علم بصیحت و عیبه با بجا و فعل است و دیگری گفته اراده بعضی علم است
 و در واقع از صفات پسند محبوب و دیگری گفته اراده در افعال خدا علم خدا
 بن افعال و در افعال غیر خدا امر نمودن خدا بن افعال و اشعه و جفا

درینست که
 علم خدا حصولی است
 بصوری اگر چه قول
 بکلیت بودن که است

از مغز که گفته اند که اراده صفت زاید بر ذات است که معیارت دارد با علم و قدرت
 که محقق برای فعل است و اساعده گفته اند این را ذاتی معنی حادث است و چیزی از مغز
 گفته اند این را ذاتی در محل نیست و اگر می گویند که این را ذاتی قائم بذات است پس باید
 که اراده یعنی علم بصیقل صفت ذاتی زیرا که خداوند همیشه عالم بصیقل بوده است
 و خواهد بود پس اراده خدا یعنی علم بصیقل فعل است که باعث برایش و خویش
 ترک آن است یعنی که آنچه را که می کند با شعور بصیقل قصد آن بجا می آورد و او را
 چیزی که ترک می کند با شعور بصدقه و اراده و قصد ترک می کند او را اراده در خدا
 چیزی را اراده در مخلوقات زیرا که اراده الهی با سبب و آلات نیست بلکه اراده
 در هر که بواسطه اسباب و عبارات لازم بعضی اراده را صفت ذاتی و
 زاید

وین

یا یعنی که اراده علم بصیقل و منفه کردن و نکردن فعل است و بعضی اراده
 صفت فعل است نه و میگویند اراده خویش خلق نمودن چیزیست خداوند همیشه
 چیزی را نیچو بد و الا بعد از خیر همیشه آن خیر موجود باشد و حال آنکه هر گاه بخواهد
 آن چیز را خلق میفرماید و هر گاه اراده کند خلق نمیکند و در اینجا کلمه چیزی بخواهد
 نیست بگفته موجود می شود بپاوه خدا و این صفیون جنبه حدی در ذاتی
 منقول است از آنچه مرحوم ثقه الاسلام کلینی از امام علی السلام روایت میکند
 که حضرت فرمودند که اراده از خلق از غیر و قلب است و اراده خدا خلق نمودن چیزیست
 و حادث و ایجاد نمودن آن چیزیست نیز آن در حدیث دیگر شخصی حدیث است
 عرض کرد که خدا یا همیشه میفرماید است حضرت فرمودند اراده نمودن نیستند

این کلمه از کتب معتبره است
 و در حدیث دیگر شخصی حدیث است
 که در حدیث دیگر شخصی حدیث است

کما برای آنچه خدا اراده او را دارد که او باشد و خدا همیشه عالم در بوده است
 پس اراده کرد و در حدیث دیگر فرموده که هرگاه اراده ارضیات ذات شد
 مثل علم و قدرت آنچه را که خدا اراده کرده است خداست از برای اراده و فیض
 او است یعنی اراده کردن خدا اراده او را میکند و اراده ارضیات ذات شد
 یعنی ندارد چون رساله کبیرش ندارد و با ارضیات تحقیق که در اینها باشد
 عرض بود در هرسم لازمیت برای تکلیف دانش آنها همیشه تکلیف لازم
 و وجهت اعتقاد نمودن باینکه تکلیف برآمد که خدا مرید است اگر اراده همیشه علم
 بمصلحت باشد صفت ذات است و اگر بعضی خویش ایجاد باشد صفت فعل است
 بر لازمیت **مدیک** مدیقا و نمود که خداوند کار است یعنی علم بمصلحت همیشه

کلیه

نحو اش چیزی را دارد یا همیشه اراده نمودن بجا آوردن فعل بجهت علم همیشه دانش
 بوجود او یا همیشه نیست که خدا آنچه است آن چیزی را که اگر است در از او بیک
 نمی فرموده است از او و همچنین او را که از شعبه علم است و واجب است نمودن
 باینکه خدا مرید است و او را که بعضی عالم نمودن محوسات چه بکس می شنید با
 پس خدا سمیع است یعنی شنو است یا یعنی که علم شنید بنا دارد و هم چنین خدا
 بصیرت یعنی بینا است یعنی علم بر دیدن بنا دارد که خدا و چشمش و گوشش ظاهری
 داشته باشد که چشمش و گوشش بر بند و بشنود پس خداوند علم بجزایات محوسه
 سموعه بصیره باشد و از آنچه است که خداوند را سمیع و بصیر میکند و در کتب
 ارضیات ذات و شنیدن و دیدن خدا علم دانش شنید بنا و دیدن بنا است

این
 جمله
 است

و دیدن بندگان و شنیدن ایشان بواسطه سبب ارات اقبال کوش
 چشم و خداوند محتاج باینست و از آنچه است که بعضی از علماء صفات
 بوثیه و ذاتیه را بت صفت شمرده اند و او در یک بت جمع نموده اند
 عالم و قادر و حی و مرید و مدبرک - بهم قیوم و ازلی هم تکلم صادق
 و از زبان سابق معلوم شد که اصول صفات ذاتیه است علم و قدرت
 و حیات و ذات و اراده و در آن از قسم علم مانند و قیوم و ازلی و باقی
 و وسعت بودن از قسم حیات و تکلم و صادق بودن از قسم قدرت
 و باید دانست که این هفت صفت را صفت ذات و صفات بوثیه و صفات
 جمال میگویند که این صفات را خداوند همیشه داشته و دارد و خواهد داشت

و اصل اینها عین ذات است و ذات یکی است و محله تبت و اختلاف اینها
 در عبارات است بحسب ارات نه بیکه در حقیقت از یکی یاد میزند بلکه بجهت تمیز و تمایز
 که بعبارة تنهای محله ذکر می شود چنانکه دانسته شد پس صفات بوثیه که باید احقا
 که خدا انهارا همیشه داشته و دارد و خواهد داشت **اول** علم است که خدا
 عالم است **دوم** قدرت است که خدا قادر است **سوم** حیات است که خدا
 حیات دارد **چهارم** اراده است که خدا مرید است **پنجم** ادراک
 که خدا مدبر است **ششم** قیوم است که خداوند قیوم است **هفتم** تکلم است
 که خداوند تکلم است **هشتم** صادق است که خداوند صادق است
و نهم سببیه که باید اعقاد نمود باینکه خداوند انهارا ندارد نیست **اول**

در این کتاب
 صفات
 خداوند
 تعریف شده است

هر که خداوند مرکب است **و هر** آنکه جسم ندارد **سمی** آنکه مرئی نیست یعنی
 درین نیت **چهار** محل خیزی نیت **پنجم** آنکه بی شریکت **ششم**
 بی معایت یعنی صفات ذاتی الهی زیادتر از خیزی نیت بلکه همین ذات
 اوست نه آنکه ذات او نائب صفات است و بی صفات **هفتم** که صفات
 و نه آنکه خدا عالمیت مثلا العباد به کار علم را میکند چنانچه بعضی از جهال این
 مطالب را گفته اند و این غلط محض است **و یکم** آنکه محتاج نیت بوده
 و نخواهد بود **قسم دیگر** در صفات الهی است **و باید** اعقاد نمود که خداوند
 صفات فعلی است که اینها را صفات فعلی و صفات جمال میگویند چنانچه
 صفات ثبوتیه را نیز صفات ذات و صفات کمال و صفات اکرام میگویند

و صفات

و صفات سب را صفت سب و صفت جلایه میگویند و صفات ثبوتیه
 آنستکه در خدا همیشه باشد که سب نباشد کرد آن صفات را از او و صفات
 سب آنستکه هیچ وقت از صفات را خدا ندارد و مسجوت میشوند بخدمت او
 کرد و صفات فعلی آنستکه جایز باشد بابت نمودن آنها را از برای خداوند
 بابت سب نمودن آنها را از برای خداوند مثل رازقیت که جایز است بگویند
 که خدا رازق موجد نیت و رازق معدوم نیت است پس خدا روری بنا
 ک یک مخلوق و موجود شده بید میدهد نه یک مخلوق و موجود نشده
 میدهد و صفات فعلی الهی بسیار است مثل حالیت و رازقیت و رحمت
 و رحمت و جودیت و غیر اینها در درونی میدهد و میدهد و فعلی میکند و میکند

صفات
 ثبوتیه
 سب
 فعلی

در هم بکنند و نمیکند وجود بکنند و نمیکند بخلاف صفات ذات او که عین ذات
 او است تغییر و تبدیلی ندارد چنانچه حضرت صادق آل محمد صلوات الله
 علیه فرمودند نزل الله عز وجل كان عالما والعلم ذاته ولا معلوم ولا متع
ذاته ولا مسموع والبصر ذاته ولا مبصر والعذبة ذاته ولا ممتدود یعنی
 بوده است ذاتی عز و جل همیشه عالم و علم ذات خداست و حال اینکه معلوم نیست
 و نبوده و مسموع که شنیدن باشد ذات خداست و حال آنکه مسموع نیست و نبوده
 و در بدن ذات خداست و حال آنکه دیده شده نبوده است و قدرت ذات
 خداست و حال آنکه محدودی نبوده است پس مصنفون اخبار و احادیث به این



نایدک اعتقاد نمود باینکه خدای واحد و یک و بی شریک است و بی مثل و شبه
 خلق میفرماید هر چه را که بخواهد و مشی که از برای او در خلق نمودن نیست
 پس دیگری بخیر خدا خلق نمیکند پس قول مجوس و طایفه دیگر که در خلق فرشتگان
 برین اعتقاد خلق را که هر فزاده از غلط است یا اعتقاد نمودن باینکه خداوند خدای
 همه مخلوقات و موجودات را او است، اگر چه عدم بقضای هوی عالم وجود
 آورده است و کسی غیر از خدا خلق نکرده است خلق را نه از ملائکه و نه از انسانها
 و نه از اولیا و نه غیر از ایشان از سایر مخلوقات و این اعتقاد مطابق
 با عقل و نقل و آیات قرآنی و احادیث اهل بیت عصمت علیهم السلام است
 و از اصول این است پس قول باینکه ملائکه خلق میکنند غلط است و این

در حدیثی است که
 در حدیثی است که
 در حدیثی است که

خداوند ملائکه را اذن برده که چیزی با این وصف بنا یا فلان کار را بکنند چه در
 آنچه در بعضی اخبار وارد است که خداوند ملائکه را امر میفرماید که صوت انسانی را
 در شکم بردارند از نظف اسب منی درت میکنند یعنی چشم و گوش و دست
 و پا و دل و صورت او را بکشند و این نیز بی عیب است زیرا که با خداوند
 حالتی است بواسطه اسباب هر چیزی خلق میکند و قرار الهی بر این است
 که امورات را با اسباب جاری نماید آنرا هر چیزی بواسطه چیزی و چیزی
 خلق میفرماید چنانکه کسدم را بواسطه افشاندن شحم بزین و شحم در بدن
 خلق میفرماید و انسان و سایر حیوانات را بواسطه اسباب منی از پشت بر حرم
 خلق میفرماید و صورت انسان را بواسطه صورت بندی ملائکه خلق میفرماید

در بعضی

در بعضی خداوند صورت بدن انسان است چنانکه در اخبار وارد است
 که خداوند صورت انسان را می بندد و صورت خداست که چه بواسطه عمل ملائکه
 باشد پس منافات ندارد زیرا که ملائکه بقوت و قدرت و اذن الهی کار میکنند
 پس در بعضی خداوند را امورات و اینکه خداوند به بدن انسان با اسباب
 امورات را جاری میفرماید بواسطه احتیاج او است بلکه بواسطه اخبار جبروت
 و قدرت خداوند است و بجهت نظم شدن نظام منی نوع انسان است
 که هر یک محتاج دیگری باشند در امورات که یکدیگر مدد کنند پس از جهت
 که خداوند بعضی ملائکه را موکل بر بعضی اربابان و بعضی را بر زمین و بعضی را بر آید
 و بعضی را بصحری و بعضی را با سامان و بعضی را بجهت و بعضی را بر بهشت و بعضی را

در بعضی
 است که خداوند بدن انسان را
 بنام قاصد
 میسازد

بان و بعضی را بجزایات و بعضی را بخلق نمودن همه می بخوانند و خبر از آنها
 در حقیقت قائل و گسسته این مورات خداوند عزوجل است و آنچه در سبک
 از زندگان بخار ظاهر می شود کار خدا نیست بلکه کار بند است لهذا مورد توب
 و عقاب می شود اگر چه این نام بعزت و قدرت و ولایت و اسباب که خداوند بنا
 داده می کند چون خستار هم داده از این نجات توب و عقاب را فرزند
و دیگر قول یکبار امیرالمؤمنین خالق است و استیاء او بی ادن خدا خلق کرده
 غلط است **و دیگر** باینکه آنحضرت این عالم را بدون خدا خلق کرده بود پس
 اگر چه بی عبادت طلب چون دلیل و خبر نرسیده باید مقصد شد و بکن
 در بعضی خطبه های حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرموده که من خلق

است و این بستم ثابت است که این خبر از خطبه آنحضرت باشد شاید دیگری
 از زبان آنحضرت نقل کرده باشد در فرض آنکه از آنحضرت باشد باید از زبان
 نمود که موافق این آیه قرآنیه و اخبار باشد **قول** باینکه امیرالمؤمنین قمت کنند
 رو درین است چنانکه بعضی آنحضرت را هم از زبان می گویند این معنی دارد و
 بجای خود صحیح است اگر چه دلیل در دست نیست مگر آنحضرت اجل است از کمال
قول باینکه امیرالمؤمنین منظر صفات الهی است یعنی محل ظهور صفت فعل خدا
 که صفت فعل الهی مثل خالقیت و رازقیت و رحمانیت و رحمت است آنحضرت
 ظاهر شده است بطلی است و تحقیق لازم دارد و اینجا مقام ندارد طلب از من
 عهد که بخار مکلف باید باید عرض شود نه مطابق سبب فشی احوال و دور آن

عبادت
 در بعضی خطبه های
 حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام است

از نقد باشد **و باید** اعتقاد نمود بنصرت پادشاه خداوند خلق میکند و خداوند
 روزی میدهد و خداوند میکند و خداوند میکند و پادشاه را و پادشاه
 ظهور و صفت فعل در امام است پادشاه است در ملک انتم جناب میت
 دانش آنها بلکه باید معتقد بود پادشاه خداوند محتاج به سخن میت در هیچ چیز
 ظهور فعل و قدر در بخیراد ولی در حدیث وارد است که حساب مردم را خداوند
 روز قیامت با هم علیه السلام و امیر المؤمنین هم هفت مرتبه
 شوهنم میکند و کس را بخیر بآید خدا شفاعت میفرماید و آری آب حوض کوثر
 سیراب و بر پشت و جل میکند و دشمنان و معاندین خود را بر جهنم
 میفرستد و باید هم چنین باشد تجدد قدر انصرت بر دوستان

خود

و دشمنانش معلوم کرد و **قول** اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید
 و اذن الله و رحمت الله و بجهانند و بجهانند و بجهانند یعنی چشم خدا است
 قدرت خداست و پسگوی خدایات و کوشش خدایات و رحمت خدا و در
 خدا دوست خدایات مراد است که انصرت بفرزاده اینها است مثلاً بداند
 که میکنند چون کسی کاری میکند بان شخص میکند که فلان دست فلان است
 یا بت بفرزند بچشم میدهند نه میت که او دست چشم بندد و دوباره برادر
 میکند فلان بفرزند است اینها بفرزاده این مراتب باشد چون نجات بسیار
 از انصرت ظاهر شد که قوه بر نبود که از این کار از او بظهور رسد لهذا انصرت
 قدرت الله میکنند زیرا که قدرت خود بر چه بخواهد میکند و هم چنین و بجهانند یعنی

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

روی خدات زیرا که کسی را که خدا بخواند رود و باورد باید رو بخفت باورد
 و او را واسطه قرار دهد یعنی که در حاجت آنحضرت باشد چون رو بخفت در
 بجهت صلاح کار خود نشان از آنجمله آنجاست او بداند میکند و هم چنین بایست
 کفش آنحضرت نهد بهین محلات ایست باید هم چنین باشد زیرا که در حدیث وارد است
 که اگر کسی از اول عمری آنرا دایما قائم التلبس و مسالم التبار باشد و در رکوع و سجده
 و طاعت و بندگی خداوند مبارک و تعالی باشد و دوستی و محبت و ولایت حضرت
 مرصع علی علیه السلام را داشته باشد خداوند او را برود در آتش جهنم میندازد و هم چنین
 خداوند این بزرگوار رحمت فرموده تا باه و عجا و واسطه امورات دنیا و آخرت
 بندگانش باشد بنابراین امرام امرضا و منی نام منی خدا و حاجت نام آنی خدا

و هم چنین در بعضی اخبار وارد است و در ادبیه و زیارات ثورات که مفاد آنست
 که قلب نام محل ظرف و مشیت آنی است و مشیت صفه فعل است و بعضی میگویند
 که نام خود مشیت خداست و پر لازم نیست در این مقامات بر آمدن زیرا که امرام
 از هر سزا آتی است که نیست سزا از هر سزا اصلاح حاصل نماید از آنجا که اخبار از خود
 آمده آنچه رسیده باید عمل نمود زیاده اسباب اختلاف و عفتش احوال خود
ناید از جمله مطالبی که باید چنان دانود و گفته شد از این طلب برین است و در این
 آن بخار میاید مسلیله است و بعد آن محض بجزات و بر آینه است که چهره
 خدا بخواند میکند و هر چه را بخواند بکنید بحکم فیصل الله ما یشاء و بحکم ما یرید
 و این بنا را اصول نهجیت و در حدیث وارد است که شمه چنان بسجده شست

اول به یکتای خداوند و حسد لیبی شده و مانند **دوم** بر سبوت بر از برای خدا
سین بگرام بودن شراب که بر پیغمبری بجیت شراب هال نبوده از آدم تا
 خاتم و علم بر محض کلمات و کسب خیر خدا از این لذت و این از نصیبت بگم
لا یعلم العیب الا الله **کلام** استحقاق نمودن پاکه خدا و احسان در ذات خود
 و احسان در صفات خود و احسان در صفات فعل خود از قبیل **لا یقرب**
 و خالفت و شبرکی به پیغمبر از اینها دارد و داشته و نخواهد داشت جل جلاله
لا یلک معتقد شد که عبادت پرستش محض ذات پاک نبی زوال الهی است و دید
 عبادت محض خدا باشد و از برای او در عبادت سسر یک قرار نمیدهد باید فالصفا



معبود قرار دهد پروردگار خود را بزرگتر از خود کند **لا یعلم العیب الا الله** و یقیناً
 دون ذلك خداوند هر گناهی را میاورد و الا که مشرک را بر عبادت از برای خدا
 مقتضی الهی باشد و عبادت صفات فعل ویه اسم الهی را نمودن پس فاعله باید عیب باشد
 و بر سبوت کند اسم را بدون ذات مثل لفظ الله و غیره مشرک و بر سبوت کند
 اسم را و ذات را اینهم مشرک پس باید غیر خدا را در عبادت سبب قرار بدهد
 و عیب هر عبادتی را بجهت رضای الهی باید کرد و هرگاه کسی غیر از این کند کفر و شرک
 و مشرک بر دو قسم است **اول** شرک جلی و آن عبادت از نوع عبادت غیر خدا
 بگند در ظاهر و آشکارا مثل عبادت نمودن بت و سنگ و اشی و درخت
 دستاره و اشیاء و کواکب و مال و انش و غیره خواه شکل باشد مثل صلیب که

در این کتاب
 از برای
 هر که
 خواهد
 در این
 کتاب
 از برای
 هر که
 خواهد

شکل در کشیده حضرت عیسی ویا او را از چوب بر کشیده باشد و یا صورتی
 باشد که در روی پرده کشیده باشد و یا شکل پیری و یا می باشد که مردم آنها
 عبادت کنند همه اینها شرکت بخدا در روز قیامت که شود عابد و معبود بغیر
 ادم و پیغمبر را دخل جنتم میزند نظریه شریفه انکم وما تعبدون من دون
حسب جنهم وان الذین یستفتونهم فی الشیء منکم و ما تعبدون من دون
 چون پیغمبر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم این را بر اصحاب خود تلاوت
 فرمود این را بغیری که یکی از بزرگان عرب بود گفت میروم با محمد بنی خاصه
 میسکیم آن حضرت حضرت عرض کرد یا محمد ای حضرت عیسی و موسی مردم
 عبادت کردند که بعضی نصاری کشیده عیسی است و بعضی کشیده پسر

طاست و بعضی از یهود کشیده که موسی خداست دعا پاشند و بعضی
 کشیده که غیر پسر خداست حضرت فرمودند بی و لیکن لفظها در این برای
 دومی العقول است و پیغمبران از اینها بیرونند و در تفسیر علی بن ابراهیم و در
 سما عالم که جمله چشم بکارا نوارات مرویت از مصوم که روز قیامت
 که میشود و اقیاب را مثل دو کلاه یکدیگر نموده باشند در جنت میاندازند که
 بعضی از مردم آنها را عبادت میکنند و الله بپسند که خود ایشان با معبودشان
 در جنت باشند و یا اینکه ایشان را رضی شدند که معبود واقع شوند یا اینکه رضی
 نبوده اگر رضی نبوده میوزند اگر رضی نبوده میوزند مثل سنگ که بی روح است
 الم آتش و نیزند راوی عرض کرد که کشیده ای که در شمار ولایت کرده اند

در تفسیر
 حضرت علی بن ابراهیم
 در تفسیر
 حضرت علی بن ابراهیم
 در تفسیر
 حضرت علی بن ابراهیم

که نوزاد و اقباب از نوز شمش است چگونه نور شما بجهنم میرود حضرت فرمود
 نوز را از ایشان نیک نند و در غسل درجه منبانه و قول پاک بعضی گفته اند که یا
 صورت مرثدا در نماز دروزه و یا راقه ت جادت در نظر آورد که یا
 واسطه فیض الهی باشد اینها نامربوط است اینها در واقع شرکت مرندی و آه
 رسیدی و بزرگی خیر از خدا نیست، بیاوردی دست کرد و پس و قول پاک
 بعضی در هرة ایاک تعبد و ایاک تسعین یعنی ترا عبادت میکنم و از تو طلب
 میسپارم لاف خطاب را راجع بیدارند بجز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 بعضی قائلند که هجو در نقل بر آند اما در امیر المؤمنین است اینها غلط
 و شرکت **روح** سخن است و آن اومی راندو تر بترک و کفرنا

و آن از قبل برستیدن چرخهای دیگر است مثل دینا و ال دنیا و عیال و هویا
 نفس دریا و خراز اینها همه بجز شرک است بجز مثل اینگونه نازیکند که بگویند این
 آدم خویش و یا نماز باقرات و اواب در موسم شرعی بجا میآورد و نه
 ده الضالین را زیاده میکشد یا رکوع و سجود را زیاده طول میدهد و صیغه صا در
 چنان میکشد که در خانه همسایه میفهمند که او نماز بگرمینند و یا آنکه روضه خوانی
 میکند و یا مسجد میآرد و یا چیزی بر دم میدهد که مردم او را تعریف کنند آدم خرد
 نظر بجمود یا شریفه و لا لایک لعباد الا و به احدی بنیاد صی را در عبادت
 پروردگار شرک قرار داد و آه موافق اخبار و احادیث بمضای امر الهی تعظیم
 نمودن و پوشیدن خانه کعبه و قبور ائمه امام و علیا، اعلام بی عیب است

اینها همه
 شرک است

سیر که تعظیم پناه از عارفانه و با پروردگار عالم است شرک و کفر نیست
و این تعظیم که بعضی بجهار و ظلام که اعتقاد باین دین و این مدارج بخیر
ضم شدن است تا بحد رکوع برسد و از برای رنس و خدا باشد کفر است
ولی تعظیم از برای بعضی که از اما دولت محسوب است و در واقع در پیش
و صاحب صیغه و غیر خواه جیت باشد مثل یکه که هر سال در فصل
و کرم نظر کرده و لطف پروردگار فرزند و زان حال سینه پشانی
این دولت و ملت امید و پناه اسلام و استامیان ما در هکت است
اسمان جلال و جلال شمس لا خاک در به عظمت و قبال چهار اهل
ایران جانبش اهل که اعظم بخدمت این اسلاف بر گزیده حضرت صاحب
حارزین

عبد صلوات الله الملك المثلثان که امروزه بجهاندره و الله چشم میدهم اهل ایران
بنوعی حال بسین سبتیش و شرات با این جلال و قبال و دستها در پیش
واقعی که ابد تعلقه این عوالم دارند و با اوقات در حال اصلاح حال خاص و
عوالم باشند بسبب این اما بزرگی هرگاه که تعظیم و تکریم نماید صیغه
خواهد بود و آن است بیکران که غیر از خود و تکریم کننده دین ارسنه نامی و
چون نامسودان چیزی دیگر نیست در مصیفت غیر از جبهه باشند حام بلکه
شرک و کفر است **قدم و یکی** در بیان اعتقادات مختلفه بتوحید است **فایده**
اعتقاد نمود باینکه خداوند عادل است نه ظالم و خداوند با مدنی حکم نمیکرد و
نمیکند و نخواهد کرد این را اصول دین است و منکر او با بقصر محمد در چشم آ

در تعظیم
و در تعظیم
و در تعظیم

و خدا ظلم کرده و میکند در ارضی بظلم کردیم نیز که ظلم و ستم قبیح است
 و قبیح و مبیح بر خدا جایز نیست و خدا منزله است از صفات و **نمایند** تعضا
 نموده باینکه همه خلقی خداوندی نیست کلمات و با غرض فایده است که آن فایده
 راجع است بخلق و فعل خدا بجزیت بلکه همه با مصلحت است که مژده و جز
 آن عاید به نسبت کائنات نه بخدا زیرا که خدا محتاج نیست که نفع با او عاید
 شود و در آن حدیث گفت که **لغنیاً** که از آن جهت فرموده دلالت بر
 بخت ندارد زیرا که ایستاد بجهت اظهار جدالات و اظهار جدالات از خدا عین
 عنفاً مطلق است **نمایند** باید چنانچه نمود که مصلحت الهی در باره هر کس
 قرار گرفته خدا او را بجا آورده است خواه مصلحت دنیای بنده باشد

وفا

و خواه مصلحت آخرت بنده باشد اگر چه بنده آن مصلحت را نداند زیرا که
 بسیار چیز است که بنده او را مصلحت دنیا و آخرت خود میداند و خدا آنرا از
 برای بنده صلاح نمیداند زیرا که خداوند از نفع و ضرر هر چیزی مطلع و آگاه است
 و بنده خبر ندارد لهذا باید افعال خداوند را از برای او کلی بغير غرض فایده بپذیرد
 و این از اصول مذمت **و دیکه** باید مستعد شد باینکه لطف بر خدا بنده
 بر بنده آن دلچسب و معنی لطف آن است که خداوند کاری بکند که بواسطه
 آن کار نزدیک بطاعت و دور از عصیت خدا شود از قبیل نصب پست
 و اولیا و علما و قرار دادن علمای و فرستادن کنایهای آسمانی و پادشاهان
 احکام الهی و بجزیره دادن پنهان و قرار دادن عقل در نهاد آدمی **نمایند** چنانچه

در دنیا
 بسیار چیز است که بنده
 او را مصلحت دنیا و آخرت
 خود میداند و خدا آنرا از
 برای بنده صلاح
 نمیداند زیرا که خداوند
 از نفع و ضرر هر چیزی
 مطلع و آگاه است

نمود که حسن و قبح هفتاد عقل است نه شش و سی و چهار شصت هفتاد و
 این غلط محض است که تفصیل آن علی اصولیین سرودها بیان نموده اند و هر
 الامر قرار ایشان بعد از تحقیقات بر عقلی بودن سده و باید بگویم همین نحو معتقد
باید اعتقاد نمود و باید که خداوند آنچه اصلاح است بحال بدانان بهما را اهل میاورد
 یا یعنی که آنچه خیر ایشان دلبری و کاری ریزده است از ایشان نیز میفرماید
 و این از اصول نیست **و دیگر** بعضی از حکما که میگویند محض خیر و صلاح است
 عباد کفایت میکند دیگر اصلاح لازم نیست و این غلط است زیرا که رنج مرجع
 بر راجع لازم میاید و آن عقلا قبیح است بر حکم بدون جهت و سبب هر گاه حتی
 و سببی داشته باشد که او اصلاح خواهد بود **و باید** اعتقاد نمود در سلسله تحقیق

بهین جنبه را که فرموده لاجرم لا نفویض بل امر بین الامرین یعنی فعل خداوند
 نسبت به بندگان نیز جبر و قهر است پس معنی که هیچ اختیار نیست بدانند از اولی
 محض است که خدا را بان کاری نیست بلکه میان او و اعتدالات نه بدانان
 بکاره اند که جبر لازم آید نه بکاره اند که نفویض لازم آید بلکه با اختیارند که هر چه میکنند
 از روی اختیار میکنند نه از روی اجبار و اگر او بلکه خدا قوت و حساب
 و آلات را داده و راه خیر و شر را بر او نموده برکن اختیار خود و چون
 میکند مستحق ثواب است و برکن اختیار خود بدینکه مستحق عقاب است
 شے در این باب بخاطرم نمیسید عرض کنم ما حقیقت جبر و نفویض معلوم
 کرده مثلا استاد بخار شاکردی میاورد و مقام علم بخار را از درسا ^{حاشا}

در این
 کتاب
 در
 این
 باب
 در
 این
 باب
 در
 این
 باب

و پنجه و ارسى ساحش باوشان میدرد و بعد تیشد و ترورنده واره و چو
 و سایر لوازم تجار میبرد و مکتوب یک پنجه پان خود و وصف بسیار
 شاکر و میاید برقیه واره و اسباب آلات است و به اختیار خود برود نکند
 کسی در بجز برادر در می مبارزه نه پنجه هرگاه است و در او چوب بزند و تیشد
 نماید و مواخذة کند چو در سخن من بگویم پنجه باز شاکر دستش بود بگوید
 که تو چو استادی بمن یاد دادی و یا اسباب بمن دادی و این در سخن
 من ازت هرگاه جواب را با ساد بدید عقلا و مردمان بوشند در
 سخن و دست میبایند که اسباب پنجه ساحش بود اند نه در سخن
 پس خداوند هم دست و پا چشم و قوه و قدرت بوداده که با نیا عباد

و اطاعت و بندگی خداوند را بنامی نه اینکه معصیت او را بکنند از قبل زنا
 و لواط و قمار و بگرام دست دراز کردن و بنا محرم نگاه کردن و محبت نمودن
 غش و ظلم و تسم بست بردم دارد آوردن و غیره پس با بر این خداوند عادت
 و طاعت **فایده** آورده از کلام او چنین گفت مردم هر کس هر چه میکند خدا
 میکند و آدمی مجبور است در اعمال نیک و بد و دیگر آنکه خدا دیده شود بزرگ
 چیزی موجود نشود که دیده نشود و دیگر آنکه شیطان هم باش نینورند بزرگ از
 آتش خلق شده و هر چه بنام نیت بر یکدیگر تصور نینورند بسلول علیهم السلام
 چون این سخن نیشند بگوخی برداشت در سر او نه و سر او است
 و خون جاری شد گفت هر سه مسلمات باطل است ابوحنیفه فرزند

خلیفه شایسته از بسلول کرد خلیفه بسلول اطمینان و گفت سر ابو حنیفه را چرا
 کشی بسلول گفت من نشسته ام بمن وصل ندارد ابو حنیفه گفت سرم در دین
 بسلول گفت دروغ میگوئی در دران نشنیده به به پیغمبر است میگوئی
 گفت در دین چگونه دیدم بسلول جواب داد چه طور میشود چیزی بوجود باشد دیده نشود
 ابو حنیفه گفت سرم نشسته است بر زمین کلوزی که تو زده بر سرم من جواب داد که
 تو میگوئی جسد من را زینت میکند کلوزی ز خاک و تو قسم ز خاک خلق شده
 پس چگونه میشود کلوزی سر را بکنند ابو حنیفه خجل شد و از مجلس برون رفت و اهل آن
 مجلس او را خنده زدند چون حکایت خلقت شد این مطلب بهم عرض شود از عقاید
 اعتقاد نمود که خداوند عالم حسیق فرموده اند را از طینت اهل علیین و با

شیخان

شیخان را از از طینت خلق فرموده و طینت منافیست با کفار را
 از طینت بچین خلق فرموده و مستضعفین را از کل چینه که بجز از این
 و طینت باشد خلق فرموده و کیفیت آنها آنچنان نبودن لازم نیست ایند و کلمه بجهت
 دهل اصل که بعضی خبر نفیست عرض میکنم چون خداوند پیش از خلقت برکت کرد
 خوب میشود بسبب لیمان و کافسر بر میبود چه کفرش ابتدا مؤمن را از طینت
 مناسب است که طینت علیین باشد خلق فرموده و کافرا از طینت بچین
 نه بسبب طینت علیین باعث خوبی و بچین باعث بری آدمی باشد بجز از
 این **فصل** در بیان اعتقادات بر نبوت و نبوت بر دو قسم است فیه
 و عامه نبوت عامه نبوت است و آن نبوت خاصه نبوت محمد است

این
 است
 نبوت
 محمد
 است

چون از احقاوات تمیز است مثل میدارد در بیان چند باب



و باید که احقا و نمود بحقیقت و حقیقت جمع است و پیغمبران اجالا و عدد

انها برویت مشهور یکصد و هفت و چهار هزار اند و بعضی یکصد و چهل

هزار گفته اند و یکی لازم است احقا و نمودن بعصمت جمع است

که اینها از اول عرش انی از هیچ کنی با برانه صیغه و نه کسره از ایشان

سزده و این نحو احقا و از اصول مذمت نظر باید که اهل عامه پیغمبران

معصوم نمیدانند بجهت پوشیدن خطای بی روسای خودشان که آن

قبیح از آنها بطور رسید عصمت را قائل نشده اند که با داشت بیان

بر

پیشتر نشود و در مورد وطن و لغت واقع شوند و لا عقل حاکم است که باید پیغمبر معصوم

باشد و لا اله الا الله و اعقاد نمودن و ایمان آوردن به پیغمبران و تصدیق نمودن

ایشان را در توحید الهی و صفات و بزرگه اخلاقی در حدیث پیغمبران مانند بزرگه

آمدند که خوف زود در ذات و صفات خداوند و هم چنین باید تصدیق نمود

ایشان را از آنچه آورده اند از جانب خدا اگر چه در این شریعت عمل کردند

با آنها جایز باشد بجهت تسخیر شدن آنها و بعضی تسخیر شریعت بعضی دیگر نمودن

و واجب است ایمان آوردن بکنایه ای ایشان که از جانب خدا آورده اند اگر چه بعضی

انها تسخیر دیگرانند و کتابهای آسمانی که تسخیر نمودند بعضی آنها بعضی دیگر را چهار بار میخوانند

اول توره موسی دهم انجیل عیسی سیم صحف ابراهیم چهارم قرآن محمد صلی الله علیه و آله

در بیان
کتابهای آسمانی
و تصدیق نمودن
به پیغمبران

در نور دادند و سخن کتابی بود بلکه پان نوره را نمود و کت بهای آسمانی بسیار
 از آنجا که صحیفه آدم و نوح و شیت و غیر از اینها از پسران کار آسمان نازل شد
 و در حدیثی دیده شد یکصد و پست و چهار هزار کتا باز آسمان نازل شد
 و در حدیثی یکصد و چهار بر شیت پنجاه صحیفه برادر پسر در برابر پست صحیفه نازل
 و سیصد و سیزده نفر ایشان مرسل بودند یعنی و ستاده بکلی بودند چهار نفر آنها
 سستیجا بودند آدم و شیت و اخوخ کار آدر پسر است و نوح و خضر ایشان
 عرب بودند هود و صالح و شعیب و اسمعیل و محمد صلی الله علیه و آله و ششصد نفر
 پسران ابراهیم اسرائیل بودند اول ایشان موسی و خضر ایشان عیسی و در جزیری چهار
 هزار نفر بودند این قدر پان لازم بود دیگر از احوالات هر یک را ذکر نمودن

و حسب نیت **و نیا بد** دست نثار نمودن یکی از پسران انکار نمودن همه است
 در چنین انکار نمودن یکی از کت بهای ایشان که خداوند از برای ایشان فرستاد
 انکار بر دست و بولبت ایان آوردن بش ابرایشان مثل آدم و نوح و فرزند
 شیت و داود و سلیمان و یعقوب و اسحق و یوسف و ذوالکفل و اولاد
 و یعیب و صالح و یونس و هود و ادریس و موسی و عیسی و محمد صلی الله
 علیه و آله و جمیع دیگران از اینها که خداوند اسم شریف ایشان را در قرآن پان
 فرموده و آنچه نسبت بحصیت ایشان داده شده مجول بر اقیه است و آنچه
 در آیات یافت می شود که بحسب ظاهر لفظ دلالت بر کما کردن ایشان میکند محمول
 بر برکت اولی است نه بصیبت **و نیا بد** دانت که پسران اولوالعزم خداوند بخیر

یکی از آن نوره را نمودن کت بهای آسمانی
 از آنجا که صحیفه آدم و نوح و شیت و غیر از اینها از پسران کار آسمان نازل شد

نوح بر ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و در معنی اولو العزم در اخبار جهنت
 شهور است که پسران اولو العزم که نی باشند که شریعتی ایشان رعیت
 پسران گذشته را نسخ کرده باشد و صاحبان رعیت باشند از حضرت صادق
 مروی که ایشان که نی باشند که عزم برقرار بماند و میساق و نصیب محمد و آل
 محمد را نمودند پیش از همه پسران و حضرت آدم این عزم را نه است نظر باید بر
 دلچسپی که غرضاً در روی او از سید بجهاد علیه السلام مرویست که اولو العزم
 که نی باشند که بگویند بشارت و تعویب و جن و انس و عالم عالم شده
و ضمیر دیگر از نبوت نبوت خاصه است و باید اعقاد نمودن بجهاد
 عبادت است بیکدیگر پسران محمد بن عبدالله بن جلاله علی بن ابی طالب است
 ششم این عزم است

از همه پسران است و بعد از او پسران از جانب خدا نخواهد آمد و هر کس تمقد
 باشد که بعد از او پسران خواهد آمد یا ادعای پسرانی نماید کلاست و کشتن
 بر همه مسلمانان لازم است **و باید** اعقاد نمود بیکدیگر بجهاد افضل
 و افضل و اهل و اوج و اتق و اذبح و اشبح و انسخ و ازکی این پنج پسران و تمام
 روی زمین از جن و انس و طایفه و کرم و پهن و روحانین و مقدمین و مجربین
 و همه موجودین از اهل آسمانها و زمینها پیش و خداوند بگریزاد در عالم
 خلق فرموده و نخواهد بود و نور بخت وال اهلش را پس از همه
 موجودات بجهاد سال خلق عالم خلق فرموده و او را همه از پسران فرستاد
 بجهاد آنکه حاجت و مرتبه حاجت را داشته باشد و آنچه نام شده است در

در این
 فصل
 از
 پسران
 اولو العزم
 است

در شریعتهای پیشین گذشته بجهت تقاضای نبودن وقت از حضرت انبیا
 کند و دیگر شریعتی شریعت در آنج گنجد و دین او بماند از و رفیقت
 اعتقاد نمودن به نیکو شریعت حضرت همه شریعتهای پیش از او هم گشت
 و آنچه همه دینها خداوندین او را فرستاده بود **در یک** اعتقاد نمودن به نیکو شریعت
 بعوض شده با هم جن و انس و اهل سماوات و زمینها و دریا و صحرا و تمام مخلوقات
همه در یک در اعتقاد است معلقه بقرآن حضرت حتمی مرتبت محمد بن عبدالله است
نابیک اعتقاد نمودن باینکه قرآن کتاب است که از جانب خدا آورده است
 و این قرآن ناسخ همه کتابهای آسمانی است که پیش از آن حضرت نازل شده بود
 و ناسخی از برای او نازل بود **نابیک** اعتقاد نمودن باینکه قرآن کلام خدا و معجزه پیغمبر است

و باید معتقد بود باینکه قرآن بزبان عربی فصیح نازل شده بگه بمکه که باقی است
 عربی نازل شد لکن بر کوشش بر سرچری که میرسد بزبان قوم بود که با آنها میرسد
نابیک اعتقاد نمودن باینکه خداوند او را فرستاده و قرآن غیر از پیغمبر است چنانچه
 اعتقاد بعضی است که گفته اند قرآن همان پیغمبر است **فقول** باینکه قرآن از اجزای
 از اهل بیت آن حضرت یک گرفت و بظاهر او میرساند بی و جد است و توحید است
 لوح و قلم از نور پیغمبر است پس قرآن را لوح نبوت است و اسرائیل پیکار میرساند
 و میکائیل پیکار ایل او بر سر او میرساند بی و جد است و راهی دارد و این صحنون
 حدیثی وارد است از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله **نابیک** اعتقاد نمودن باینکه
 قرآن را بواسطه جبرئیل بآن حضرت نازل شد در مدت پست و سه سال و در شب

نصف قرآن که در شب نازل شد
 باین شیوه است



از لوح محفوظ تا همان اول یکشنبه نازل شد و از آسمان اول رسول خدا آریه
 و سوره سوره نازل شد **باب ۱۱** اعتقاد نمودن باینکه تمام جن و انس جمع شوند
 مثل این قرآن را پادشاه بگماریه و سوره از او نمیشوند پادشاه بجهت اینکه قرآن بجز
 پیغمبر است و بجز او اشک از جانب خدا باشد که همه مردم عاجز باشند از مثل آوردن
 او بجز ظاهر و عادت و باید اعتقاد نمود باینکه احکام الهی در قرآن جا پیش
 و هیچ تری و خشکی نیست در عالم که آنکه حکم او را خداوند در قرآن بیان فرمود
 و علم آنها در نزد پیغام او و او وصیای آنحضرت است **باب ۱۲** اعتقاد نمودن باینکه
 تا قبل قرآن نازل نمیشد و خدا و رسول او و امام و کس باینکه پیغمبر و امام در تعیین نموده
 زیرا که آنها را سخن در علم باشد دیگر احترام قرآن از لوازم است و انکار رواست

قولی یا هفتی مثل اینکه احتساکند یا جای نامناسب بگذارند یا با سعادین بکنند
 یا دست بی و صورتان بطور مظهره گذارند یا اینکه در قیام یا پاره از قرآن در میان
 کوهها و باران افاده پیشه بر نهند و بجز قرآن در خانه باشد که در سال یکصد هزار بار
 کنند که در روی نر کرشمه باشد که در راه مبارک که عادت مردم شده کلمه نزل
 میکنند و بسجده میزنند و اینگونه نند یا اینکه اگر هم بخوانند از روی شریع و قرآن
 در رسوم نیست چنانچه فرموده اند **قَبَّ نَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ بِلِغَتِهِ یَعْنِی سَبَّ**
 قرآن تلاوت سبب ماند و قرآن آنها را لعنت میکند اینها همه استخفاف است
سبب بقرآن **باب ۱۳** اعتقاد نمودن باینکه بقرآن قرآن که بجهت آنست
 نازل شد همین است و بس بیک نازل نشود و ادعای نزول قرآن دیگر است

در این کتاب
 در بیان
 در بیان
 در بیان

خواه بر بفرجواه برام خواه بر ناپ ماه باشد کرامت و انکار یک سوره با یک آیه
 با یک کلمه از قرآن کرامت **و با یک اعتقاد** و نمودن با یک آنچه در وقت از آن است **و با یک**
 و احترام از هفتای پیشان و وقوع و احداث و حدت و احداث و حکایت
 و اخبار آئینه و گذشته جبار با بد صدق و است و انکار نماید کرد **قسم و یک**
 از اعتقادات معلقه بر بفرجواه از آن صفات مختص آن **سوره و انجم**
آنکه باید اعتقاد نمود با یک آن حضرت امی بود یعنی در آن نوحه بود و کسی در آن نوحه
 بود تا از آن در آن نوحه و بفرجواه است **و یک آن حضرت** یا در آن نوحه بود
 افاض و چنانچه بود که نوزادها از نورا حضرت منور بود و بر سر حضرت با
 میمانست و از پشت سر میبید چنانچه از پیش رو میبید **و یک** جسم او نوحه بیرون

دول او پیدا بود و آنچه در پلاری میبید و می شنید در خواب میبید و میشنید
و یک در هر چه بود که یک چه میفرمود نور در پیش در و دیوار را روشن نمود
 نوزوی چنان بود که زوجات آنحضرت در شبهای تار سوزنی که کم میگرد
 بروشمانی و نور جمال منور آنحضرت از ما میگردند بی شمع و چراغ **و یک**
 زمین بول و غایب آنحضرت را فرود میبرد و جات و همت آن سرور یکی بود
 یکی است و عرق آنحضرت از سنگ و بفرجواه است و از شصت تا آن بود
 آن بود که نشت کرده و ناف بریده سر تراشیده از در سوله شد و هنگام
 قولش تمام تنها که در هر بت خانه بود که مردم آنها را می پرستیدند **و یک**
 کردید و طاق کرمی که از همه نایای او دادند بلند تر بودند و در پاسب ده که

نویسند
 از حضرت خاتم النبیین
 صلی الله علیه و آله

در آن بیان بود که بعضی ز مردم آنها را می پرستیدند خشک شد و آبها می آید
 مرد داشت که جانش که هزار سال بود افروخته بودند و مردم او را عبادت
 می نمودند خواستش کردید و دیگر از نوزجبال آنحضرت قهر می شام را همه
 والد آنجناب را که معطر است بهره نمود - و دیگر از خواص آن حضرت عبادت
 بود که وجوب بود مانند نمازهای و چینی و دیگر از خواص آنحضرت این بود
 که خوف و بیم در حساب آن سه دره دوده راه بردل کفاره و معاذ آن آنحضرت
 می افتاد که اسم آن سه دره که می شنیدیم و خوف ددل آنها جای گرفت و هر
 طرف که رومی نمود بجهت جادو و تسلیع رسالت الهی را بخلقی نمود انارخ و غیر
 از آن حضرت بطور برسد و شماره در ترویج این دین نبین بود و اگر کفاره

ادبیت و از ارکشیده و از جنای ایشان صبر نمود و نفر در حق آنها فرمود
 تا اینکه این دین را رواج داد و کفر و ظلم و جور را بر طرف نمود **دیگر** از خصایص
 آن حضرت این بود که برایش و سایر مردمان چهار زن نکاحی همگی بیشتر
 جایزیت که نگاه دارند و از برای آنحضرت زیاده و بیشتر هر که بخواست
 جایز بود **دیگر** این تفسیر از برای زنهاییکه شوهرهای آنها زنهای متعدده
 دارند که با یک شوهرش در منزل یک زن باشند و مجبور شرعی هستند در آن
 امر بخصوص از برای آنحضرت این فرار دادند بر شش مهر منزل هر یک
 از زوجهات که میل میکرد ترفیق میداد و محاربت نفس نفس خود بود **دیگر** این
 زنی خود را بآنحضرت بخشید آن زن بر آنحضرت حلال و بر دیگری حرام بود

دنیا
 بسیار از خصایص آنحضرت
 در این کتاب
 نوشته شده است

ویک از ضایع آن حضرت این بود که با هر امی نشست و با ساین طعام می خورد
 و می خورد من می کشی هم که با هر او ساین می نشستم و با آنها طعام می خوردم
 و جهالت آنها را دوست میدارم این می گویم می نمود که این صفتش و پیش
 و صفاک یرا آتشش با دیگرند و بگفته اند تا خدا را بدین صفتش آید
 و با ایشان ترخ می خورد و در چهل سالگی می پوش بر سالت کردید و دین خدا را
 اشکارا نمود و شریعت خود را ظاهر کرد و پیش از بعثت شدنش
 به دین خود عمل می نمود و بدین عیب و موسی و ابراهیم می خورد و عیب
 کسی نبود و اقا و مولا و مسرور و مهرب و بزرگ بود افضل از همه پسران
 و اهل زمین و آسمان بود و بهترین خلق خدا بود آنچه موجودات

و بواسطه وجود مبارک آنحضرت که خداوند عالم تمام ذرات عالم موجود و ترا
 خلق نموده بود که اگر آنحضرت خلق نمی نمود هیچ موجودی بوجود نیامد و عالم از همه
 مخلوقات بود اگر چه بجهت ظاهر جبرائیل واسطه بنعام آتی بود و جبرائیل فرزند
 می نمود بجهت عادی آنحضرت و همه علوم اولین و آخرین را خداوند آن حضرت
 عطا فرموده بود و از همه سوره و بهر بیت کامل بود و آفیس بود و بنده و مخلوق
 خدا بود هرگز او را ولع نکرد و خیانت نمود و در کمال اولی از ان بر کوار بظهور
 رسید بک چشم بهم زدنی رضای آتی نگاری کرد و از نور آن سرور
 خداوند عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمانها و زمینها و بهشت و عا که در قیامت
 و باه و تمام مجزین و مقدسین و بهشتیا و المرسلین را آفرید و مخلوق آفرین

درین
 جمله که در حدیث آمده است
 که هر که در حق او
 حرفی بزند
 خداوند او را
 عذاب کند

این را خداوند از نور آن حضرت انجا مقام دارد در کتاب شهاب الصفات
 عرض کرده ام اگر انعام شایسته را این کتاب جناب استطاب اجل اکرم
 اقا زاده محترم طول الله عمره و یقانه بخند صلی الله علیه و آله شفقت بفرماید
 خدمت خداوند کامل ادام الله ایام آجله العالی که معنی بهم رسد
 که آن کتاب بچوب و طبع رسد بمسلمانان طلاع کامل از حالات
 فرخنده صفات پسر خودشان بهم خویش ریایند امیدوارم بکنند
 آن بزرگوار به نیل و مقصدیکه در نظرات برسم **باب یک** احصا و
 که آن حضرت بخروج داشت **اول** روح مزج **دوم** روح قوت **سیم**
 روح شهود **چهارم** روح ایمان **پنجم** روح القدس و روح القدس

سهو و نسیان و خطا از آن سر در بر خو است شده و موافقین چهار روح اولی را
 دارند و منافقین و کفار سه روح اولی را دارند و امام نیز بخروج را دارد **و ششم** **دیک**
 از اقامت متعلقه به نبوت محمد ابن عبدالله صلوات الله و سلامه علیه در پان
 مجرات آن حضرت و آن زیاد از عدد حضرت **باب یک** احصا و نمود **پنجم**
 آن حضرت صاحب بجزوه بود مثل شیخ الفهرست و سیکرزه در دست انجمن استیج
 نه تیس آتی چید و هر جا که راه میرفت در دو دیوار سنگ و کوه درخت
 تعظیم می نمود از جناب او در خند را که می کرد و بکنه او بر می میگردد و بر هر
 میگردد بر او سلام میگردد و بعلیه آتی جز را زنده نگه داشته میداد و جز را ز
 دانی الضمیر و سینه های مردم آنچه بود میداد و آنچه در خانه پنهان کرده بود

این کتاب
 در کتاب
 در کتاب

میزنمود و همه فارق عا و یکدیگر بخواست بکنه بقضای وقت و بهم بجز
از خداوند بخواست خداوند در دست او جاری میفرمود و پیش خود بی ذن آن
کاری نمیکرد **و دیگر** همه بجز آن که شسته داشته همه بنا را بجز آن مخصوص
خود داشت و قول او بر زبان حسد بود و عالم به چندی بود و آن ها بر
او افزوده شده و همواره دو اسم مخصوص آن را میدانت و یک اسم را میدانت
که آن شخص خود ذات شمس بود و سایر بجز آن از این همشاد و دو اسم بعضی
یک اسم و بعضی دوتا و بعضی چهار و بعضی هشت بعضی پندر بعضی کمتر و بعضی
بواسطه داشت این اسمها گفته که خداوند با و تعیین فرموده بود میدانت گفت
نمود بشهر بود بلکه بهتر از گفت بود و قرآن تا بر او نازل شد نه بجز خود

موردت

شهادت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسن و امام حسین و سایر ائمه برین
عبدیم سلام داده بود و بجز از زبان بدو فعال بدو و قول بدو چسبندگی حال
بعد از آن خود که چه خواهد شد کرد و چه خواهد شد و چه باشد احوال مردم
و جز از قیامت و آنچه در او واقع شود همه را داده و بهشت و جهنم را بچشم
دید **و دیگر** آسمانها بالا رفت بهین جسم و جد و لباس که در برداشت
حق تعالی او در پای مبارکش بود که در زرعش پروردگارخواست که
پروان ما و در خطاب سستاب از زبانه لایب آن قهوه اولوالالبیید
که مکن تعالین خود ای رسول کرم بگذار که از کرد تعالین تو عرش من نیست
بگیرد همان نیست معات و جهات مراد قات را طمی نمود بهین جسم و

نمایند
عقل و فطرت
و سایر
و سایر
و سایر

عُضْوِي بجانى رسیده که هیچ کس از او که مقربین و نسبتاً مرسلین و روحانیین و
 مقربین و کرمین عالم رسیده و نسبتاً نوزده رسیده و کسی با او در این مرتبه نرسیده
 بوده و نخواهد بود و در این عالم سیر علوم غایبه و مطالب شکر و کرامت
 غیبیه بر آن حضرت ظاهر و بر او در روشن و معلوم کرده که هیچ چیز از او
 و ملائکه مقربان ظاهر نشده بود و نهایت مقام و مرتبه رسیده و انعام بجمع جهانی
 کفایت **قول** باینکه آنحضرت باطن خود در وقت بجهت بطن آنحضرت
 مبراج بوده و حش و کرمی باطن آنحضرت باطل است **قول** باینکه آنحضرت
 عنصرا بر صخره خود از این جسم ظاهری خود را که آب و باد و خاک و آتش باشد
 و همسره کرده از کرمی این چهار کرده کنارده و مجرّه شده و در غلط و کفر است **قول**

باینکه بعضی شبهه کرده اند که رهش آنحضرت با ما بنا فرق و التماس لازم میاید و بر
 خلاف رسم و عادت و قانون تکلیف اینهم جواب دارد زیرا که خداوند پر خدای
 قادر است بچیزی که بک چشم هم ندون خداوند پذیر خود را از زمین بمقام قاب
 قوسین که چندین هزار سال راه است برود و چنان قدرت او را با ما نشان
 بهشت کائنات با برد بدون بهره شدن و بهره آمدن که انجیم بجزه مخصوصی باشد
 از برای رسول کرم چنانکه حضرت عیسی و ادیس نیز بهین جسم با ما نشان فرستند
و قول باینکه بخایل با وجهم آنحضرت مبراج رفت کفایت **و اما باینکه** معصومه
 باینکه هیچ چیزی سواى محمد بن عبدالله صلاوات الله و سلمه علیه باطن خود و این قسم
 و این مقام و این کشف علوم و سایر ترقیات دیگر از برای بنوری نبود بیکانه

این حضرت است
 در حدیث
 که در حدیث
 آمده است

تذکره سادات ائمه اطهار علیهم السلام

و در این پانزده خدات که در آنها لازم است **بیان** اول آنکه حضرت
 بزرگ بود که خداوند بود و وحی بیفیه بود و این وحی چنانچه طریق است **اول**
 آمدن جبرئیل و خبر دادن بان **سوره** **محمّد** آمدن تکلیف دیگر خیر از جبرئیل
سببها ایجاب کردن کلام را خداوند بواسطه جبرئیل ایجاب دیگر **چهارم** خطاب کردن
 حالت خواب یا بواسطه تکلیف بواسطه تکلیف **پنجم** ریختن مژده علم را در
 آنحضرت بآنچه سخنان آگاهان آنحضرت را و این سخن را از انعام میگویند
فایده پس چون خداوند سخنان وحی نماید بر میفرمود بجهت که بنویسد
 چون تمام شد به پشانی اسرافیل بخورد و اسرافیل با او نگاه میکرد و هر چه در او

تذکره سادات ائمه اطهار علیهم السلام

تکلیف

نوشته بود بمیکائیل برساند و او بجبرئیل داد و بر پنهان برساند
کلام هشتم اعفا نمودن باینکه وحی آتی با جبرئیل آنحضرت برساند و قول باینکه
 جبرئیل این آنحضرت بود ملک نبود که فرستاد زیرا که تکلیف آتی لازم میآید
 و واجب است اعفا نمودن باینکه حضرت رسالت پناهی در پیبری خود
 شریکی نداشت و جد بود و باید اعفا نمود باینکه محمد بن عبد الله صلی الله
 علیه و آله رسول و نبی و محدث هر سه بود بلکه نام نر بود و این چهار
 منصب را داشت و فرق با آنکه آنستکه رسول کسی است که در دنیا
 وحی و نازل شود و او وحی آورنده را میدهد و نبی آنستکه در خواب میآید
 مثل حضرت برهیم در خصوص ذبح فرزندش و مثل حضرت رسول صلی الله علیه و آله

تذکره سادات ائمه اطهار علیهم السلام

پیش از بعثت شدش برسات و حضرت آنست که گفت با او سخن نیکو بود
 گفت را می پسند و این معنی در حدیث صحیح است که از حضرت باقر علیه السلام
 نقل است و امام آنست که هم در خواب می پسند گفت را و هم در پارس
 و در حسد و حال و می باو برسد و در روایات در باب این چهار قسم
 دیگر هم وارد شده که چندان لازم نیست دانش آنرا بیان دیگر آنکه یا
 اعتقاد نمود با اینکه آنحضرت شفیع کنند که کارنات درین
 و رحمت عالمین است هم در دنیا و هم در آخرت **و یا بیک** اعتقاد نمود که خلیفه
 تبارک اخصیما بعضی احکام را بان حضرت و اکتافسه موده که کرده و سبقت
 و حلال و حرام کند آنچه را که بنحویه باذن خداوند و خداوند باو علی داده بود

که هم

که بدانت خواجه بنحویه از آنجمله نمازهای پنجگانه در اول دو رکعت و دو رکعت
 واجب کرده بود پس آنحضرت زیاده کرد بر نماز پنج رکعت و دو رکعت و بر نماز عصر
 رکعت در نماز مغرب یک رکعت در غشا دو رکعت و دیگر آنچه خدا واجب کرده
 بود در سفر قضا نشود و آنچه آنحضرت واجب کرده بود ساقط نشود و هر چه
 للعالمین بودن آنجانب که گفته شد که بنحویه است از برای آنست که شفقت
 ظاهر شود در سفر که در نماز مغرب که آنچه آنحضرت واجب کرده ساقط نشود
 تا آنکه بگذرد آنچه آنحضرت واجب کرده ساقط نشود در سفر چون حضرت فاطمه علیها
 وقت سوره شدش مغرب بود لکن آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله با این سوره
 یک رکعت زیاده نمود بر نماز مغرب چون حضرت امام حسن علیهما السلام در وقت

درین باب
 از حدیث صحیح است
 که در نماز
 یک رکعت

بود که متولد شد حضرت باین سکرانه دور کعب بر نماز طهارت و فرمود و چون خورشید
 اجمین علیه السلام متولد شد هنگام عصر بود حضرت باین سکرانه دور کعب
 نماز عصر نای نمود و از پنجم است که ارت زین نصف ارت مرد است اگر چه است
 دیگر هم در ارت و در نماز بان نموده نه چون حضرت فاطمه علیها سلام ادر است
 و در اصل است یک رکعت اصلی باقی ماند و دور کعب فرج ساقط شد و در نماز تمام
 در سفر غلظی دارد که ذکر آن لازم نیست **و دیگر** از پنجاه چیز است که حضرت حرام فرمود
 هرست گفته اومی بود چون شب را صلوات حرام فرموده بود حضرت
 هر سکی بود که خوردن آن اومی را از حالت طبیعی برون گشته **و دیگر**
 از پنجاه روزه ماه مبارک رمضان است که خداوند بر بندگانش واجب نموده

دور

دور

دور

دور

نور

رسول اگر صلوات علیه و آله وسلم روزه مستحبی ماه شعبان را در سه روزه از
 هفت روزه را قرار فرمود چنانچه در زاد المعاد نوشته و ثورات
و دیگر در چشم و در نفس را رسول خدا وضع نمود و غیر از اینها آنچه
 دیگر را رسول بخمار حلال و حرام و مکروه و مستحب نمود و خداوند اجازه فعل آن
 حضرت را فرمود **و دیگر** از خصایص محمد بن عبدالله آنکه با بدعتها و نموده آنکه
 اعمال صلیقی بران حضرت عرض میشود در حال حیات بعد از وفات استیم
 بود اطمینان نمودیت که در آن نمود عکس اعمال صلیقی در آن قرار
 گرفته و بنی و اوم او را می پندند یا آنکه ملائکه نامه اعمال صلیقی را پند
 عرض میکنند پس هرگاه در آن نامه اعمال بدی می پندند در حق آن

بنده استغفار میکنند از برای ایشان بجهت اینکه رحمت واسعه پروردگار
 عالمیان باشد و هرگاه اطاعت و بندگی میسینند خوشحال و مسرور
 میشوند و عداوت بواسطه خوشحالی ایشان رحمت خود را شامل حال آن
 بنده خود نمیزد **باید** اعتقاد نمود که آن حضرت را کذارد و بعد
 و ارشاد و از ابر بردن علی رغم معاینه که حدیث جعل کردند در باب کذب
 که حضرت فرمود ما معاصر انبیاء است نیکداریم انبیا بعد از ما مقصد است
باید اعتقاد نمود که آن حضرت بعد از خود وصی تعیین نمود و آن وصی
 علی ابن ابی طالب جمله السلام بود که آن حضرت بعد از پیغمبر وصی و خلیفه
 بلا فضل آن جناب بود و آنچه مذکور شد تمام از اصول مذاهب است

پیغمبر

تقریباً

در بعضی قائل شده اند باینکه رسالت تجلی پروردگار است و اختلافات طبقات
 انبیاء بجهت اختلافات تجلی است و اقسام فرغ رسالت و باطنی است
 این مطلب خیلی گفتگوار دارد و لازم بهم نیست چندان دانش اینها



باید اعتقاد نمود پس که پیغمبر محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و وارثه
 وصی و خلیفه و جانشین داشت که از جناب خدا پیغام آورایش را تعیین
 نموده بود که وصی آن حضرت باشد هر یکی بعد از دیگری و انکار نمودن پیغمبری
 که حضرت وصی و خلیفه و جانشین از برای حفظ حرمت این دین قرار فرموده **خلیفه**
 و کفر است و از مذاهب شیعیان است شایسته اهل آنست **باید** اعتقاد

این مطلب را در بعضی کتب معتبره
 مذکور است

نمود بیک اول و صبا رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 بود و عمر بن الخطاب **رضی** و دیگر حضرت حضرت امیر محمد بن علی بن ابی طالب
 نیز **رضی** سیم پنج بعد از امیر حسن برادر کوچک و حضرت امیر حسین
 بودند عثمان بن عفان حسن و حسین علیهما السلام پسران علی بن ابی طالب
 و از حضرت صدیقه طاهره زهرا علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله
 علیه و آله **رضی** چهارم حضرت امیر زین العابدین پر حضرت امیر حسین
 بود و محمد خفیه که هزار فاطمه علیها السلام است خانی که گفته اند که
 ابو عبیده نطق بعد از شهادت جناب سید الشهدا علیه السلام قائم است
 محمد خفیه و او را امام میدانند و حضرت امیر زین العابدین را امام میدانند

بگو

میگویند قائم آل محمد اوست در کوه و ضوعی که کوه عقیق است در سمت یمن
 غیب شده و زنده و زنده و ظاهر خواهد شد و این غلط و کفر است
 ولی بقی هم در ظهورش نیست شاید زنده شود در زمان قائم آل محمد
 و یکی از سر دارا و باوران امام عصر عجیب است فرجه باشد لیکن محمد خفیه
 بر میت پر امیر المؤمنین علیه السلام است مردی بود عابد عالم زاهد اول
 حق و بهیچ کفنه اندر نزع نمود حضرت سید الساجد و در آن روز خود بر زمین
 حجر الاسود ان بعضی بایک شنبه شده مقصود محمد خفیه آن بود که بروند
 نزد حجر الاسود هنگام جمعیت اینجا باقره بگوید من امام سیم ام حضرت
 امیر زین العابدین علیه السلام است بعضی که امانت در حقش قائمند از آنجا

حضرت امیر
 محمد بن علی
 بن ابی طالب
 علیه السلام
 در کوه عقیق
 غیب شده است

باطل خود برگزیده **دیگر** بعد از سید مجاهد پسر امام محمد باقر وصی و خلیفه امام
 زین العابدین که بعضی باو قائلند **دیگر** بعد از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پسر
 وصی و خلیفه و امام است **دیگر** بعد از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام است
 و اسمعیل پسر امام جعفر صادق امام نیت چنانچه فطریه میگردند پسر دیگر حضرت
 که بعد از افضح باشد امام است و او را افضح گفته اند چون پای عبدالله بسیار
 بزرگ بود از آنچه او را افضح گفتند و بعضی دیگر قائم آل محمد را امام موسی بن
 و میگویند نروده و غایب شده و در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و بعد از آن
 امام نیت چنانچه واقفیه میگویند و اینک بعضی گفته اند که خاندان اول اسمعیل
 پسر امام جعفر صادق را امام قرار داده بود و بعد از برای خدا بر اهل شد

دیگر

دیگر

دیگر

و امام موسی را امام قرار داده نظیر بجز زیارت آنحضرت که السلام علیک
 یا مکن بلا لله فی شانه این مخالف اخبار دیگر است و این خبره جز زیارت
 معنی دیگر دارد که بان آنجا مقام ندارد پس **دیگر** منب کیانید و زیدیه
 و اسمعیله و ما و سب و فطریه و واقفیه اینها از مذنب شیعیه است ولیکن
 اشی عسیره نباشند بلکه با تقییر عقیده در جهت مندرستی که در اصل در نزد
 مسلمانان و با بی نشان محل مخصوص لایق بجایست در اجرت بی صفایت
 نفوذ یافته از آنجا **دیگر** بعد از حضرت امام موسی وصی و خلیفه و امام حضرت
 امام ثامن لائمه امام رضا علیه السلام **دیگر** بعد از حضرت پسر امام محمد تقی علیه
 امام و خلیفه و وصی است **دیگر** بعد از حضرت پسر امام علی نقی امام و وصی

در
 زیارت
 آنحضرت
 که
 السلام
 علیک
 یا
 مکن

است و **یکم** بعد از آنحضرت پرورش امام حسن عسکری علیه السلام و وصی
 خلیفه و امام است و **دویم** بعد از آنحضرت پرورش امام محمد مجتهدی حضرت صاحب
 الزمان بحکم الله تعالی فرموده امام است و قائم آل محمد انجابت کرده
 و غایب است که باید شیعیان فقط ظهور چشم و روح آنحضرت ببینند
فصل چون محمدری در مرتب و روایف حضرت آمده طاهرین علیهم السلام
 بان شد لازم است که از احوالات همسریک از آنمه علیهم السلام در آن
 تولدشان و مدت نقیض و زنده گانی الی اخره ایشان بان شود
 تا نزد مسلمین از روی تحقیق آگاهی در مرتب حال و احوال ایشان
 حاصل آید و در ضمن چند بان احوالات هر یک بان بشود **بیان اول**

مفسر

محمدری از احوالات و شرح حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه است
 که در بیانات قبل شروع شده مقدمه ذکر شود **باید** دانست ولادت آنش در
 شب جمعه نزد طلوع صبح بیروزان در زوال در شعب ابیطالب در قاف
 او در هفتم شهر ربیع الاول با دو روز هم او در عام الفیل با ۱۱ از آنجا
 اسکنه بیه گذشته بود در سال هفتم سلطنت او شش و آن عادل بگریز
 پشتر و از وفات حضرت ادم تا ولادت آنحضرت هفتاد و نه صد و چهارم
 بهشت روز گذشته بود و نور برایش اول بمنه موجودات خلق شده
 و در عالمها چندین هزار سال در پرده و در راهی محفله کرده پس بگرد
 و در قدهای نور و حجابت هر کدامی چندین هزار سال مانده بگذا

در این کتاب
 کتب معتبره
 در این کتاب
 کتب معتبره

تا آنکه بادم منقل شد عمر ز غیش شصت و سه سال کم و پیش گفته اند پنج
 و سی سال در که مغطه ماند و چهل سال پیش از بعثت و بیزده سال بعد از بعثت
 و ده سال در مدینه ماند بعد از هجرت مدت نبوتش بیست و سه سال
 هجرتش از آنکه بمدینه در سال یزدیتم از بعثت روز شنبه غره صبح
 الاول و اختلافات یکم همت و بعثت در روز دوشنبه نزد
 زوال در بیست و هشتم حجب یا بیست و پنجم و هجرت از حضرت زود آمد
 چنانچه در سابق با آن شد و در وفاتش یا نه تا یا فودده تا و کبریا
 دو یا بیست و اولادش چهار بر قاسم و طیب و طاهر از حدیچ و زینب
 از ریه قطیفه دختر قاطبه و زینب و رقیه از حدیچ که هر دوزن عثمان

ابن عثمان شده و مرد و شهید گشته و بعضی گفته اند که از شهر دیگرش بوده
 و این که نیکو نه جنبه بصورتها نباشد و در خانه عثمان در آمدند معلوم نیست پیش از یک
 و بعثت از هزار شهر و کینه اش از ده تنجا و ز بود و در شش ماه منبت و سبب از حدیچ
 چند روز بعد از تولدش وفات کرد و در عیش جلیله حدیه و نو به زن ابی ارباب
 پدرش عبدالله بن عبدالمطلب بچدی بعد از وفات یافت جگهای انجام
 هشتاد و هشتاد و شش که در بسیاری از آنها خود حاضر بود معرجه شب دو شنبه
 به غنیمت یا بیست و یکم ه مبارک پنجاه و نه روز پیش از هجرت بیست و هشتم ه حجب
 باربع الاول ممکن است که واقع شده باشد و بعضی دو مطرح نیز قابل نشیبه
 از خانه ام بان نبی زوجه اش بدر شعب ابی طالب عروج با آنها نمود مال و نهش

در حدیث
 که در حدیث
 از حدیث

شصت و سه سال از غم الفیل گذشته بود در روز دوشنبه هجرت و هجرت بیست
 هشتم صفر اخلافت و یکم هجرت فتنش در مینه پسته سبب دهشت
 در دول که بگوشت بزغالر همسر لود که در خمر زن بود به بان سرور خمر پند
 بود مدت نبوتش بیست و سه سال با هم و بیست و یک روز اخلافت و یکم هجرت
 بیان در حالات و احوالات شاه ولایت باب امیر المومنین علی بن ابی طالب
 لای یک اتفاق دانود که آن حضرت وصی و خلیفه با فضل حضرت رسول محمد صلی
 علیه و آله وسلم بود که بعد از آن حضرت سخاات الهی با بخلی تیسرود روز ولادت
 در روز جمعه وقت هجرت بعد از سی سال از ولادت بعد از آن حضرت هجرت
 در میان خانه کعبه متولد شد عمرش نیش شصت سال و دو سال بر بود

بود و سی و یک سال چندی که بعد از آن بود که مدت خلافتش سی و سه سال چندی
 که دیگر آن غضب نمودند و آن حضرت خانه نشین بود ابو بکر دو سال و سه ماه عمر
 ده سال و شش ماه خلافت ظاهری نمود و دوازده سال هم قول نداری است و بیست
 سه جنگ آنحضرت کرد یکی با قاطین که معاویه و اصحاب او باشند و دیگری با کثیفین
 که عایشه و طلحه و زبیر در بصره واقع شد که او را جنگ چهل سکنه که عایشه در آن جنگ
 برشته سوار شده بود و دیگر با رقیق که خارج بپوشید و این جنگ در آن روز
 واقع شد عدد اولادش بنا بر قول بقره پسر و نوزده دختر بعد از حضرت
 فاطمه دوازده زن خنیمار فرمود عدد اصحابش سیصد و نود و پنج نفر بودند و در شصت
 فاطمه بنت اسد بر اسم این جد المانف بود پسرش عمر بود که اسم دیگر آن پسر

در بیان
 احوالات
 حضرت
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام

و عبد الله بن ابي طالب بود مؤمن و موعده بود و کا فر نبود
 اگر چه اهل اسلام ظاهر بنمود و همیشه تکفل رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و صبی
 و دوازدهم حضرت عیسی بود و وفاتش بیست و یک ماه مبارک رمضان بود که
 بعزبت ابن عم مرادی علیه القدره از دنیا رحلت فرمود **بیان سیم** از احوالات
 صدیق طاہرہ فاطمہ زہرا علیها سلام انہ ات پر بر زکوارش محمد صلی الله علیه و آله
 در شصت و پنج بخت خلیل تولدش صبح جمعہ پنجم ماه جمادی الثانی در کعبه از
 پنجاه از بخت رسول خدا و احوالات دیگر هم دارد عدد اولادش پنجاه نفر
 حسن و حسین و محسن که سقط شد بظلم و ریشگری و آنم کلثوم بنت علی
 هجده سال و چهل روز و بقولی هجده روز کم و بعد از رسول خدا اصغر از علی

بشاد روز، نه در دنیا و فاش در آخر روز دوشنبه سیم جمادی الثانی در سال
 یازدهم هجرت بخت بخاری از ضرب دویمی و احوالات دیگر هم است
 فاش در بیع یا در میان قزوین رسول خدا **بیان چهارم** از احوالات امام دهم
 اول حضرت، حسن علیہ السلام پرورش علی علیہ السلام در شصت و پنج بخت محمد
 تولدش بیست و یک روز در شب شنبه پنجم شهر شعبان پنجمه شهر رمضان شعبه
 سال یازدهم هجرت در مدینه طیبہ بقولی شصت و یک بخت حضرت عمر فاروق
 بروایت حضرت صادق چهل و هفت سال و مدت هفت سال رسول خدا صلی الله علیه و آله
 عید و آله بود و چهل سال بعد از آن حضرت بود مدت سی سال با پرورش حضرت
 امیرالمؤمنین علیہ السلام بود و ده سال بعد از آن حضرت بود در فاش

در این
 احوالات حضرت امام
 علیہ السلام

سال و ششماه بود و نه سال و چهار ماه را معاویه و اعدا نمود بجهت تقیه و حفظ
خون و مال و عیال شعبان از دست معاویه و صحاب او و عدد اولادش
بقولی پانزده پسر و دو دختر بود با اختلاف دیگر و عدد زوجهایش شصت زن
نخاحی گرفت بغیر از کیزان و نعت و سب و نهضت که گفته اند بسیاری را
طلاق گفت از پنجم آنحضرت مطلق میگفتند و هشت روز است و هشتم شهر
صفر پنجم هجرت علت و نشانی بجهت سوخته الماس که جعبه بنت اشعث این
فتیس سه توره با ساسا که با عیوی معاویه با حضرت خوزیند بعد از چهل روز از
حردون و هفت یافت و هشت در بقیع کینه اش ابو محمد لغزش بسیار است
از آنکه محبت است **بیان هجرت** در احوالات امام سید است حضرت امام حسین

پدر بزرگوارش علی و در شش ماهه تولدش روز شنبه پانزدهم بیستم یا پنجم
ششم شعبان و ششماه تولدش بعد از تولد امام حسن بفاصله ششماه در سال
هجرت است عمرش چاه ششماه هفت یا هشت سال و با رسول خدا آم
شش سال و گری بود و با امیر المومنین علیه السلام سه سال است خلافتش
سال و عدد زوجهایش پنج زن نخاحی دشت سومی کیزان بود اولادش
شش پسر علی اکبر که سید سجاد باشد و علی اوسط که در کربلا بریده رفیع شهادت
رسیده که از یللا بنت عروه بود علی اصغر و محمد و جعفر و عدله و سه دختر فاطمه
گری بقولی و سینه و فاطمه صغری علت شهادتش آنکه شب نهم شعبان
از زمین بیرون آمد بجهت اینکه بر زمین پلید عیند نامه نوشت بجای که سینه

در روز شنبه پانزدهم بیستم یا پنجم

که از جانب معاویه بود که آنحضرت را بگریه یا اورا بکشید و آمد در کوفه و در آنجا
 نهم پنجم در کوفه بود بعد با اهل و مجال آن بطرف عراق که کوفه باشد چون از نجف را
 دست داده بود که بر بنام حج آنحضرت را در کوفه بگرداند و شهادت کند و حضرت
 دانت آمد آنحضرت در روز عرفه نیت حج را بل بهره نمود و آنکه پروان آید
 در و آن عراق که کوفه و غیر باشد با اهل و مجال شد و در روز دهم یازدهم
 یا هشتم محرم با جلال الروایات وارد در زمین معروف بکربلا گردید و آن زیاد
 ملعون حاکم کوفه بود از جانب بیزخسب دارند لکن دست داد و در آنحضرت را کوفه
 در آن میان و در روز جمعه یا دو شنبه یا نهم محرم الحرام در سال شصت و یکم
 هجرت در وقت زوال ظهر او را با هم داد و در نظر از برادرانش و برادرانش و آن

دفع

و آوان و اصحاب او را بر بطن رنجیده شهادت رسانیدند و بدین ترتیب با در عالم
 پدید آمد و خوننا ریخته شد و تا سال کشید تمام اشعار و ظالمین که آنحضرت را
 کرده بودند بر کشتن اهلین من آن را وارد گردیدند اللهم شد علیهم
 و همشاد و در آنجا در راه کربلا در وقت شهادت و بعد از شهادت آنحضرت
 ظاهر گردید و فرشتگان که با کینه اش ابو عبیده لقبش بسیار است از آنجا آمدند
پانزدهم در بیان احوالات ام چهارم حضرت امام زین العابدین است اسم پسر
 آنحضرت علی پدش حسین بن علی ابن ابی طالب است که شش ماهه بود وقت یزید
 با شیرویه ابن کروی است و حج و قبولی آنم و ولد خاله با سلامه نام نوکده اش
 روز جمعه یا در پنجشنبه وقت ظهر در مدینه پانزدهم شهر جمادی اولی یا نهم

در این
 کتاب
 در این
 روز

یا ششم رجب سال سی و هشتم مایه و شش از نجات در زمان خلافت
 امیرالمؤمنین عمر فاروق بن خطاب و هفت سال و هشت ماه اخلاف آن ذکر هم
 است بکمال هفتاد و نه روز با امیرالمؤمنین علیه السلام بود و ده سال
 با امام حسن علیه السلام بود و دوازده سال با امام حسین علیه السلام بود که
 همیشه در سال با شتر پارس بود و بعد از شتر است که حضرت در خلافت
 آن بزرگوار سی سال چیزی بیشتر تا که لقبش بسیار از جمله سیدالجهاد و
 بن العابدین و کنیه اش ابو الحسن الاول با عسکری و ابو الحسن الثانی
 با عسکری و ابو محمد و معجزاتش زیاد است یک زن نجاشی داشت که
 نام حسد الله دختر حضرت امام حسن مجتبی بیگز گزین حد او را در شش بقول

هفت پروردگار و بقول دوازده پسر و چهار دختر از جمله زید بن
 بود که طلب خون جناب سیدالشهدا علیه السلام فرج کرد و دست بوی
 عمر ثقیفی در کوفه شمشیر شد رحمة الله علیه و چهار سال دیو سال نقش بر شتر
 او نجات بود تا حکایت را خلاصه از سر سر بود که عورت در آرزوی او
 حضرت سیدالجهاد در روز شنبه دوازدهم محرم در سال یکصد و هشتم
 هجری و بقول نو و چهار هجری علت کاش زید که تمام ابو جعد الملک است
 خورنده بود و فتنش در دفع دود و در خلافت با سری با م برنده یکده
 در زمان خلافت زید ملعون و دفعه دیگر در زمان خلافت شام آه و ده و نیم
 با عتار است آن خل در بجز خود را پروان آورده در همان روز که جلال شمشیر

در روز شنبه
 دوازدهم محرم
 در سال یکصد و هشتم

حضرت سلام نه علیه را حرکت دهند بهمان روز و او شام شده و به شام
 معون فرموده این من و این تو و ده سیم نیز میگوید که زنده آنحضرت با
 شام برود و علی جانب زینب خاتون در آن مانی در یک فرسخی شام
 رحلت فرمود خدا عالم است **باب هفتم** از اخلاص امام محمد باقر حضرت امام
 محمد باقر علیه السلام اسم زینب آنحضرت محمدات و کنیتش ابو جعفر و
 لقبش بسیار است از جمله باقر العلوم و غیر آن بسیار پدر بزرگوارش علی
 ابن الحسین علیه السلام و در شام عبدالله زخر حضرت امام حسن مجتبی
 و بقول اسماء بنت جده الرحمن ابن ابی بکر ولادت با سعادتش روز
 شنبه یجمع در مدینه طیبه اول جمادی است و دویم یا نهم تیر صفر

در سال پنجاه یا هفتادم یا هشتم از هجرت در ایام خلافت معویه علیه السلام و بعد از
 که از نحوی یحوی ایلدن نک را گویند و عمر زینب آنحضرت پنجاه و هفت سال
 یا هشت سال است بگری و هشتاد و هفتاد و یک روز از آن سال با کعبه پیش
 حسین بن علی علیه السلام بود بنا بر قولی و سی و سال یا پیش علی بن الحسین
 بود مدت خلافتش بعد از پدر هجده سال نوزده یا هجده و اخلاص
 دیگر هم نوشته اند عدد از هجدهس غبار کیران دوه عدد اول و شش و اول
 چهار پر و دو دختر و شش روز و دو شب هفتم ذی الحجه یا ریح الاول یا ریح
 در سال یکصد و چهارم یا هفتم از هجرت با اخلاص یک و هفت و شش نیز یک یا بر ایام
 ولید بن حضرت خوانیده بود یا هفتم عبد الملک مروان یا شام زنده نمودارده

در این کتاب
 احادیث حضرت امام باقر
 علیه السلام
 در این کتاب

بقصد درین نمود بعد از سوری بان حضرت نیز کرد و نهید شده پیش در وضع
بیان در حالات امام ششم حضرت امجد صادق علیه السلام اسم شریف
 آنحضرت جعفر القاسم بن ابی اسحاق صادق است که پیش از او بوده اند
 اصحابش چهار هفتاد و سه نفر بودند امام محمد باقر در شام فرود بیست
 تا شصت این جماعت را بی بکر نولهش روز شنبه نهم شعبان در سال
 هشتادم از بخت در زمان خلافت عبدالملک مروان در مدینه طیبه
 درین مکان آنحضرت بیست زن بود بجز از کز آن اولاد آنحضرت بقوله
 هفت پرده دختر داشت در روز دوشنبه بیست و پنجم شوال و بقولی
 ده رجب در سال یکصد و چهل و بیست و پنجم جویش پیش منصور دوانقی ملعون

که از خلفای بنی عباس بود بواسطه زخمی که در میان طعام کرده بود و آنحضرت نیز
 بود پیش در قبرستان قبیع در مدینه طیبه مدت فحاش سی و سه یا چهار
 سال اخلافتی کرد چون آنحضرت در دولت بنی امیه و اول دولت
 عباس واقع شده بود و این مدتی بیست و پنج سال بود که در آن
 مرتضی مدینه حضرت بود که حاضر معلول درس دین و بیان احکامات
 الهیه بود و در واقع دین آنحضرت تازه فرموده از آنجمله است که در بیست
 بان حضرت میدهند از جمله ترویج مذهب حق **بیان نهم** در حالات امام ششم
 امام موسی کاظم علیه السلام اسم برقیس موسی القاسم بسیار است از آنجمله کاظم
 و کینه اش ابو الحسن پیش امام جعفر صادق علیه السلام در شصت و هفتاد و سه

در این
 در این
 در این
 در این
 در این

یا فاطمه امیسه تولدش کشته یازدهم شنبه هفتم شهر صفر در سال یکصد و بیست
 و نهم هجری در زمان سلطت بر هسپانی و پید عیسی عدد اولاد ششصد
 پسر و نوزده دختر کم و زیاد هفتم گفته اند زن نکاحی داشت آنحضرت بمکه
 اولادش از کربلا بودند عمر بر نفس بچاه و چهار سال شصت و نه گفته اند بیست
 خلافت هفت و هشتاد سال اخلافت دیگر هم گفته اند در سال یکصد و
 هفت هجری یکصد و هشتاد و نهم هجری در ایام خلافت هر روز از شنبه
 عباسی جلالت بر هر که سندی این نایک لغون با آنحضرت خوانند بعد از آنکه
 هفت سال است سال آنحضرت علیه السلام یا در بصره یا در بغداد حبس کرده
 بودند فتنش در بغداد معروف با طغیان **بیان** در اجالات ام

هفتم حضرت ام رضا اسمش زینب رضاه علی لقبش رضاه کینه شس الحزن
 ائمت مبارکند ابوالحسن اول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابوالحسن
 حضرت ام موسی علیه السلام و بنابر دیگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 بین کینه منظر نگنند حضرت ام موسی علیه السلام را ابوالحسن الماضی و حضرت
 ام رضا را ابوالحسن الثانی میگویند و حضرت سید بچاد را ابوالحسن الاول و حضرت
 کاظم را ابوالحسن الثانی و حضرت رضا را ابوالحسن الثالث میگویند و حضرت
 بیسارات پیش ام موسی و ده شش گزنی بود ام البنین نام پنجمه
 تولد آن سوره در مدینه طیبه در روز جمعه یازدهم پنجشنبه یازدهم شهر
 دهم و بیصده در سال یکصد و چهل و هفت یا صد و پنجاه و سه هجری در زمان

بیان
 اجالات حضرت امیر
 علیه السلام

منصور بجای سی و پنج سال بعد از رحلت صادق علیه السلام مجتبی زاده
 اردویت فرزند فرخنده بنیام و پنج اخلافت دیگر است ایشانست یکتا
 و گری دوران کجاست داشت بغیر از کزبان عدو اولادش بقولی نیز پدر و کبیر
 و بقولی همین امام محمد تقی علیه السلام است دهش در روز جمعه است چهارم
 ماه رمضان و در روز صفر نیز گفته اند در سال دویست و سه هجری بعثت پر کبر
 موسی لعین بنحزرت خویزند در مکه رحلت فرمود و در شب معروف اهل دنیا
 و اسمان است **بیان** در حالات امام پنجم حضرت امام محمد تقی
 اسم رفیق بنحزرت محمد و لقبش تقی و کنیه اش ابو جعفر بنحزرت زاده از حد
 پارس نام رضا در شش کیسگی بود ام ولد کزیزان نام داشت با ریاض نوکدهش

درین

نوکدهش در دین روز جمعه دهم شرب با پنجم هم رمضان علی الحقیقت
 الروایات در سال نو و یکت و پنج هجری در زمان خلافت موسی لعون
 یک زن کجاست داشت کلام الفضل دختر موسی بغیر از کزبان اولادش
 دو پدر و دو دختر بعضی زاده گفته اند عرش است پنج سال و دو ماه دهش در
 در روز شنبه اول ماه ذی قعدة در سال دویست و سه هجری با اخلافت
 علت دهش انکلام الفضل زوجه بنحزرت بحریک معصوم عباسی دستمالی زار
 اوده در وقت جماعت بنحزرت داده باین سبب نیز تا اثر در بنحزرت
 نموده رحلت فرمود و در نزد جد بر کواش حضرت امام موسی در بغداد بجای که
 شود و معروف است موقوفات **بیان** در حالات امام دهم

درین
 در روز شنبه اول ماه ذی قعدة
 در سال دویست و سه هجری

امام علی النقی اسم شریف آنحضرت علی بن ابی طالب کنیه اش ابی طالب
 و ابی طالب است نیز بگویند بجز آن را بدین بزرگواری نام محمدی آوردش
 کبریا بود سوسن نام و بقول ذریه مغربه تولدش روز شنبه یا روز
 جمعه دویم ماه رجب یا در ماه ذیحجه یا جمادی الاخر در سال دویست و پنجاه
 در زمان خلافت اموی عباسی در جوه که مکان است نزدیک مدینه
 وفات یافت عرسش چهل و دو سال در هیکل از این احوال خلافت هفتم دارم
 عدد اولادش چهار پسر و یک دختر زن نکاحی داشت آن سرور اولادش
 از کزبان بود ایش سی و سه سال و چندی در زمان خلافت معتمد و ابوالفضل
 با نهر و متوکل و مستعین با نهر و معتز با نهر عباسیان بود علت وفاتش

کند

آنکه متوکل با معتز با نهر بدستاری یکی این هر تمدن حضرت در سن
 خسر خوراید و فاش در شنبه است و هشتم جمادی الاخر در سن هجری
 در هیکل از این مکررات اخلافت دیگر هم است فینش در سن را
 در خانه خودش **بیان** در احوالات نام یازدهم امام حسن عسکری
 اسم آنحضرت حسن بن علی کنیه اش ابو محمد پدرش امام علی نقی مادرش کبری
 بود سمانه نام و کنیه نام الحسن بجز آنش زیاد تولدش در روز جمعه چهارم
 ربیع الاول یا بیستم یا دهم رمضان المبارک در سال دویست و دو و چهل
 در مدینه طیبه عرسش بیست و هفت سال چندی با ابودون نکاحی داشت
 کزبان داشت از آنجمله خسر فاطمه در حضرت فاطمه که دختر شوخای پس فخر

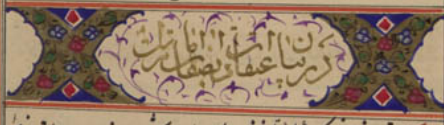
این
 احوالات حضرت
 علی بن ابی طالب
 است

روم بود اولادش متحرک جهان پسر بود که حضرت قائم تجلی الله تعالی فر
 بر شد و یکفر مدت هشت بهول چال و بقول شش سال و هجری لا بود و هشت
 جمعه هشت، و ربع الاول در شش هجری در زمان خلافت المتمدلی الله عباسی
 پیش در خانه خودش در سمن رای علف و هشتش بر هسه المعظم العباسی
 با شاره بین معتمد ملعون و عقب شدن آن حضرت بعباسی بن است که
 خلیفه باحق زمان آن حضرت روزی آنحضرت را بیکان بلندی برد و جلوه کرد
 باحضرت نمود آنحضرت فرمود که من سکر خود را نشان میدی نگاه کن چون غلغله
 کرد در میان آسمان و زمین پر از سواران ابلق منگلی و سنج دید و سکر بی بی
 جبهه عقب شد **بیان** در احوال امام دوازدهم حضرت محمد س

اسم ایشان حضرت روح مده لقبش را با از انچه قائم آل محمد و مهدی اخر الزمان
 و جراته و بقیه الله کنیه اش بود عدله و ابوالقاسم و این از خصایص آنحضرت
 که باحضرت رسول خدا اصلی الله علیه و آله در کینه رکبت و این کینه و این اسم
 از برای غیر آنحضرت جایز نیست پدرش حضرت امام حسن و مادرش خیر خانوم
 تولدش شب جمعه پانزدهم شعبان شعبان المعظم در سال ۶ به هجری در زمان
 خلافت محمدی بالله عباسی در خانه پدر بزرگوارش در سمن رای و عمرش
 تا بحال که معلوم است کتبی و زنده و فخر خواهد کرد عالم را بارز عدل و دادخواه
 بعد از آنکه بر شده باشد از ظلم و ستم **عقول** اینکه آنحضرت بنور متولد شد
 عطفات **عقول** اینکه متولد شد و دو ساله هم شد عطفات **عقول** اینکه در زمان پادشاه

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

پیش فوت شد انهم غلط است **و باید اعتقاد نمود** بیکه آنحضرت متولد شد
 و زنده و حقی و غایب و ظاهر خواهد شد در آخر الزمان بدون حد و ابد اوقتی را که بگذرد
 و شیت حق تعالی بعلت گرفته باشد **و باید در روز غیبت آنحضرت اسم آنجانب را**
 بزودان سر در را خلی احرام؛ لقب بایر خواند مثل مدی و صاحب الامر و حجت است
 و حفظه نه فی الارض صاحب الزمان **و باید اعتقاد نمود** بیکه آنحضرت در دنیا
 غایب شده و باذن خدا ظاهر خواهد شد و هیچ کس زبان بر دور و ظهور را نمیداند
و باید اعتقاد نمود بیکه همه اسم افضل و اکمل و اعلم و اشجع و ازبه و ادرج و اقی از به
 خلق از بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بلکه افضل از همه نبیان و اوصیاء



ایشان از خاک و جن و انس و تمام خلق اولین و آخرین بغیر از محمد بن عبدالله صلی الله
 علیه و آله **و باید اعتقاد نمود** بیکه نام آنتمه یکی از یک نور شده و خداوند نور ایشان را
 پیش از همه موجودات خلق فرمود و بواسطه و طفیل وجودش نیست ایشان
 عالم را خلق فرمود و بواسطه ایشان خدا شناخته شد و بوجود ایشان اینها
 در بین آنچه در آنها خلق شده بر پا چاشته و بواسطه ایشان همه های هستی
 و فیوضات آنها حی و متحرک و جمادات و موجودات نازل شود بواسطه
 ایشان باران از آسمان فرود می آید و علف و میوه از زمین می روید بواسطه
 ایشان علم در میان مردم زیاد شد و در میان مردم ظاهر شد بواسطه
 ایشان سمانها حرکت میکند و زمین فتره را گرفته و بواسطه ایشان بندگان

در این کتاب
 در بیان
 آنکه
 در این کتاب
 در بیان
 آنکه

زندگانی میکنند و روزی بخورند و معاش مینمایند بواسطه ایشان خداوند
مخلوقات را خلق فرموده **و باید اعتراف نمود** پیکر ایشان میگویند و میکنند
از جانب خداست و از پیش خود چیزی نمیکوند و کاری نمیکند و خداوند احکام
بایشان الوهام میدهد و علم را بدیشان میریزد بواسطه صدق که خلق میکنند
که بگوشت ایشان برسد بواسطه ملک که ایشان عرض میکنند در خواب نمیند
بلاطه درختی را میبندد که سال هر چهره خداوند در آن درخت بصورت
ساخته و برک در آن درخت است نهایت خود را پان مینمایند **و ایام**^{تعداد}
یشود آن صدرا و مخلوق بان میفرماید **و باید** اعتراف نمودن پیکر بر امام
عرض اعمال مردم را بنمایند بواسطه ملائکه که طواری اعمال مردم را امام

سخن

عرض میکنند و امام میپندد که فلان پسر فلان چه کرده است از خوب
و بدی و کفر و ایمان و بواسطه ملک عرض میکند شرح حالات مخلوق و بواسطه
اینکه خداوند وی را نور در میان زمین و آسمان خلق فرموده که کلک اعمال
تمام خلق در او باشد و ان عبود در نظر امام است بواسطه اینکه خداوند پروردگار
از پیش چشم امام برسد و که خلق و اعمال ایشان را میبندد از شرق عالم تا مغرب
بگردد همه موجودات از بلا و بخت و مرگش و عرش و غیر اینها بواسطه اینکه
خداوند محسوس در بطن امام مرمیت فرموده که همه چیز را سبب تواند به بند و میبند
و باید اعتراف نمود که علم امام سال بسال **و ایام** هفتاد هفتاد روز برود بلکه سالی
بساعت زیاد میشود و این جهت نقص امام نیست بلکه جهت کمال است که در او ^{وارد}

اینکه علم خود را بر خلق
نمایند

بشود لهذا در شبهای قمریه قدرت امور است حقایق را خدا بواسطه روح که
 ملکی است برزگر از همه ملائکه حتی جبرئیل ابزاری امام میفرستد و شبهای جمعیه
 روح امام با روح انبیا میرود و در زقانه عرضش الهی نماز میکنند و
 بر میگردند و روح امام پراز علی میبود که پیش از او این را داشت **باب یک**
 اعقاد نمود بیک خداوند علوم و آئین و آخرین را با امام عطا فرموده است که
 امام به چری نگاه است و عالم و جا بل نیست و میداند به چری را حتی بدون
 بالهای مرغان هموار **باب یک** اعقاد نمود بیک امام عالم به چری است یعنی که آن
 بتعلیم خداوند است بدون تعلیم الهی نشود و به چری را که بخواند خداوند پیش
 عطا میفرماید و اعظم و بجز اعظم از اجرات و بجز اجرات و بجز آن در مقام

الهی کاری میکنند و خداوند علی ایشان عطا فرموده که بواسطه آن
 میدانند که خداوند چه میخواهد و چه نمیخواهد و واجبیت و نیت ایشان که علم امام
 حضوری است بصورتی که بعضی از رجال قابل سوالات بی فایده هستند
 مثل اینکه حضرت امام حسن علیه السلام میدانست در آن کوزه آب خمر
 و خسل کرده میانه اگر میدانست چرا آن آب را آشامد اگر میدانست بیخ
 امی است که علم بجز نیت ندارد و به چری جناب سید الشهدا علیه السلام
 و صحابی که بلا و جناب حضرت امام رضا علیه السلام از آن خمر که در
 رطب انکوره انار کرده بودند اگر علم داشت چرا ایشان فرموده بودند که
 در آن نجات دارد با مرتبه است خواهد بود چه سوال میکنند

در
 این
 کتاب
 در
 باب
 اول
 در
 بیان
 احوال
 حضرت
 امام
 رضا
 علیه
 السلام
 در
 آن
 کوزه
 آب
 خمر
 و
 خسل
 کرده
 میانه
 اگر
 میدانست
 چرا
 آن
 آب
 را
 آشامد
 اگر
 میدانست
 بیخ
 امی
 است
 که
 علم
 بجز
 نیت
 ندارد
 و
 به
 چری
 جناب
 سید
 الشهدا
 علیه
 السلام
 و
 صحابی
 که
 بلا
 و
 جناب
 حضرت
 امام
 رضا
 علیه
 السلام
 از
 آن
 خمر
 که
 در
 رطب
 انکوره
 انار
 کرده
 بودند
 اگر
 علم
 داشت
 چرا
 ایشان
 فرموده
 بودند
 که
 در
 آن
 نجات
 دارد
 با
 مرتبه
 است
 خواهد
 بود
 چه
 سوال
 میکنند

که با بول ام و خون ام بکست یا نجس بگونه مطالب و هوش و دانش آن
 ضرری بدین و دنیا کسی نرساند مطالبی را که واجب شخص تکلف اعتقاد بهم
 و معتقد باشد که از اصول دین و مذهب است آنها را باید دانست **باید**
 اعتقاد نمود پس اگر ام بنده بر کرده خدایت و جوشی و قومی باشد نذر
 ام بخورد با شامه جماع میکند و جنب میشود که باید غسل کند و بول ^ظ
 دارد و محتاج است بجنبند و در باب جنب شدن ام نه جایی که بجا است از
 کیفیت نزالت نهان باشد که غلطی و کفری که بواسطه غسل نمودن این
 ظلمت و کدرت بر طرف شود آن نوع جانب نیست اگر چه بجنب ظاهر است
 بجنب حرام است برایش هم حرام بود و تکلیف ام با احکام تکلیف ام

و رعیت ایشان یکی است لکن بازه تکلیفها ام دارد که رعیت مارود
 اعتقاد نمودن بایکد ام محتاج نیست بر رعیت در علم و غیر علم و محتاج
 باین لکن ام باید بطریق مردم باشد در میان مردم و سلوک که بگم
 تکلیف خود را میداند و باید در همه مطیع و متقاد با ام باشد ^و
 و عملاً و بدینند که آنچه از ایشان صادر میشود صحیح و از جانب حق است
 و باید دانست آنچه از ایشان ظاهر می شود من باب سورت خواهد بود
 پیش خود کار را نکند بزرگ در حدیث وارد است که در زمان ^و
 رسول صلی الله علیه و آله جبریل امین علیه السلام نازل شد و دوازده صحیفه
 از جانب پروردگار آورد که هر یک سر بجهت بوده بطلای ^و

در این
 است که در همه
 رعیت است
 و رعیت
 رعیت است

بهشتی و جبریل رسول خدا عرض کرد که الهی نیت که این دوازده
 صحیفه همسریک از آمان بعد از تو ماند و هر یک در زمان مامت خود میرا
 که با علم دست بگشاید و آنچه در نوشته شده است عمل نماید و در آن صحیفه آنچه
 ایشان عمل آوردند از اول مدت امان تا زمانیکه از دنیا رحلت نمودند
 خداوند بجز هدایت نوشته بود و ایشان عالم همه بجز برایشان واقع شد
 بودند و کای سعادت بودند که هر چه علم آوردند داشتند چنانچه علماء علم بجز
 دارند و در زبیکه مشغول بفعال دیگر بشدند الفات بمسلمات خود را
 و کسی گوید این نفسی جبل بر نام لازم و وارد میاید زیرا که سبب علم بعد از
 ایشان نباشد تا جلالت بر آید و علم هر چه که میخواهند خداوند بایشان عطا

فرموده مثل یک جسم معجزه را که میخواهند خداوند بایشان عطا فرموده و
 برایشان جاری میفرمود و جبریل و میکائیل روح و سایر ملائکه برایشان فرود
 میامدند لکن وحی برایشان نیامد زیرا که وحی مخصوص بر رسول خدا صلی الله
 علیه و آله بود و بعد از رحلت آنحضرت وحی قطع شد **لا یلک** اعطاء نمودند
 آنچه امام عیسی میاورد بجز اظهار بجزه حقیقت داشت و از جانب خدا بود و سبب
 و فرق میان سحر و معجزه است که سحر حقیقت ندارد و بجزیم چنین میباشد و معجزه اصل
 واقع و حقیقت دارد اگر چه در میان علماء در این باب اختلاف زیاد است و بعضی
 نوشته اند معجزه از معنی نبوت است و در نزد خویشانش معجزه و سحر و کسب کون
 ساحر میکنند و این معجزه بدون اسباب ظاهری نمیشود و سحر اسباب است

این صحیفه
 در زمان
 مامت خود
 میرا
 که با علم
 دست بگشاید
 و آنچه در
 نوشته شده
 است عمل
 نماید

بیان در کیفیت عمت ام علیه السلام **باید** احقاد نمود بعصمت

تختی که اول عرشان الی اخر عرشان کنایه صیغه و نه کبر و از ایشان بجز

رسیده بلکه سهو و خطا و نسیان از ایشان سرزده و در کمال اولی از ایشان

ایشان بظهور نرسیده و بعضی از خطا سهو و نسیان و امثال اینها را بر غیر خود

جایزه است که نظر بر وجهی است که مرحوم صدوق علیه الرحمه در کتاب

لا یخفیه الغیبه میفرماید که اول مرتبه علوفی سهو از غیرات و متمسک شده است

بجیشی که پیرا خواب ره بود، آنکه تا صبح از آن بخت هاشم و بجیشی که آن بخت

در نماز چهار رکعت در دو رکعت اولی سلام دادند و خداوند اینها را بر او کار برده تا رفع

از سهو کننده کان از امت او نبود و سکوت در این مطالب بهتر است زیرا که

بمدینت معنی دارد اگر چه مستون حمل حدیث بر بقیه بود و مال آنکه قضیه

که سهو و نسیان از برای پیروان است زیرا که قائل می شود سهو و نسیان

باید قائل سهو و نسیان در احکام آنها هم قائل باشیم و دیگر اعتمادی بجنوب ایشان

نخواهد بود پس خداوند من باب لطف باید که سهو و نسیان را در بار ایشان

بست احکام بر وارد و آن سهو و غیر از این احکام است که بعضی مثل صدوق

قائل شده اند باینکه جایز است باینکه خداوند ایشان را بر سهو و نسیان ترجیح بصلحت ایشان

صحیح نیست در باره پیروان، ام نظر به عموم یا سهو و نسیان بقوه یا بقول

و هم ما بقره یعلون یعنی پیش نیکه رسول خدا و ائمه هدی مرصدا در اول

و ایشان در امر خدا عمل کننده اند **باید** احقاد نمود و باینکه امام سه روز

در کتب معتبره
در بیان احکام
در بیان احکام
در بیان احکام

پشتر در قریب نمازند بلکه روح و جسد و خون و گوشت و استخوان او را
 با سمان بلا پزند بلکه همه پسران و وصیای ایشان چنین باشند ^{مست} نظیر
 صدیقی که در کافی نقلت بنابر این صحبت رهش مردم در محل قبر ایشان
 در زیارت نمودن قبور آنها را بزرگتر میپندند زیارت کنندگان خود را دوستی ^{سستون}
 سلام ایشان را و جواب میدهند ایشان را چنانکه در هرزه زیارت منجانی است ^{سینه}
تسمیع کلامی و نزد سلامی بلکه در همان محل حالت خضوع و خضوع برکت پدید ^{مید}
 آید و از آن حالتی آنها مطلع میگردد و از برای ایشان طلب مغفرت مینماید
 و باید احفا و نمودن باینکه امام موبد روح القدس و ملائکه بخدمت ایشان میرسند
 و در پاره از امور است ذن آلتی ذن بجهت ایشان همراه میگردد که در آنچه خلقت

امر فرموده است بعل میآوردند و اخبار و آورده و خبر و فوعات و ^{مهم}
 در عالم را ایشان میدهند از مردن و سلطت نمودن پادشاهان و غنث
 بزرگان و دیگر جن خدمت ایشان میرسد و مسائل ممال و حرکات ایشان
 اضم میگردند و ایشان بنام جماعت میگرددند و میوای دیگر موسوم ^{است}
 ایشان بهدیه میآورند و امریکه بکشد بجن بفرزند بعل میآورند و اعلت
 ایشان را از روی رضا خوشنودی مینماید و با لهای خود را طایفه ^{بطل}
 ایشان بمالند بجهت تهنیت و تبرک و بر فرشتهای ایشان می نشیند و کلاسه
 دیده میشود که پزای ملائکه بر سر فرشتهای ایشان برکت میدهد کمی دیده
 بنا بر صفت ایدر سینه اولی الجحیم مستی و خلافت و ولایت بردارند ولی

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

ولی برای ایشان موافق اجام لطیفه ایشان است زیرا که ایشان صاحبان
 اجسام لطیفه اند و در کسب ایداعها و نمودن علم و شجاعت بر همه علمای اسلام یکی میباشد
 یکی بر دیگری زیادتی در علم و حکام ندارد و در فضیلت بر مساویند و لکن امیر المؤمنین
 از همه افضل است بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و همه از یک نوع هستند
 و طبیعت همه یکجاست و یا بگویند از هفتم جدا شده تفصیل آن
 موجب تطویل خواهد بود ولی این حدیث از حضرت رسید که فرمودند انا
من نخل كالتؤالی الصوفی یعنی من از نخل صوفی است که از نورات نخل جدا
 از جرم روشن شود و عاقلی در میان همه است بر فضل و اکمل و اشجع و اوسع
 و اقی و ارکی و اعلم و افخر و اکرم و عظیم و افخر و جمیل و اجلا از جمیع

مخلوق است پسند و نور همه یکست نظر بحدیثی که فرموده معصوم که نور ایمان یکست
 و مهل یکست اولنا محمد و اخرنا محمد و اولنا محمد و اخرنا محمد و ایشان
 با بیشه مثل کدخت و شاخ و ساق از نخت میباشند که بجز او اصلها
 ثابت و جوهها فی السماء است قول هیکل حضرت صاحب از آن علیهم
 از حضرت امام زین العابدین تا حضرت امام حسن عسکری افضل است بجز بقیه
 عوام و زیادتی عبادت و ظاهر کردن عدل و بر طرف نمودن جور و ظلم
 و ستم را و بجهت تمام اوصیاء بودن حضرت این مطلب ثابت است
 و اید صاحب من اید و نفسها نام بجز اینها اصلها و اولت بر اینست نادر
 ولی حدیث ناسم هم قائم صحیح است و علم و بهر افضل هم بجهت زیادت

در کتب
 کتب در حدیث
 حدیث نور و نور
 نور

ولی عادی را اتحاد و یکی بودن ایشان در علم و شجاعت و طاعت و بندگی خدا
 و سخاوت و درودت و امانت و دیانت و غیره از بار صفات دیگر یاد است
 که اینک برای هر سه اسمی ظهور صفت خاصی بوده از یکی علم برود داشته از یکی
 شجاعت از یکی سخاوت و بهر چنین نه اینک آن صفتی که از یکی برود داشته در دیگری
 نبوده **باید** اعقاد نمود باینکه همه اسمها واجب طاعت باشند و بر همه مخلوق
 واجب است که قطع و مفاد و وفای برداری ایشان را نمایند و باید پند
 مرتبه را که عداوت از برای ایشان قرار داده بالا تر از است و پایین تر معقد شده
 باید همیشه از عداوت بده و فون بردارند و ادانت ایشان بترند بکنند
 از جانب خدا منصوبند پیش خود کایرا میکنند بی رضای الهی مکن میکنند و

و نیز

و فرشی نیز عداوت نام خالق نیست ام را زوق نیست و قاسم الازراق است بی
 برگاه امام بخوابد بجهت اظهار بجزوه مرد زنده شود یا چیزی را که موجود نیست بخوابد
 موجود شود از خدای خود سوال میکند و خداوند در دست او جاری میفرماید و آن
 چیزی را خلق میفرماید پس آن چیز را خدا جاری میکند در دست امام و امام باذن الهی
 آن کار را میکند **باید** اعقاد نمود باینکه امیرالمومنین و ائمه طاهرين عليهم السلام
 نه یکی نیستند خالق و در ازاق بلکه مخلوقند و در زوق کره یکی از ایشان را
 انفرادی بخوابد خداوند از دست آنها جاری میفرماید **باید** اعقاد نمود
 باینکه امام اولی بر خفت است و هر چه بر نفسهای مردم که بر خفتند که
 بخوابد باذن الهی در آنها میکند **باید** اعقاد نمود باینکه امام چشمش بخوابد

در این
 معجزه و ظهور است
 که در این صفت
 میفرماید

و در شب پدران و ارباب سزای پند جانچه رهش روی پند و در وقت
 سوله شدن ارزان در سوله می شود از طرف راست و چپ روز که طغیان
 در سگ در بقعه بر تبت چیزی نشود و بعد از چهل روز جز نشود و بسیار بود
 که با در خود شکم حرف می زدند و بسیار بوده در این در زمان حمل از سگ
 خود تپیل و تسبیح می شنید و بعد از آنکه سوله می شد بر زمین می افتاد و بهر تبت سوله
 در می نمود و بعد در سهار ابراهیم قاضی الحیات بنده می کرده اند و آنکه شهادت
 بجانب آسمان بنده می کردند و شهادت بود و تبت اولیت آبی می دادند و شهادت
 بر رسالت حضرت رسالت پناهی می دادند و لا که می دادند و خود را با آنها می شنید
 بجهت تبت و بزرگ و در بازوی راست و نوشته شده **و تبت کلت و بکت**

صَلَاةٌ وَعَدْلًا لَا يُبَدِّلُ كَلِمَاتَهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و بهر چنین بر بار که جبار
الْحَقُّ وَهُوَ الْبَاطِلُ و بسیار بوده که در وقت تولد او را با سمانا بلا می زدند
 چنانچه جبار درباره حضرت امام حسین و حضرت صاحب الامر علیهما السلام رسیده
 و نشود و نامی نام بخارن سیر خلق است امام هر روز بعد از هر تسبیح و عزیمت بزرگ
 می شود و هر بعد از یکماه و یکران و هفتاد و بعد از سال و یکران است او که
 خسته کرده و زلف بریده سر زده شده از او در سوله می شوند **و یا بکت اعطاء**
 نمودن یک سوزن و امان همه در رجهای پاک بکره و صلبهای طیب و طاهر
 و مؤمنه بوده اند و در رجهای و صلبهای کافر بوده اند و در آبی ایشان خنجر
 آدم بر می آید و مؤمنه بوده اند و کافر بوده اند **و یا بکت اعطاء** نمودن

تسبیح حضرت زین العابدین
 علیه السلام

با یکدیگر می‌توانند بر خلق اولین و آخرین و جن و انس و ملک و همه
 موجودات و همه مخلوقات **ناجیه** اعقاد نمود و اینکه هر احد و یساقا است
 ایشان را از همه پیغمبران گرفت بلکه از همه ملک و از همه جن و انس و در جوهری ظهور
 و نباتات و جمادات و حیوانات و جمیع مخلوقات ارضین و سموات و دیوات
 ایشان را عرض نمودند بر همه موجودات و هر کس قبول نمود خوب شد و هر کس
 نمود بد عاصی گردید و توبه حضرت آدم داد و بواسطه توبل جانش بپوشید
 ایشان قبول شد بلکه همه پیغمبری که توسل بوزایشان پیشتر شده رتبه او بالا برد
 و پیشتر از دیگران شد و هر کلام که بلاستلا شده توسل شدن بوزایشان از بلا
 نجات می‌شد بلکه در بعضی اجزاء وارد است که ابتلا بعضی ایشان را توحید بر غیر ایشان

نمودن بقصیلت ایشان است اگر چه بر صحت آن معلوم نیست **ناجیه**
 اعقاد نمود بقصیلت ایشان از پیغمبران سابق و از پیغمبران سابق وارث
 ایشان همه در نزد امام است از غیبت آدم و پیران برهیم و عاصی حضرت
 موسی و کتیر حضرت سلیمان و کیل شیخ و غیر از اینها از امورات الهیما
بیان از جمله مطالبی که باید معتقد شد در حق امام است که باید اعتقاد نمود
 که علوم اولین و آخرین از بود نبیها و کدشتها و اینده همه در نزد امام علیه السلام
 و جبر عاصمه و جبر امض و صحیح حضرت فاطمه و کتایبهای پیغمبران که از آسمان
 برای ایشان نازل شده همه در نزد امام است و خداوند تمام علوم را در پیکر
 در شکم در بوده از بابیان خطا فرموده در روز روزه ساعتی است ساعتی و باقی

در حق امام است که باید معتقد شد در حق امام است که باید اعتقاد نمود
 که علوم اولین و آخرین از بود نبیها و کدشتها و اینده همه در نزد امام علیه السلام
 و جبر عاصمه و جبر امض و صحیح حضرت فاطمه و کتایبهای پیغمبران که از آسمان
 برای ایشان نازل شده همه در نزد امام است و خداوند تمام علوم را در پیکر
 در شکم در بوده از بابیان خطا فرموده در روز روزه ساعتی است ساعتی و باقی

سال بسال علم ایشان زیاد شود و این بزرگی، ام شخصیت بگذاز برای ام
 کمال است و صلوات فرستادن خلق بر محمد و آل محمد جهت فواید الهیه
 است بر ایشان و جهت ادراک ثواب و نشانه است که بواسطه وجود ایشان
 باید مردم بنفس برسند و بیکه مرحوم شهید علی امده معاصره در اول روضه میفرماید که
 صلوات فرستادن جهت زیادتی اجر و ثواب صلوات فرستادن است
 همیش ارضاع درجه محمد و آل محمد بجهت بیکه خداوند عالم بخواهد بزیادتی ارضاع
 درجهت محمد و آل محمد بید بر داده و فوق آن تصور نشود این علاوه بر چهار
 زیرا که فواید الهیه غیر مایه است و ایت و شایستگی ایشان از زمین
 نحو بنابر این محض اظهار هدایت و محض اظهار رحمت پروردگار عالمیان پاره خانه

داده بگذاز، فانما بیده حسنا و نه فیض وجود خود را در باره ایشان بمنزول فرموده
 معانات و درجهت ایشان را زیاد نماید و الاضعف علیه و فیض وجود الهی است
 ایشان را نام نماید بگذاز و بیکه فیض وجود در باره ایشان نموده باشد و بعد از آن
 دیگر نموده باشد و حال آنکه خداوند میفرماید اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ يُصَلُّونَ عَلَيْكَ
الَّتِي يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا و صلوات فرستادن که
 درودان یعنی لب بسمت کردن است بزرگی ایشان از خدا و لفظ يُصَلُّونَ لفظ
 جمع است از فعل صلح که دولت بر حال و آینه برود بکنند وَاللَّهُ اعْلَمُ و نود
 که طیبست ام غبار زمین است با بر طهارت و نظرها، مرا خداوند از سر بریکه
 در بر عرضش است غلبت و طوبی و تسلیت و نطقه ایشان را حفظه آتین

در حدیثی است که
 فرموده است
 هر که صلوات
 فرستد بر من
 من او را در جنت
 خود قرار میدهم

که در حق است در زیر عرش خلق فرموده و طوبی شیعیان از زیادتی نیست
 ایشان است اندک دل ایشان بیل ایشان نیکو نجات دوستی ایشان در رک
 و پوست و خون و گوشت و استخوان شیعیان دوده است و همه را بر کرد
 و باید دانست که ایشان را خداوند عالم بر گزیده است پیش از همه مخلوقات
 و بقیت در بر جلیله را این عظمت و جلال که هیچ مغزی و لاله و مخلوقی نه
 پس این داده و بعد از این خواهد داد که مرتبه پیغمبری را بچسبانی آن علیه
 و مرتبه است او ولایت را با میرالمؤمنین علیه السلام دانم طاهرین علیهم السلام
 عطا فرموده و باید دانست که ایشان پیش خود امام نشده اند و در زمان حیات
 که متولد شده اند و بر دنیا آمدند امام نشده بلکه پیش از خلقت آسمانها و زمینها

و خلقت آدم محمد صلی الله علیه و آله رسول و پیغمبر علی و اولاد طاهرین پسند
 امام و ولی خدا بودند و باید دانست که خداوند تبارک و تعالی پیغمبران گشته
 در باطن پیغمبر علی قوت داد و محمد در ظاهر با نجات حضرت واری داد
 و آنچه از اعتقاد است که مذکور شد و بشود همه را بخارائمه اظهار استقامت
 که علی اعلام همان فرموده اند در کتب معتبره خود خصوصاً در کافی و استبصار
 ذکر شده همه را اصول مذنب محبوب است و باید دانست که امام مؤمن
 و کافر و منافق را شناسد حاجت بخش خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 اند و عرض کرد که من دوستی شما دارم و دوست بیدارم شمارا فرموده
 بود دروغ میگوئی و بعد دویم عرض کرد حضرت فرموده دروغ میگوئی تا دفعه

درین
 کتب پیشین
 موجود است
 در این کتاب
 توضیح شده

حضرت در جواب فرمودند در وقتیکه ارواح دوستان مراد عالم پیش
 از خلقت جسد بمن عرض کردند و من انرا دیدم روح ترا در میان ارواح دوستانم
 ندیدم نزدکت شد **والله اعلم** و نمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 اطهار علیهم السلام اهل بیت را بشناسند و اسم هر کس را بگویند
 چنانچه در حدیث وارد است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تشریف
 بردند بالای نبوت مبارک خود را بهم که زاده بودند و بنده کردند و ببردند فرمودند
 ای بندگان در میان دست من چه است اصحاب و حاضرین فرمودند خدا
 و رسول خدا بهترینند حضرت فرمودند که اسمهای اهل بیت و اهل بیت
 و باید دانست که بهشتا دود و اسم اعظم الهی در نزد امام علیهم السلام میباشد

بیت

چنانچه در نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود **فایده** دانست که اجماع است
 خداست بر همه خلق در همه موجودات و بر همه عالمها است **و باید دانست**
 که سبب افضل است بر حضرت امیر المؤمنین و همه ائمه علیهم السلام **و بیکه**
 خدا در علل حلول کرده چنانچه بعضی گفته اند کفر است **و قول** بیکه خدا همه امور را
 تعویض با امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که در همه عالم را انحضرت بیکه
 و خدا کار میکند و خودش را اسوده کرده غلط است **و قول** بیکه نام صفت فعل
 الهی از فعل و اسم ظاهرین ظاهر میبود که صفت فعل الهی غیر از فعل و اسمیه
 ظاهر میبود و آنچه آنها میکنند خدا میکند که بر وجه صفت خدا در اینهاست بلا شبهه
 مثل اینی که در کوره آتش بگذارد و مسخ شود و سوزانند آن این مسخ شد

بیت
 صفت حضرت
 علیهم السلام
 است

از رفتن است که در او پدیده نماز این است که هر چه بواسطه این است
 غلط و کفر است این چنین است **قول** بیکه هر که بگویند و این طاعت
 بی دن الهی میستواند یک مثل این آسمان و زمین خلق کند کفر است **قول**
 بیکه امیرالمؤمنین هدیتم است کفر است **قول** بیکه امیرالمؤمنین و این طاعت
 عدلند و کاتبی از خدا بدید کفر است **قول** بیکه این عالم همه چنین بود
 و صافی مدارد کفر است **قول** بیکه علی هدایت و بصورت بفری در آمد کفر است
 اینها احوال غلات ملعون است از اسرار است جز متعرض شد از جهل بیکه اگر کسی این
 کلمات را جانی بپند کول بخورد و عفا و خود را فاسد نماید اگر بدین کلمات
 برای کسی است که خداوند حضرت پاک بگیرد و عفا و عجم بی حجب خدا پند بیا

مرحمت فرموده که این مطالب بدین صافی و پاک ایشان تفرقی میکند از
 یکی ذات و صفات و خصال پسندید که خداوند در وجود مبارکش هزار فرموده
 که لایلا و هزار در مقام دستگیری بدانند خداوند پدیده خداوند نیکو آرد عفا و
 شرح پندایشان شوب شود من کان مع الله و کان الله معه چون نمیدانند
 ایشان از برای صفای الهی است و با خدا بشدند هم ایشان است این مطالب
 برای سایرین است که بخوانند و بعضی بعضی از آن فاسد نماید و این خود را
 از دست نمیند **دیگر** از صفات عالم است که زبان همه مخلوق عالم را از
 زن سیاه و سفید از مخلوقات تجسم و عین از هر طایفه و از هر نوعی از
 بشر را آگاه است ببدان که اینها با هم چه میکنند و چه میشوند چنانچه در حدیث شریف

در این کتاب
 حدیث شریف
 از حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام

و جابل منقول است که خداوند عالم دو شکر خلق فرموده یکی در مرتب یکی
 در شرف در شکر می چندین خسته بر چ دارد در هر چه چندین دروازه دارد و
 همه دروازه هشا در زلف و جمل میونه و هشا هزار نفر خارج میونه که بچک
 زبان دیگری را بنفهمه حضرت ام حسن مجتبی فرموده که من زبان همه را بسته ام و
 من و برادر ام ام حسین تحت خدا پیشم برانجا **یا ایها** عباد و خود که ایما الهی
 تمام تحت خدا بند بر خلق عالم از گذشته و آینده و باید دست که زمین آبی عالم
 از تنگی خود به بود یا اشکارا و ظاهر است یا نهان و پوشیده است که در و نفر
 در روی زمین بنامه البسته کی از آن دو نفر تحت خدا پیشم بر خلق پیش از
 خلقت آدم و در بنامه و آدم و بعد از خلق تا روز قیامت که خدا خلق میکند نظر بفر

و هر چه از خلق اهل دنیا و اخرت و اولاد و اولی **و دیگر** صفات مخصوص بامام کتبه
 معصومند یا دولت ممکن نیست تجید و توصیف را بچند است که **امام** کن وین
 و ایمان است **امام** نورین و آسمان است **امام** رحمت خدا و اولی امر است
امام خزیه دار علم عالم است **امام** هدایت کننده خلق عالم است **امام**
 شاه بر خلق است **امام** کسی است که خداوند اطاعت او را واجب کرده **امام**
 بر طرف کننده ظلم و جور است **امام** حاکم بعدل و دلدوات **امام** آیه و عقده
 قدرت پروردگار است **امام** اهل ذکر است **امام** امام مراد المسیح است
امام بعیم کننده بهت و دوزخ است **امام** صاحب کلمات **امام**
 رحمت للعالمین است **امام** برگزیده خلق خداست **امام** محبوب و محترم است

در
 این
 کتاب
 در
 باب
 صفات
 امامان

امام مجموعه کمال است امام خواننده مردم است بر اوست امام
 نعمت خوات امام معدن علم است امام معدن علم است امام تحمل تحمل است
 خلقت امام توکل امام است امام اسباب بخت است اهل و بلد
 سوری جادات امام پناه در زمان است امام وارث است امام و اهل بیت
 امام بزرگ خلق است امام است امام عدالت امام است
 امام نبین حکام است امام موعظه حسنه است امام عرفه الوفاق است
 امام حج است امام بزرگ قطرات امام سیرج است امام است امام
 امام ستر پروردگارت امام این است امام بنا عظیم است
 امام روشنی ده اهل اسان درین است امام دلیل ممالک است امام

امام اوس ساکنات امام عالی است که با این است امام عابد
 که نظام است امام نجات است امام نجات علی کفایت امام این ده
 خلقت امام شجاعت که خائف نیست امام اصل این است
 امام معدن کرم است امام فخر عالم است امام شریک مکن امام
 جدیت سماوی امام امریت است امام روحی است امام
 معانی است امام سیرت است پیمان امام معدن شریک است امام
 معانی است امام خاصه رتبه جلیل است امام جبر جلیل است
 امام شجره نبوت است امام غنای فورت است امام دولت محکم
 رسالت امام فوج است امام وای عدالت است امام جلیله

درین
 وصف حضرت
 امام علی است

امام جلال‌القیس است **امام** حجاب است **امام** برانداست **امام**
در حدیث است **امام** هفتاد است **امام** موضع کلمات است **امام** العبد است **امام**
بنوع نعمت **امام** سهل و سهل است **امام** مناجات است **امام** هفتاد است
مستقیم است **امام** در حکایت است **امام** دو حدیث است **امام** سبب است
امام عظیم است **امام** خیر است **امام** خصوصیت است **امام** است
نشکوار است **امام** حق وجود است **امام** ارکان دین است **امام** نور
افشاست **امام** سبع است **امام** در شایع است **امام** بخرام است
امام بدرت است **امام** صدیق است **امام** دلیل واضح است **امام**
امام سبب ثلث است **امام** عیث است **امام** نور کلمات است **امام**

کریم **امام** عظیم است **امام** عظیم است **امام** عظیم است **امام** عظیم است **امام** عظیم است
الاستان است **امام** سماء غلیظه است **امام** نعت بلیله است **امام**
امام بی بی است **امام** طبیب فاتح است **امام** عمل صالح است **امام** ضعیف است
امام اصل اصول است **امام** اصل فرغ و اوی و صد کرم و اول غنی است
واژه خبری **امام** کسی است که دست احدی برسد بر من جانش است
علماء و فضلاء و حکما و فضحاء و فعا و عفا و شعراء و ادباء و حکماء و اولیاء
ارشدان است و نیز که است باطن نبوت و نبوت سستی است
اسرار است که کاد و عالم و خبر نمیشود احدی از بشیر چارچرخ و چهارنفس چه
کف چنانکه فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمولای میقان است

عظیم است
میر

که اهل نیشا سده دارا کرمین دتو و نیشا سده مرکز خدا و تو و نیشا سده ترا
 که خدا و من و لکن در جهت هر کس بقدر حوصله و اندازه و استعداد خود می و کوشش
 در شناسائی و معرفت اوست نموده باشد چنانچه فرموده که هر کس می رود و اما
 زبان خود را نشاند بطریق جاہل برده و بین هد شناسائی بزرگی اوست
 کافیست که بماند اوست بر تبت معصوم و منسوب از جانب خدا و او را معصوم
 و معترض الطافه بماند و باید هر چه گوید و از فریاد اوست نماید و قبول کند و عطا
 نماید در دکنه بزرگ فرموده رد بر رسول و رد بر رسول رد بر خداست
 ای هد شناسائی را طریق بر تبت میگوید که هر کس معترض در حق اوست بهر نشا
 و یک طریق دیگر بهر است که از طریق نواز تبت میگوید که امر استوار تبت باید نشا

در بیان صفات حضرت زین العابدین علیه السلام

در جمله مطالبیکه باید متکلف معتقد بشد و اعتقاد نماید و فرودش نیست
 غیب حضرت اوست عجز عجز آنست فرج است و باید اعتقاد نماید که آنحضرت زین
 و حیات میخورد میاشاید و محل مخصوص که او ای آنحضرت ولی در همه جا
 در میان مردمان حاضر است و او در در می بیند و مردم هم آنحضرت را می بیند
 ولی نیشا سده دوا درسی از بندگان در سختیها در گرفتار بسیار میفرماید خسته
 آن اشخاصیکه معنی او می شود و عرض حاجت می نمایند و از او مدد بخوانند و او
 ای می نمایند و با نیجات است خداوند او را از بطور و در وضع به
غایب اعتقاد نمود که از برای آنحضرت سده غیب بود یکی صغری و یکی کبری

یکی صغیر اخیخت صفیری انحضرت مدت بمقادیر و کمال کم کشیده و اول آن روز
مرد و وفات حضرت ام حسن عکرمی بود بعد از آن روز وفات انحضرت در روز پنجشنبه
ششم ماه ربیع الاول شصت و هجری در زمان خلافت المصطفی علیه السلام که پانزده خلیفه
بنی عباس بود در این مدت شصت و سه سال چند وکیل انحضرت برای خود تعیین
فرموده بود که مردم خدمت و کلام و خلق انحضرت بر رسیدند و مطالب خود را
بایشان عرض میکردند و ایشان خدمت حضرت عرض میکردند و جواب آنها را
میرمودند و آنها بعضا جانش میریاند و در کلماتی انحضرت چندین بار **عنه**
ابو عمرو عثمان بن سعید معروفی بود که حضرت ام حسن عکرمی او را **نصیب**
نموده بود **عنه** پسر او ابو جعفر محمد بن عثمان بود که حضرت قائم عثمان او را

نصیب بولکات نموده بود **عنه** حسین بن روح نونجی بود که محمد بن عثمان
در حالت موت در ابرق قائم او را نصیب بولکات نموده بود **عنه** ابی الحسن
علی بن محمد سبیری بود که حسین بن روح او را بر حضرت نصیب بولکات نمود
چون وقت وفات در سببه که شیطان او حاضر بود عرض کرد که کسی را
وکیل کن فرمودند که امر بفرموده یعنی برای خدا امر است که او را ندان
امر است دیگر کلامی و بیاتی ندیده و بجهت بزرگی پوست و این اول نصیب
بگرای انحضرت است که هر کسی خدمت انحضرت بفرسد و این در **عنه** و عمر بزرگوار
زمان وقت تولد دوران وفات حضرت ام حسن عکرمی چنان حال بود که تولد
مساعدت انحضرت نیز بر شیطان در **عنه** واقع شد و در **عنه** حضرت صفیری شد

نصیب بولکات
عنه

و حضرت برای آنحضرت در سمرقند که حال مردم زیارت میکنند در سمرقند ری
 واقع شد و در کسلی آنحضرت را زنده و بگوشش شرف کردید که یوایان خصم آنروز
 که نماز جعفر باید با آنها بنماید و وقیع از آنحضرت پروان آید بوی ابوالحسن علی بن محمد
 سیری که از خرد و کلبای پنجاب بود با این معنون که واقع شد و دیگر ظهور و ظاهر
 شدن است که بعد از اذن خدا و می دان بعد از طول کشیدن در تفرقه و
 قضا در سندن از زمین از جور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور و زور
 و بدین من بنامه بس از جعفر معانی و ادب صحیفه آسمانی پس آن که است
 و دروغ گو و ادوات یکتو در بس از این یوقع ظاهر بود که آنحضرت را دیگر کسی
 نخواهد بود اگر چه بعضی آنحضرت را می بینند ولی نخواهند شناخت و کلام

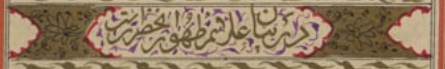
بر نخواهد بود **و باید** اعضا و نمود با یکجا آنحضرت پایی دارد تا وقتی که خود آنحضرت
 ظهور نماید حسین بن منصور صلاح ادعای و کالت و نیابت و شایسته امام را نمود
 و در یزیدیه بران او را گرفت بدار کشیده او را کشت و در زمان صفیری غلب
 بعضی مدت آنحضرت رسیده و با آنحضرت کاغذ نوشته و جوابها شنیده
 مثل محمد بن عمار و اسحق بن یعقوب و ابوالقاسم بن عیسی و ابو عبد الله که
 و ابو عبد الله بن روح و محمد بن الهزار و مسرور طباح و اسحق کاتب و بن کرم
 و حسن بن ثرون و یحیی و حسن بن نصر فنی و حسن بن یعقوب و هاشم بن یحیی
 و علی بن محمد و محمد بن یحیی و صاحب مولود المصری و محمد بن اسحق قتی و محمد بن
 صالح بیدانی و ابو جعفر و محمد بن شاذان و یحیی بن یحیی و یحیی بن یحیی

در
 کتب
 معتبره
 در
 زمان
 آنحضرت
 چهار

و دوستان آنحضرت خدمت مولای خود شرف یثند **ولما** عفت
 معالی آنحضرت از ظهر جماعت صبح شده عا شورا که ظهور میکند در روز جمعیه ^{کرن}
 خطیب را نیزند و غایب می شود و نایمکی از طول آنحضرت تعجب نماید و بگوید حالت
 طبعی انسانی متعجب اینهمه دوام نیست زیرا که خداوند دو مؤمن و دو کافر را که این
 دو مؤمن خیر و ایس دان دو سامری و دجال باشد عمر زیادی داده که پیش از
 آنحضرت بودند و این محسم باشد پس عمل تعجب نیست **ولما** اعتقاد نمودند
 که عفت آنحضرت از اسرار ابد است و بی حجاب استخوان مردم باشد از برای ^{نیک}
 ایمان میاورند و میاورند و باید معتقد نش از برای وقت معینی که آنحضرت
 ظهور نماید هر کس مدعی دانش آن باشد باید اورا تکذیب کرد مفضل بن

عمر از وقت ظهور آنحضرت از صادق آل محمد سؤال نمود حضرت فرمودند
 حاشا که خداوند وقتی از برای ظهور آنحضرت تعیین فرموده باشد که شیعیان
 بدانند پس هر کس وقت قرار بدمشل آنست که باند ارکت نموده و ادعای ^{کشت}
 نمودن را بخدا داشته باشد زیرا که خیر خدا کسی بگیرد یا ندانند و حدیث کذب ^{آن}
 مسروفت در کافری روایت کرده ارا امام محمد فریضه السلام که فرمودند خدا
 گردانیده بود وقت ظهور آنحضرت را در روز و مرد از نو از وقت رسول ^{آن}
 باشد پس مردم سبید کردند جناب سید الشهدا علیه السلام را خداوند سید ^{یون}
 غضب خود را بابل بنین و ظهور آنحضرت را تا آخر آنخت ^ص و چون ^{بسی}
 از وقت رسول خدا احوال بسبب شما ^ب این جزادیم و ثما ^{یقین} نموده

پرده از روی کار برداشته و بدو مکنیت پس خداوند دیگر وقتی نزد
 قرار داده از برای ظهور آنحضرت که از برای ایدیم و خداوند میگوید هر چه را که میخواهد
 در نزد اوست آنم کتاب و از هر حدیث معلوم شود که علم ظهور آنحضرت
 انجمله با آنکه شخص نبوت پروردگار عالم است قرار فرموده که دیگری زانید
 حتی امام علیه السلام ولی از برای ظهور آنحضرت علامی مقرر فرموده است
 باینکه اعضا نمود که از برای ظهور آنحضرت دو علامت است یکی عامه
 دیگری خاصه و این علامت خاصه آنست که خود آنحضرت بیاند
 چه وقت باید ظاهر شود و این علامت خاصه آنست که یکی شمشاد است



که از خلاف برون میاید و عرض میکند یا اولی آنه برون برو و با دست
 خدا بکن کن که دیگر جایز نیست نشانی از برای تو با بر آتشی و یکی دیگر از
 خاصه علم آنحضرت که افاده است و هر وقت که خداوند عالم مصطفی در
 ظهور آنحضرت میداند علم را امر میکند که خود بخود بر نیخیزد و عرض میکند که ای ولی خدا
 بزیر ظاهر شود **علامه** علامه آنحضرت موافق اخبار و احادیث زیاد است
یکی خروج صفائی است و اسم او عثمان است و بر عتبه از اولاد بزرگوار
 معاویه است چنانچه خوانده است و مردیت چهارشنبه بد صورت
 و او بروی سینه کند و از زین چشم که بندگی خدا را ابدان کرده و دائم در کفر
 و ضلالت بوده در مدت خمس کند و مدینه را ندیده و چشم او اعور است

این حدیث صحیح است
 در حدیث صحیح است
 در حدیث صحیح است

و در طرف که در پانی آب و علف ظاهر شود در راه جیب و شکر بظرف
 سب و بعد از این سه که خرابی زیادی و بی سیرتی فوق العاده بطور
 و طرف بخت از رفت خراب میکند و بدین راه راه در تاج میسباید و در
 منزل میکند و فرزند بزرگ که هر کس بر یک شمع علی را پاره و در دست راست
 میسب پس مردم بگوید که است آن عون سید بند و اما آن زمان شکر خرا
 و مدت پادشاهی و استادت و پنج شهر در دست او است و حق و حق و فستین
 دار وین و طین و ذوال ملک او متصل بطور حد است و همی که از شکر او
 در پیدا که نزدیک میسب است و اسم یعنی است فرود میزند **و در** خروج
 سبب این صلح است از شهر بر فرزند **و در** خروج عوف نام مسلم است در زمین بزرگ

و جای او در زمین است که اسم او کرب است و در زمین و شکر کشیده شود
و در خروج حسی است که هم او حسن است و در که در پانی حسیه او سودا کشیده
 و بعد از گشته شدن او با صلح بخورد حضرت حجت ظهور میفرماید **و در** یک
 بنی عباس در ملک و سلطنت که جسم نازع میماند **و در** یک کوشش
 در میانه مبارک رمضان و کوشش است در فرموده و بخلاف عادت
و در یک فرودش شکر سفیانت برین و فرودش همی است در مغرب
 برین برین **و در** یک ایستادن آفتاب از اول ظهر تا وقت عصر در پانی
 آسمان **و در** یک پروان آمدن آفتاب از طرف مغرب **و در** یک
 کشته شدن نفس بزرگ است در پشت کوفه با شتاب و لغز از صلی ظاهر است

در
 علامه محمد حسن
 در وقت
 در
 در

وقوع یافته باشد یا در هنگامه وانی یا در حکایت نجمه و ماه **دبک**
 سر برین مردیت که آن بتدائسی است در میان رکن و مقام **دبک**
 خراب شدن دیوار سجد کوزات و پنجم ظاهر وقوع یافته باشد **دبک**
 خروج شخصی است درین که او را بمانی میگویند و خروج شخصی است در مهر کوا و
 مغرب میگویند و آنک شود شام و طرف شام ظاهر محمد علی پشته
 باشد **دبک** بریدن باران زیاد و کونک بزرگ در جزیره روم **دبک** برون
 آمدن ستاره روشنی است که روشنی آن مانند است در شرق زمین
 و در کجی نزدیک شود که دو سه روزه رمد **دبک** ظاهر شدن آتشی است
 در طرف شرق که تا سه روز بهفت روز در میان زمین و آسمان تا

دبک ظاهر شدن حرمت در آسمان که پس میشود **دبک** ظاهر شدن
 آتشی است در آسمان که هر دو برتند و از آن خود برتر شوند **دبک**
 سطلی الحان شدن غریب که در شب جانجا آمد برود و انبار مالک شود
دبک خارج شدن سلاطین عجم است از دینایی و سلطنت **دبک**
 کشتن ابله است ایر و بزرگ خود را **دبک** خراب شدن شام و برون
 آمدن سده علم است که یکی از آنها بطرف صحر برود و یکی بکطرف خراب
دبک برون آمدن سواره است از مغرب زمین و منزل نمودن ایشان
 بکسیرت و دشمن **دبک** جلا شدن برزیت رشت و فت و جاری شدن
 اوست بکوفه و هینت که وقوع یافته **دبک** برون آمدن شفت نقر

در دفع گو که بعد دعای توبت کنند **دو دیگر** پرون آمدن دوازده نفر از آل
 ابی طالب که بعد دعای است کنند **دو دیگر** سوزاندن مرد جیل القدرت
 از شیعه بنی عباس در این خلوت و طاعت **دو دیگر** بسنج بعد اوست
 بستن محله کفر ظاهر وقوع باشد است که الحال موجود است **دو دیگر** دیدن
 با ویسایست در بغداد که بسیار را آنها بمرند **دو دیگر** فرود آمدن جیست
 از اهل بصره بر زمین در یکس خوف بسیار است دلا و فراب شدن فاشتاها
 در طرف شدن اهل اوست و یاد هیچم وقوع باشد و بخوار آنچه گوشید
 ریوات از علامه پنجه در حدیث وارد است از رسول خدا صلی علیه و آله که فرمود
 در سال شصت و هجرت و قتل بسیاری شود و بر یکدیگر در زمین از ظلم و جور **دو دیگر**

ان واقع می شود موت علما و در سی سال بعد از آن کم شود آب نیل و قوت
 بر تبه که مردان در وسط شط درخت کنند و در چهل سال بعد از آن مسکن
 ببارد و آسمان بزرگی ششم مرغ پس تمام حیوانات هلاک می شود و در پنجاه
 بعد از آن در میان سلسله مردمان می شود و در شصت سال بعد از آن شبها
 میگرد پس نصف جن و انس میزند و در هفتاد بعد از آن دیگر نماند مؤمن از
 مؤمن و در هشتاد بعد از آن بگذرد زنها مانند بهائم و در نود بعد از آن
 پرون میاید و آینه الارض و در هشتاد بعد از آن طلوع نماید آفتاب بسیار و دیگر
 دیگر بعد از آن سوال میکند و ظاهر است و آنست که عالم که این سالها بعد از شصت
 هزار و دویم بعد از هجرت که الان پنجاب تیغ باشد ظاهر شود این علامه **دو دیگر**

در این
 سال هفتاد و هفتاد
 و هفتاد و هفتاد

دیگر واردات که در سال شصت و هشتاد و نهم شد زنی که اسم او سعیده است
 و صاحب پیش سول است نذر مردی و بیاید بسوی عراق و اوست هشتاد و هشت
 و در سال شصت و نهم ظاهر شود از سمت روم مردی که اسم او مرید است
 با بغضه علم که بر سره علی کبیر صیبه یعنی خواجی که نصاری دارند و کل
 کشیده حضرت جسی است و پنجاه و در هر علمی صیبه هزار سوار نفرانی و پنجاه
 میشد و در اوقاف خروج بکنه مردی از طرف مکه که اسم او سفیان
 حرب است و بیاید بهمان میانی است که مذکور شد پس از این که گفت
 او هشتاد است و متصل است بنظیر دولت قائم الحکم **در سال شصت و نهم**
 از صلوات خروج دجال است و ایمان نمودن سایرین صیلت و خبا

در باره

در باره او زیاد است بعضی دالات دارد که دجال در زمان دم بوده بهنگام کج
 در حدیث وارد است که رسول خدا صلی الله علیه و آله ترقیه برده بخانه را خانی
 مینه و در آنجا مردی دیوانه همسر زده بود با او و حضرت در آنجا صاحب خود
 نشان دادند و فرمودند ای مردان حسد و نفرت استاده هیچ پیغمبری را با
 این که رسانیده است است در از دجال و خداوند را و اهل خانه و اولاد
 او را از آن موعود که اوست خروج خواهد نمود در حالی که کوهی از آن و نهی است
 که در زمان غفلت باشد و اگر بعد از او بود و زینبای اعراب و محوی نشینها باشد
 و در آن شب تمام اجزاء و اطراف زمین مکرر در کوهان و در مدینه نیز داخل میشود
 و هنگام خروج اعدای حسد از میان و در بعضی اخبار دالات دارد که در زمان حضرت

در باره
 در سال شصت و نهم
 در سال شصت و نهم
 در سال شصت و نهم

تولد شده در وقت تولدش حرف میزد و ادعای نبوت کرد و گفت
من شنیده‌ام خداستم پس حضرت از فرموده‌ی منی را که بصورت منی بزرگی بود
که او را ربود و در جاهای که در فرقه بودی بود از آن بخت آن اصفهان است
آنوقت در مجال از بخت آن وقت موعود و خدی دارد که کلامی دارد که
میدارد یک میل است که در کلام یک فرج است و خرافات اینها را بپذیرد
نه پلنگ و صفت و جمال اینست که چشم راست او دیده است و چشم
چپ او در پشانی است و دیده‌ی چشم نه ستاره صبح در او با چرخ
که کوبه مخلوط بخون است و در میان دو چشم نوشته است که کافرت
و هر کس از نما و غیر نما او را ببیند بجز آنکه دماغ او بریت که بسوزد برود

در روزی که در پیش روی او کوهی است از دو در پشت سر او کوه سفید
و بختیم مردم میاید که این دو کوه آب و نان است و حال آنکه حقیقت ندارد بگو
سخت و همه دریا را بر میزند و بهر دریا بیکه میگذرد آب در پی او می‌رود تا روز
حیات بجای خود نیامد و شیطان در پیش روی او قاصی میکند و شایسته
او را خواهد در نظر مردم جلوه میدهد و این نوشته است بجهت امتحان خلق
و فریاد میکند که او از او از شرق و مغرب و جن و انس شنیده و می‌گویند
ای دوستان منم از خدای که خلق کردم و تمویذ عیضا و بجز آن عالم را نمودم
و منم تقدیر امور است بدانان را نمودم و منم پروردگار بلند شما چون بعینه
یقین که کوهی است در شام می‌رسد و در سه ساعتی از روز جمعه حضرت قائم علیه السلام

او را میکشد و عالم را ارتکاف و نجاست و پاک میکند و دیگر اخلاص است
فخواریان خنثیست چنانست که حضرت ابراهیم علیه السلام بر مصعب بن عمیر
فرمودند که آنها است که مردم نماز را مانع میکنند از رخصت نمایند و با برادر
در شوه با کینه و دین را برینا بجز کنند و معنی مردان بن دین را اختیار در
امور مردم فرمودند مردان بر زینا شورت کنند و دم را قطع نمایند و مردم تن
هوانی نمایند شوند و استخفاف بچون یکیش مردم نمایند و علم صغیر و ظلم
قوی شود و ظلم کردن و جور نمودن را فرمودند اینست امر الحجیره و وزرا کفره بشبه
و حمل معرفت خبیث کار شود و جعل بقران کنند و سادات متحق درین
مردم زیاد شود و فقیر و علمای بد در میان مردم زیاد شود هر سانه بنیان

باشد و در سبب آن زیاد شود و هشدار و قنار در میان مردم محترم باشند
زنان در تجارت و معاملات با مردان ریختن شوند و صدای فغان در آسمان
بلند شود و دست برین مردم بزرگ قوم شوند و مردم از خفاق و قنار نمایند
و صدیق دروغ گو را نمایند و خیانت کاران این باشند و زنان جویند در دنیا
مردم پدا شود و ساز و صراف و حساب بود و لعب پدا شود و زمین آهن بر
اولین کنند و زینا بر زمین سوار شوند و شبیه بردان شوند و لباس مردان
پوشند و علم براید و کینه بجهت دنیا و کار دنیا مقدم دارند بر کرامت و مردم
بصورت مؤمن درایند نه در کفر که در لباس میس دراید و دلنمای ایشان در
از غرور و غرور بر پاشد بعد از اینکه این علامت ظهور رسد و مجال خروج

درین
عبارت است
بسیار است
درین

خروج میکند **دو بکر** از غلام خود بخیزد و بخت صحنون صیدی است که حضرت رسول
 فرمودند در قیام بیشتر بید فضیلتها **اشراطها** پس فرمودند که ای بجز بیست
 بر خط و عیادت ساعت یا بعضی قیامت صغری بعد از آن مسلمان عرض کرد
 ای رسول الله حضرت فرمودند از غلام خود حضرت قائم علیه السلام آنکه مرد
 دین را بدینا ببرد و شنید مال و دلدار را تعظیم نماید و آن زینت که از شدت
 بر صفای مردم دل مؤمن آب شود و نذ نکند که در آب نماند نیز آنکه
 همیشه مردم را علی پیشند و نمیتوانند آنها را منع نمایند از معروف و نهی از
 سکر در آن زمان در برابر مردم برده شده شود و در آنوقت بیکرود معروف
 سکر و سکر معروف خائن این و این خائن تصدیق کرده شود در وقت گو

و کذب

و کذب نماید رهت کورا ای مسلمان در آن وقت است و بزرگی و کذب
 با زبان است و سورت کردن بکیر آن است و نشش طفلها است بر زبان
 و در وقت و جهت شوخی است و دوزخه و آل مذا دادن عیادت و آل مذا عیادت
 میمانند مردم جمعا میمانند با پروه در و حال آنکه سبکی به نماند و طلوع میمانند
 دستاره و بنا و واری و در تابستان بر آن بار و جوینان و بجان با پای
 شوند و عیادت کنندگان و بیل و حوار و اباب ن مردم بر سبکی نمانند
 و بنا را بهم نقل شود و مردم از خدا سگایت کنند یکی گوید امر و فرود سگایت
 یکی گوید نفع بزدوم در آن زمان بر اباب ن حاکم و امیر شود کسیکه بجز آن
 مردی و مطیلبی اب نماند و اگر حرف نزنند و در مقام سگایت و سوال جواب

در این
 معانی و غیرت
 و کذب

بزیندالی ایشانند پس دای برست صیفان زبان من ای سلیمان
 از جور و جانی همل آن زبان و دویل و جستم با دای برای ایشان و دیگران
 ایشان انکه رحم بر عال کویکت و صیغری و نیم نمینمانند و چهارم نمیدارند بر کز
 صورت ایشان صورت و حیاست و دل ایشان دل سلطان است ایشان
 در آنوقت کفایت میکنند مردان در ثبوت بزبان و رشک مریه زبان بزبان
 و شمشیر میوند مردان بزبان در سه و زلف و پارس و زینت دادن خود را
 پس لغت خدا بدین طایفه ای سلیمان در آن زبان مردم لغت است
 و طلاکاری کنند ساجد و معبدای خود را چنان طلا مال و نفاشی می نمایند
 بود و نصاری معبدای خود را زینت میکنند صحیف و تازا بطلا و غیره

و بلند میکنند سارا و بسیار می شود صفیای جماعت با دل های بغض و
 در زبانهای مملکت ای سلیمان در آن وقت زینت می مانند مردای است
 من ای طایفه و پوشنده حر و در پانچ را و استعمال می مانند پوست خرو و نوار
 و دین را است و در میان بلند و در آنوقت حج میکنند است بجهت لغت
 و بعضی از بکار بجهت تجارت و هزاران بجهت ریا و همه نمودن و خوشی و دیگرند
 قتل را برای خیر خدا و قرار برای امانت خوانند کی و غنا کردن و زیاده میوند
 و لا ذرّه و خود را بر روی دین می اندازند ای سلیمان در آنوقت تیره میوند
 پروهای مردم و کب کرده میوند آن و سلسله میوند هزار بر خیار و کاف
 میشود هر وقت و فخر و مباهات میکنند مردم بر یکدیگر بلباس پوشانند

مدینه
 کتب
 خط
 کتب
 خط

و علامت گشند مردی را که تا جان فشان و جان و اند و این نحو مردم
 در آسمانها به سلم بر جاس و نجاس که رحس و نجسها باشد بخواند اسمی را
 در آن زمان نیز صد جزئی و در لاری غیر حتی ای که سوال میکنند سالین
 در میان دو وجه و کسی جزئی برست بنا نیکد ارد **بنا** در تعیین اوقات
 و ایامی که ظهور می نماید از مضامین و اخبار مشرف ظاهر شود که ظهور
 آنحضرت در سال طاق است مثل سه و پنج و هفت و نه و در روز شنبه
 عاشورا که جسم محرم الحرام آن سنه ظهور می نماید که روز شنبه شدن
 جانب بیدار شد ایله السلام است و در اخبار دیگر نیز هست که در راه بر
 ظهور می نماید و آنکه ظهور خواهد فرمود و در روز جمعه خواهد بود در آنکه

عقاب رسول خدا برابر رود و دست عصای آنحضرت و در پای نعلین آنحضرت را
 خواهد داشت و چند بزرگوار خواهد داشت بنی بیت رسول در کعبه است
 پس در آن شب جبرئیل امیکلایل آمدن مندر ملائکه نازل خواهند شد و آنحضرت
 در میان رکن و مقام بایستد و جبرئیل عرض کند که ای آقا امرو جاری است
 و سخن تو مقبول است هر چه ارغنی همان است پس حضرت دست بر روی
 و کوبید الحمد انگاه فربه کند که ای گروه بزرگان و مخصوصان من بایستد
 بسوی من و صدای آنحضرت را خداوند بفرق و مغرب برساند که بیدارم شد
 پس بصدویزده نفر که بعد اهل بدارت که در اطراف عالم هستند و خداوند
 آنها را در آن روز جمع نماید در طاقان که همه میسر باشند و اسم بر کتب بر آن

در این
 حالت آنحضرت فرموده است
 که در روز قیامت
 من

ایشان بشیخی ایشان نوشته باشد و بعد از اولاد عجم اند بعضی از آنها
از امتهای بهمان گذشته اند و بعضی از امت حضرت رسول اند و همه بن حرم
باشند و حال که پیران باشند و در زمان غیبت برای آن حضرت غیبت کرده اند
و آنها را اولیا اند و سبب کونند و مخصوصان حضرت باشند که در وقت ظهور او
باید حاضر شوند و خداوند تعالی روز در میان زمین و آسمان برپا کند که نور
در خانه داخل شود و آن مسجد و یزده نفر که در طاقان باشد در آن وقت
خود باشند چون صبح شود هر یک در زیر خود صحیفه بیاورد که نوشته شده باشد
طاعت کرده پس برانند که آنحضرت ظهور کرده از جمله آنها رجال الغیب است که
که با سبب چهل نفرند و در همیشه تمام روی زمین را طی میکنند و در هر سرور

دور

سر پرند و در هر چه در نزد آن حضرت حاضرند بجهت نماز جمعه و پست و پست
اند و کائنات پیش و این امت زنده شوند بجهت شیت امور آنحضرت پیران
فقران قوم حضرت موسی باشند و بهشت قراصیاب کفایت کند و یوشع این
و صی موسی و سلمان فارسی و ابو جانه انصاری و مقداد اسود و الکلی
و حضرت صالح و حضرت یعیب باشند پس چون صبح شود بیاض آلا فریاد کند
حشم به بدن در نزد آن حضرت حاضر شوند و در وقت آنحضرت بیاید بر آن
حضرت پشت بکعبه دهد دست مبارک بکفاید که نور او عالم را روشن نماید پس
بنزد همه که این دست بعت کند چنان است که با خدا بعت کرده پس
اول جبرئیل دست آنحضرت را بوسد و بعت کند پس تا که در پیش بگنجد از جن

بسیار
نصرت در وقت ظهور
میزان است

پس آن سصد و سیزده نفر بروی زمین راه میروند زمین فرمیکرد که ای صاحب
 محبت خدا بروی من راه رفت در آنوقت جبرئیل علیه السلام بصورت مرغی
 بیعت میکند و یکی خود را از کوه یکی دیگر را در بیت المقدس میگذارد و در آنوقت
 و بلند فریاد میکند که انظر الله فلا تستعجلوه پس مردم که فریاد برآوردند که این
 کت بعضی میگویند که این صاحب بزانت گویند که اصحاب در این سینه کوفته
 که چهار نفر از اهل مدینه که انمار او را سبیم و دیگرند و این بیعت اول طوع اعداء
 خواهد بود چون آن قاصب بزند و در پیش فرض اصاب نادوی نماند که تمام اهل
 زمین با او سازش بشوند که ای گروه خلیفان این مهدی است و بیعت نمایند
 تا برایتان پدید و او مخالفت نکند که گمراه بشود مردم از کشته و حرا و در هم

رو یکدیگر میاورند و چون نزدیک عروب قاصب می شود شیطان فریاد میکند
 که ای خلیفان هر دو کار شما در وادی بس ظاهر شده و او عثمان بن قیس از
 اولاد یزید بن معاویه است او بیعت نکند که برایتان پدید و مخالفت نکند
 که گمراه خواهد شد پس ملاک و تمام جن و انس او را لعنت کنند و دانند که او
 شیطان است پس آنحضرت پشت بکعبه داده فریاد کرد که هر کس بخوابد بر سر من نگاه
 کند من نگاه کند و هر کس بپاید و از من بشود و این پنجوا بد بشود کتابهای آسمانی را
 در آنوقت بخواند صحف در نور و نور و بجمل و فرزند او را چنانکه آمد شده پس سینه
 مدورنی در آنجا ماند و عطفه بر جمل که هزار و ده و اهل که در حلقه آنحضرت ایستادند باز
 حضرت دیگر را حلیفه نماید و در دهنه دیگر خود بکشد نماید و چهره از اهل که را بکشد

در این سینه کوفته
 در آنوقت جبرئیل علیه السلام
 بصورت مرغی بیعت میکند

دوستای بی شبیه که کلبه دار گدا است بزد در کلبه ویران کند و نادان بخت
 نماند که اینها دروان عاصی باشد و خانه که را خراب کند و از اسباب
 ابرحیم نماند و از آنجا بدین شریف ماورد و در نظر از غیر پرون آورد و در دست
 نشانی که انجاست ویران کند در دست بجهت آسمان خلق بزم شود و آن در نظر تر و
 بسته میزند مردم که ای مردم پزیری بچوید از اینها پس دوستان آنها میکنند
 که از تو پزیری بچویم که اینها را این خوری پرون آورده دعای که از برکت این
 درخت خشک بزنند در اوقات حضرت از میزاید دوستان ایشان بکناری
 میروند و از میزند برین آتشی و بوی پرون میاید و ایشان را میوزاند و آن در نظر
 بزم میوزاند و از آن در نظر زنده میزند و بزم میوزند روزی چندین دهر زنده و خوشه

بخت

میوزند و بعد از آن میاید بکوفه و پای تخت آن سرور که زده شود و سجد گویند
 خواب میکند در زبانی اصل اول او بنا میکند و محل حکم و دیوان و فرزندانی که
 سجد گوید خواهد شد و پست لاله او مسجد سجد خواهد بود و جای خلوتش بخت
 خواهد شد و اصحاب آن هر روز برده حسن از خواهند رسید و هزار تک بعد از
 چنگ انداختن آن حضرت خواهد بود و هر جا که خواهد بشکری برده میاید که ای
 لشکر این آب و نان بر ما برده و سنگ حضرت موسی را برشته بر کرده هر دو
 بر او نزنند و دوازده جسد از او ظاهر میوزند که آن آب و آنچه مردم میزند آن
 سنگ پرون میاید از برای مردم **بیان دیگر** در سگ و ویران حضرت
 از آنجمله است که آن حضرت در آن زمان چون جمیع کلمات و مخفیات نزد او

این
 سوره سوره سوره
 در آن
 از آنجا

مسکفت و میدان باقی العیر بر کس بر چه که است در آنوقت حکم باطن میرد
 مثل بان و کرمیت از روی حقیقت و بصیرت آنچه میدان حکم میرد به شایسته و پخته
 بر نیز از کفار قبول نخواهد بود بلکه اگر اسلام قبول کنند و الا کردن ایشان را میرد
 و کردن منع از کوفه را میرند و سبید و سار را از خواب بکنند و چهار سجد را بغیر سجد
 یکی سجد الحرام یکی سجد مغنم و سجد کوفه و سجد بصره و سار چهار سجد در آنوقت
 و لشکر و عراف میفرستد بجزه مسلمان کردن کفار و با بیان و چهل نمودن مردم و
 سجدی در بخت شرف بنا کند که همسار در در داشته باشد و مقام ابراهیم از سب
 میکند بطریق که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود بنا میکند و خانه نهی
 با خانه های کربلا متصل میزند و سوار سب سب می شود و شتر خود را حرکت میدهد

که

که همه شکر از شرف ما مغرب جان می بینند که آنحضرت در سر ایشان است
 و جنبه روزه شود در کوفه و مردم عیب نمیکنند بطریقیکه بر حضرت رسول انشا
 و بسیار حکمای فاضل را بغیر سجد و بسیار اعدا و اینکه مردم نمیدانند ظاهر
 و شش مرتبه کردن و رئیس را میرند هر مرتبه هفت نفر دست خود را بر مردم
 میکند از عقل ایشان کامل می شود و اسلام و ایمان را بر تمام مملکتها
 و مجوس و غیره عرض میکند بر کس قبول کرد و فبا و الا کردن در این زمانه و باید این
 ایشان با طمع و الوعیه باشد از روی لایه می باشد زیرا که حضرت زین
 آنها جز و او را که از روی حقیقت نباشد قبول نمیزند و دیگر زین کجای خود را بر
 آنحضرت ظاهر میکند و عهودی از عودهای عرش کل بر سر او نصب میکند که

در این وقت
 در آن وقت
 در آن وقت

نوزاد مشرق تا مغرب را روشن بنماید و خود نماید بر سر مهدی که آنکه
 هلاک میکند منصور بر عجب و مویده نظرات و پستی و بلندی کوههای زمین از
 برای حضرت بسوار میزند و در راه رهش و سیر نمودن بزبان کی تمام عالم را
 از مشرق و مغرب و صحری و دریا و ظلمات و کوه قاف همه را بر سینه
 و تمام روی زمین نازل کرد گفت دست انحضرت باشد که تمام زرات از او
 و جان هوشی دارد که هر گاه دست کند بر دخت قوی عظیمی از زمین بر
 میکند و کوهی را از جا بر میکند و اگر نواز کند کوهی عالم را جارجم باشد
و درین انحضرت اند رسول خدا صلوات الله علیه و آله سیه ندارد و بر
 بر سر انحضرت ماید یا نازد و بر پشت تمام میزبان نزد انحضرت و حضرت

ع

عیسی از آسمان نازل میکند و حکمای عجب و عجب میکند که هیچ کس نشنیده
 زیرا که کلام حق بیست و هفت مرتبه و از زمان آدم تا تمام دو حرف ظاهر شد
 که همه پسران از این دو حرف و بیست و شش حرف دیگر بقیت که حضرت
 همه نهار ظاهر میکند و مردم همه را خواهند شناخت و خواهند فهمید و اوضاع
 متغیر شود ظلم در میان مردم بر طرف و برداشته و عدل و عدالت گسترده شود
 بچگونه که کرک و میش هر کجا آید بنحورند و آن زمان برکت زمین بسیار شود
 و رحمت آسمانی نازل شود و در دنیا همه یکی خواهد بود تا بسبب محله برداشته شود
 و عقلمنا کامل و چشمها و دهانها روشن و بر مردمی فوت چهل مرد پدید آید و
 مردم در آن زمان محتاج بر روشنائی و چراغ نمیشوند بنور جمال انحضرت از روشنائی

در این کتاب
 که در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

مستغنی بیژند و مردم آن زمان اینقدر عزت میکنند که حضرت را اولاد از برای این
 پیدا میشود عقل بر مردم غلبه میکند و جبل بر طرف می شود و صفات حسنه و اخلاق پند
 در میان مردم ظاهر میشود بکل وجه و کینه و همدوت و صفات رذیله از میان
 دروغ و خبیثت حب دنیا و طلب دنیا و چراغیکه آدمی را از امر ایزت دور میکند
 در میان مردم برداشته میشود روزگاری سلطان خواهد بود تمام عالم برکت کوشش
 یکبارچه قدری خواهد بود اللهم عجل فرجه و سهل مشرقه و اجعل من اعوانه و انصاره
 بجز ستمی اندیشه و اله و چون آنحضرت ظاهر شود پس چهل سالگی رسیدن
 ساکنی بینمایند و از زمان ظهور آنحضرت زمان شهادتش که زین پنج نام آنحضرت
 شهبه میکند بعد از سال خواهد گریسه و در این بین جانب سینه الهی علیه السلام

فهرست

و این اول حجت و قیامت صغری خواهد بود **فانذار** در بعضی اجزاء و اوقات
 که بعد از حضرت تمام عقل اله فرجه دوازده نفر دیگر از آن حضرت است سینه
 سلطنت میکنند و اما در آن زمان بسم دوازده جمعی بخوانند و در بعضی اجزاء
 بسم دوازده امام خوانند و میگویند که این دوازده نفر امام میشدند لکن فوجی مانع
 از شایع شدن آنحضرت که مردم را بمولات و دوستی ایشان بخوانند و در بعضی اجزاء
 فاروق است که پیغمبر بود که این دوازده نفر جمعی میباشند چون در وقت
 آنحضرت میبودند میفرمودند بر پرشس که اول این دوازده نفرات و او را
 دارد یکی اسم من که احداث و یکی اسم بر من که عبادت است و یکی مهدی
 و در حدیث دیگر وارد است که وقت یقین جمعی این است پیش از قیامت است

توضیح در خصوص روح و جنات

آنچنانکه مطالب غیرتی که هست و بیاد می ماند و در حقیقت از جنات است
و در سنن انکه لات عیالات و در هر مجلس ذکر و بیان آن میشود و در
تحتیق بود روح است **و باید دانست** که این روح از جنات که با پیش
و خداوند او را پس از همه بدان برود و در عقل فرموده و در عالم طمس که پیش از
عالم زرات است و بر لوری دریا نه آنها اند **ششم** کلام بهم برادر شده
و در زمان حضرت قاسم عجل الله فرجه ارشاد فرمود **همه** نبره از بدن و جوشی و در کلام
بهم گفتند که فرشته و در آنها هم بهم الحس خارده و در حقیقت که از یک صلب و یک لطن
باشند و از صدق ال محمد **سوال** نموده که چه احوال و ارواح در این ابدان

جس

جس فرموده بعد از آن که در کلمات اعلی بودند در مرتبه بلند حضرت فرموده
که هر گاه ارواح را بحال خود در آن خلوت مرتبه میگذاردند هر گاه ادعای برتری
میسازند پس آنها را در این زمان بدن جس نموده و بجزه رزق بر آنها بعضی آنها
محتاج بعضی دیگر نموده و بعضی بر بعضی بلندی درجات داد و صدوق علیه السلام
میفرماید که اعتقاد آن است در نفوس که آنها ارواح اند و اول خلق که خداوند
فرمود آنها بودند لقول الله صلی الله علیه و آله **اول ما خلق الله من خلقه**
المطهره المقیده فانطقها ابوحید هم خلقی بعد از ذلك سایر خلقه بریدند
که ارواح انبیا و صالحان شده اند نه از برای فنا بلکه این روح که از قاب آدمی پرور
میان خانه نگاه میسوزد و در دون بقوله ما خلقتم للنفوس **اللبقاء و انما**

روح
بسیک جانین مع روحین
روح است

یصلون من دار الی دار و انما فی الارض عرینة و فی الابدان حیوانة و بریا
 بر اینان محرم نفس در روح بر ایگی کرده و فرقی در میان ارواح کفار و منافقین
 مؤمنین و مسلمانان نباشد بنا بر قول ایشان و حال آنکه اراخاستفا و شیو
 که لغاوی در ارواح مؤمنین و منافقین هر یک بزرگ از ارواح مؤمنین نمونان
 انما اظهار شده اند بر خلاف ارواح کفار که مستحق پوزایشان نشدند و از انچه
 بشود کسلی که یکدیگر در عالم دنیا هیچ ندانند و لکن چون بهم برسند گویند که کوراد
 بجهت لغت ایشان است در عالم افلاک و از این است که بسیاری میشنند که یکی
 شرق زمین دیگری در مغرب زمین میمانند بهم برسند و بهم لغت یکدیگر و بسیار
 میشنند که جسم برادران ولی یکدیگر لغت نازند **فان الله** حکا در نفس اولی

کینه

کرده اند چنانچه علامه علی رة در معارج در معارج نقل کرده اند سیکو بنیفس جبر
 است و بعضی گفته اند عنز است و بعضی گفته اند بختری شود و بعضی گفته اند بختری
 صفت بشود و دیگران گفته اند صفت بشود و بعضی گفته اند که مزاج است و بعضی گفته
 که هوات و مشهور و وقول است **اول** آنکه نفس جوهر است مجرد که در جسم است
 و نه در جسم حلول کرده است بلکه بجز این بدن است این قول غالب حکما و شیخ
 مفید است علی تعلق عنیم **و حق** آنکه جوهر صمد است در این بدن که حال است
 از اول هر تا آخر عمر که زیاد کم نمیشود و متزلزل گفته اند همین بسبب که شایسته
 و غزالی در این خود سیکو که روح نفس است و حیقت است و از نهادن
 تری چیزی است بود که خاصه انسانی است و نسبت و درجات لغوی **فان الله**

در این
 نفس
 در این
 در این

منزلت کرب و این روح و نفس خیز از روح لطیف جسمانی است که دارای حس و
 حرکت که از قلب بریزد و منزه شود و در عروق و اعضای انسان که گوشت
 و کوشش چشم و دست و پا و غیره را بنا از قوای انسانی و غیره از این روح حیوانی
 جداست که نه غرایف است که به یواری برسد و دیوار از او روشن می‌گردد پس
 اعضای انسانی مثل دیوار است و آن روح بنده چنان است و آن روح حیوانی
 در وقت سخت مزاج اعصاب اربعه انسانی در وقتی که انما فاسد شده از این روح
 فاسد بود چنانچه چنانچه را لغت کرده جانموس شود و فاسد از برای این روح اندر غنای
 از برای جسمانی است در وقت مردن این روح غنی می‌شود و آن حیوان در آن
 روح سرگشته و این روح علم معرفت را ندارد بکدام روح که مختص انسانی است

حاصل علم و معرفت و او فانی می‌شود و باقی می‌ماند و در نعیم با وجود جسم است
 و این روح غم و غصه و فرح و سایر ادراک بیکه ولادت و فرخت و ذلت و اطمینان
 در در این روح است و این قالب برای او مانند شبکات است که صید در او می‌گردد
 باشد چون شبکه خراب شد صید پروان می‌رسد و این افعال احوال است بزرگ
 و در روح انسانی شاید است یکی روحی است که حاصل علم و معرفت و کمال
 یکی روح حیوانی که حاصل حس و حرکت و نواست و باعث لذت و در غایت
 از چشم و گوش و ذوق و لمس و بوی و غیره را بنا در روح والی که او را نفس لطیفه
 می‌گویند مختص انسانی است که صنایع و باطن و تپه را از او می‌شود و روح حیوانی
 نیز حیوانات دارند و این روح دو تایی هستند مرتبه خار و پس مرتبه و فرشت

روح حیوانی
 روح انسانی
 روح ملکوتی

انسانی است این روح است که اولی شد و تغییر نماید از اول عمر تا آخر عمر
 بکلیت پنج است و شدت و ضعف بست به لطولیت و کمولیت بنیجه است
 در بدن چون در اول عمر جسم در بدن دخیل شود و غریبت انداخته اند
 نموده مازد بجهت سستی که از غریبت بدن از برای و حاصل است چون روز بروز
 میشود قوت میگردد و این سستی دخیل برسد که فتهای قوت و شوکت انسانی است
 زیرا که روح حیوانی در درجه کمال برسد و روح انسانی را و ضعیف میشود لهذا است
 در جوانی کمال اعتدال را بهم برساند و هر چه هر روز بر می رود روح حیوانی او
 ضعیف شود و روح انسانی قول از کثرت شدن در زمان است اینست که
 هنوز سستی بدن را میگردد و با برای اطفال و حرکت زیاد است این بجهت روح حیوانی

بنده

زیرا که این روح او را بکثرت در میاورد و هم چنین از خواب انسانی معلوم میشود
 که انسانی را در روح است زیرا که انسانی بخواب برود روح انسانی در سیر و حرکت
 در روح حیوانی او در پیر بدن شعول است لهذا انسانی در خواب نمویسند و حیوان
 از برایش دست میدهد تا چیزی را بقیصد زیرا که روح او متوجه برایت چون پند
 شود روح او را سیر بر میگردد بحال خود و آن حیوانات که بخواب سیر و موقوفه میگرد
 آنها در برایت و روح انسانی که اختلاف بهم برساند نگاه انسانی خوش شود مثلا
 با دست و قطع نمایند و بیخ شود که بعضی بدن او عین و حرکت باشد بفرم و جعل کمال است
 بجا است و این غیرت از روح حیوانی است که از بخار خون است چنانکه همانرا متوجه و متعین
 این طلب شده اند پس چون انسانی بخواب سیر و در این روح انسانی در سیر و حرکت

روح
 حالت روح در خواب
 انسانی است

یا عالم یعنی یا عالم مثال یا همین عالم ارفقاییت و وسفلیت پس هرگاه تعلقش
 در دنیا باشد و خوابت و بجااست دل دنیا است در خوابت بیاطمین و دل
 و جن و طایفه مشغور میزند و خواب و حیلان ارشی دارد بکجه خوابهای شسته میزند
 و این چنین خوابی را انصاف و سلام میگویند و هرگاه نفس در دنیا متعلق
 با نرسد و علم و اهل علم و ملائکه و معصومین و مجربین و تقرب الهی است چون بخواهد
 بیرون رود روح او بملا اعلی پرواز میکند و محو است با کمال نور و انوار و خواب
 تیر دارد و از روی صاف است قابل در حدیث روایت شده از صادق آل محمد
 که روح در بدن است آن بزرگوار است چون بخواهد بیرون آید با نرسد
 و حال آنکه خودش در ملک بدن متعلق دارد پس آنچه از خواب تیر دارد در شکست

در دنیا

در آسمان دیده است و آنچه تیر دارد در میان هوا دیده است می شود
 که طایفه بخار است از ملاحظه نمودن روح نبود از عالم انوار نفس و صورت
 خیال را بدو مینامند در خواب پس نفس هر کس میل به چه دارد همان نفس در خیال
 میزند و او را نفس روح ملاحظه می نمایند و بعضی میگویند روح عالم مثال بیرون رود و آنچه
 در عالم است در عالم مثال نیز جاست و روح او را میگویند هرگاه بی اطلاع باشد
 از پردهای هوای خیال نفس در عالم مثال تیر دارد زیرا که هر چه در این عالم است
 در عالم مثال نیز موجود است و خواب سرسبز را سرالهی که انسان مجرور است
 از عالم جلا و سفلی و با است که بشارت است از جانب خداوند برای بیان
 آنچه روایت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند در تفسیر آن که بیدار

در عالم مثال
 روح عالم
 در خواب
 در دنیا

اللهم البشرا في الحيوان الدنيا مراد خواب است که بشارت مؤمن است بخوبی
 و بشارت کافران بدی و از آنجه است که حضرت فرموده لا یؤمن بعد
 الا بالبشارت قال البشرا لرویا الصلوة و هی جزئی من اجزاء التوبة و ایضا
 در حدیث وارد است که خواب مؤمن جزئی است از نماز و جزای توبت و ایضا
 فرموده که جزئی از جهل و شش جزای بهزی و در روایتی که حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله بعد از بعثت پست و رسال و هر ششانه در خواب
 وحی باشد و از این جهت است که خواب بجز از جهل و به نبوت بزرگ جهل
 و ششاه عزاد است بعد از بعثت چون مقصود از این رساله مطالبی است
 که باید معتقد شد است و بعضی تحقیقاتی که چندان لازم نیست مجال نداریم

از آنچه بر او آمد نمی پروازد **المجمل** مطالبی که بعد از تحقیق روح پیدا می برسد
 سلف نفس است و این نفس بر چهار قسم است **اقول** نفس مطهنة **حقما**
 نفس اماره است که امر بدی بکنند ان را **سبتم** نفس لومیه است که خود را
 ملامت میکند در کردارهای خود **جهانیه** نفس فطریه است احمال دارد که همیشه
 باشد و بعد از آنست که شرف شده و از حضرت مولای مبین علیه صلوات الله
 انکلت انان روایتی معلول است که فرموده نفس چهار است **اقول** نایبیه
حقما حیوانیه **سبتم** فطریه **حقما** نایبیه **حقما** نایبیه **حقما** نایبیه
 سکونیه و باطنیه و داعیه و مرتبه و دو حیثیت دارد و در بعضی اشکال
 انما که است و نفس حیوانیه است و در سیم و بعد از سیم و در سیم و در سیم

در باب
 نفس
 خواب
 و نبوت
 و غیره

دو خاصیت دارد رضا و غضب و عمل آنها قلبت و نفس آنها در
 پنج قوی دارد فکر و ذکر و نهایت محلی نماز و شب بخت پنجس هیکه دارد و
 عشیت دارد نراست و حکمت و نفس کلیه این پنج قوی دارد بقا و رضا
 و فقر در رضا و صبر در بقا و دو خاصیت دارد رضا و ستم و در کت بعضی از علما
 نسبت این حدیث را تکمیل این ریاض داده اند **از جمله** مطالب لازم در حدیث
 عقل است حکما در آن اختلاف کرده اند بعضی گفته اند جوهری است مجرد
 متعلق بنیان که جای او در طبیعت و باغ است و بعضی گفته اند این نفس فطری است
 هیکه نفع باشد و در حدیث وارد است که عقل را خداوند خلق نموده
 که عالم همه اشیا باشد و محیط بر آنها باشد و در حدیث دیگر وارد است که

در حدیث

عقل

عقل شکلات که خداوند او را خلق نموده که بعد از خلقت تمام حقایق
 از او و وزن مرد پر زنده یکی وزن بکنی برسد آن کت زد
 با و میکند و انسان بنواوروشن شود و اینها در حدیث دیگر وارد است که
 عقل در قلب است چنانچه حدیث که در وسط خانه باشد و از حضرت امیرالمؤمنین
 منقول است که عقل بر دو قسم است طبعی و کسبی و مناط تکلیف بر او ایست
 که همه مردم او را دارند و در تکلیف مساویند و مناط معارف بر دو قسم است
 که مردم در او مختلف اند و بعضی گفته اند مراد از عقل نور محمدی است که روشن
 نموده به پیغمبر استیاری صاحبان عقل را و اسامی چند دار عقل کل و عقل
 حال و عقل عاشق و نور محمدی و روح محمدی و نور مطلق و ذره برضاً

وکلمات نامت و کلمه نبر لبا العنق الابرک و اسم اعظم وارده و ابراع و صبح
 ازل و مفاخر العیش و ام الکتاب لوح محفوظ و قلم و قلم و عین اول در وجود
 وحدت و هیئت و ولایت مطلقه و محلی اول در رابطه بین الطهور و الجولان
 و برزخیه کبری و احدیه الحجج و محبت و صهیف مجده و قافیه اول و ششم و یونیه
 و مقام و ادنی و مقام ولایت و برزخ البرزخ و حروف رحمة کلمه و حروفه
 و نفس رحمانی و کلاف مستند و اوله نایه و اسم مستحق فی خلق و حرکت نفسی
 و فعلی نفسیه و صهیف کلمات و مبدع موجودات و قطب الارشاد و نقطه
 داده بسیار است تغییر یک را محبت و تقوی و شان زوال هم یک باید
 در آن کن بکلمه یا بدینویسیم و بجا بر نامش است و خود هم نوشت

کبریا

که خلی سفید **انجمله** چیزیکه باید مکتوب بود و بهشت آسمان و عرش
 و کرسی و لوح و علم و بهشت و طوبی و سدره المنته و کرسی الای بهشت آسمان و عرش
 بالای دست و زینب زکرات و چهار رکن دارد رکن سرخ که از اوست خنی
 عالم درکن زرد که از اوست زردی عالم درکن سبز که از اوست زبری عالم درکن
 سفید که از اوست سفیدی عالم و چهار کلمه موعظه یا نهاده کبری را که کبریا
 و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل است درکن سرخ صد و پنجاه هزار رکن دارد
 و هر رکنی را شصت هزار و پنجاه کلمه برسد دارند و جبرئیل قام بین رکن و کلمه
 باشد **بایک** احصا و نمود بوجود عرش جهانی و انکاران خلقات و قول کلمه
 عرش نور محمد است صحیح است **انجمله** مطالبی که در نشان ابابکال و باه
 است

تشخیص عوالم است خاینه عرفا یحیی کرده اند و هسته آموخته اند عوالم را چهار
 گرفته اند **اول** عالم امر است که روح از آن عالم است **ثانی** عالم احوال و **ثالث** عالم
دقیق عالم جبروت که عقول از آن عالم است **سبتم** عالم کلیت که نفس
 از آن عالم است **چهارم** عالم ملک که اجسام از آن عالم است **و بعضی** بگویند عوالم
 بر سه گونه دانسته اند جبروت و کلیت و ملک و عالم ارواح را پنج میانه
 عالم نفوس و عقول گرفته اند و **بعضی** دو عالم هم گفته اند ناهوت
 و لطایف بند و ناسوت که حیثیات باشد و جرمیات و اینها همه را دخل میدانند
و بعضی بعضی دو عالم گفته اند عالم غیب و عالم شهادت و **بعضی** عالم میلا
 بر او بر آورده اند و در بعضی اخبار وارد شده که چهار هسته عالم الان وجود

باشد که هر عالمی سه مقابل این دنیا باشد چنانکه محدث مجلس در سماء
 عالم نقل میفرماید که مردی آمد خدمت حضرت سید سجاد حضرت بود فرموده که تو
 عرض کردی که من پنج قسم اینها را بنام علم را میدانی حضرت نگاه کردند و فرمودند
 که این پنجوی بوشان هم کسی را که در حقش بداند و بنام چهارده هزار
 عالم را می کرده که هر عالمی سه مقابل بر کرات از دنیا و اعمال آنکه از بنای خود
 بر نخواست است و حرکت نموده آن مرد عرض کرد که آن مرد کیت فرمودم
 همه که اینها را خبر دهم تو را آنچه خورده و آنچه نهان کرده و اینها آن مرحوم را
 کتاب نقل میفرماید حدیثی که حاصل مصحف آن است که اینها بنام ثلث سبتم
 در خدمت حضرت صادق نشسته بودم که مردی از علمای آن زمان پرسید که

در بیان
 چهار عالم
 که در حدیث
 مذکور است
 عبارتند از
 عالم امر
 عالم احوال
 عالم جبروت
 عالم ملک

حضرت شسته بوفسه بودند ای ایمانی ای در باره شما علماء باشد عرض نمود
 بی حضرت فرمودند که چه قدر باشند و چه قدر است علم علی شما عرض کرد
 بقدر علم نجوم کیش و بقدر دود راه را که مرغ تنه رو برد میداند حضرت فرمود
 عالم برین افضل است از علماء این شما آن مرد عرض کرد که چه قدر میشود علم عالم
 درین حضرت فرمودند که در یک صبح بر یکینه بقدر سیر نمودن اقباب یکسال راه را
 و لکن امروزه ، موریت که سیر نماید هر سه گاه ، مور شود در یک صبح بر میانید
 دوازده اقباب دوازده ماه دوازده منسرب دوازده شرق دوازده
 دیرا دوازده عالم را چون کلام حضرت چنان رسید دیگر در دست یابی چیزی نماند
 و نمانست چیزی بگوید و این در کتب به خصال مروی است از جابر انصاری که بگوید

عرض نمودم بجدت حضرت بقرعید السلام که ای اهدیت البلیغ الاول
 بلهستم فی البیت من خلق جبرئیل چه معنی دارد حضرت فرمودند که جابر تو این است
 آیات که چون خدا فانی نمود این خلق را در این عالم و ساکن کرد این دنیا بهشت را
 در بهشت قابل جسم را در جهنم ، در عالم دیگر را خلق میفرماید و خلق دیگری تازه بوجود
 میآورد و خلق میفرماید از برای ایشان آسمانی عزیز از این آسمان که سبب
 بر سر ایشان میاندازد ای جابر تو گمان میکنی که خداوند بشری دادی را
 عزیز شما خلق نموده است بی طایفه لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ سَبْأَ لَدُنْهُ وَقَالَ
 لِفُلْكَ غَافِرٌ وَالْفُلْكَ لَدُنْهُ انْتِ فِي غَرْفِكَ الْعَوَالِمُ وَالْوَلَدَاتُ لِأَدِيمِ
 یعنی خدای سبحان که خدا خلق نموده است همه را در عالم جهنم را نیز از

در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

نوع آدم را که توای جابر در آخرین عالمها بوده باشی و همه آنها آدم بوده اند
 و این در خصال مرویت از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند بر کسی
 از برای خدا باشد دوازده هزار عالم که هر عالمی از آنها بزرگتر است
 از هفت آسمان و زمین که هر عالمی بنیاده که غیر از این عالمی جداوند
 عالم دیگر خلق نموده باشد و من حاجت خداستم بر آنها و در پیش خلق این عالم
 مرویت از این نجاس در معنی الحکم الله و قبله العالمین که خداوند بر صراط
 خلق فرموده است که بعد از عالم او در پشت هفت دریا در پشت هفت
 کوه قاف است و خلق او یک چشم بر هم زدن معصیت خدا را کرده اند
 و آدم و اولاد او را نمی شناسند و هر عالمی از آنها بیشتر از سیصد و سیتر

مقابل آدم و اولاد او شد و این در خصال مرویت است که حضرت باقر
 فرمودند از هفت یک زمین را خلق فرموده هفت عالم در او خلق فرموده
 که مسجک از آنها از اولاد آدم بودند و همه آنها از زمین خلق فرموده و
 در زمین بعد از دیگری جای داد و ساکن نمود پس بعد از آن ابن آدم را خلق
 نمود بعد قسم هفت از زمین خلق شد است بهال عالمی از او خلق شده است
 یعنی سونین ایچین سیدنه که قیامت بشود و بگردن اجابت کرده بشود و
 دیگر خلقی خلقی غیر از این هفت قسم که خداوند خلق معین به خلق را که نازرند
 و نه مردند که او را اجابت کنند و زمین غیر از زمین از برای ایشان خلق نمود
 بوم تبدل از زمین غیر الارض و این در مرویت از حضرت صادق علیه السلام

اینها
 سلف این است
 در این
 زمین است

مرویت که فرموده از برای خداوند چنانچه پشیمان رین رنیکه
روشنانی او در ذات و در خلق بسیاری چنانچه که عبادت می نمایند
خدا را و با سر کینا ز برای او قسار نمانده و همان دشمنان را که نمانده تبرا
بجویند و بر آنها لعنت میکنند یعنی اولی و دومی را در حدیث دیگر آورده
که در پشیمان شهاب شهاب دیگر است که از برای این خلق بسیار است
چنانچه و پشیمان چهل و دیگر است که این قسم خلق زیاد است که می نمایند
که خدا او را خلق فرموده بانه و خداوند ما را هم بایشان داده که بر این دو نفر
مربور یعنی اولی و دومی لعنت می نماید و این عبادت آنها است عبادت دیگر که
و این از حضرت ابی الحسن علیهم السلام مروی است که در پشیمان نفاق که عبادت

از جناب و مراد کوه قاف خداوند خلق فرموده که بر سر آسمان است از او
و در پشیمان و پشیمان را عالم دیگر خلق فرموده که بر عالمی از آنها بیشتر از عدد
جن و انس است که آنها هم کارشان و عبادتشان لعن بر همان و همان است
و این از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت شده که بعد از آنکه رسول
مخونه از خلق حضرت فرمودند که از او روایت نوع از خلق هر چه می فرمود
دینی آدم بعد از نوع جنس چنانچه و غیر از به حج و اجماع و این در خلق عالم از آن جناب
مروی است که حضرت به فرشی نگاه آسمان کرده و فرمودند ما می بگویند این
قبه بر آدم است و غیر از این قبته سرفته دیگر دارد که در آنها خلق می باشند
که عصمت خدا را یک چشم بهم زدند مگر در آنه و این معنی آن است که می گویند

که شخصی آمد دست حضرت صادق علیه السلام و عرض کرد هدی تو شوم بن قبته
 آدم است یعنی این آسمان حضرت فسر بوده بی و از برای خنده جهانی بسیار
 باشد اگاه بهش که پشت این نزل شمس نزل دیگر است که بر ساحت از مخلوق
 که روشنائی ایشان از خود ایشان است و یکت چشم بر هم زدن کن و خلق
 فسر بوده خلق تعالی را نکرده اند و این طایفه و این خلق را در بری چونند از خداوند
 و این از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که پس از خلفت زین خلق را خداوند
 خلق را خلق فسر نموده بوده که جادت در اینها نه و هم چنین در آسمانها نیز
 بوده که جادت پروردگار را میسر نموده پس خداوند زین را خلق فرمود و بعد
 آسمانرا بعد از آنکه روحانین را که از برای ایشان پرده و باها بود که برجا

بجز

بجز آسمانی پرند پس ملاک را با در آسمان داد که آندیس و پیچ الی را می نمودند
 و ازین ملاک جریبل و میکایل و اسرافیل بر کرد پس بعد از آن خلق فسر بود جن را
 که صاحبان پرده ای بودند و آنها را وارد در میان بیخاست چنانکه زمین گوی پیش
 و اینها پس زین ملاک خلق فسر بود که میخواستند بیخاست ملاک پرور یا ندانند آنها
 بزنده پس و این پروردگار را میگردند پس در زمین خلق فرمود خلق را که بت ترارین
 در روحتین بوده که صاحبان روح و بدن بودند ولی ندانند آنها پرند آسمان که بخورد
 و میاشامند و شناس که شبیه خلقت انسان است و ایشان را با آن جنها، پس
 کرده اند و ایشان پیچ و آندیس الی را میسر نموده و ملاک آندیس میگردند پس طایفه از اینها
 جن و نفس که در روحهای زمین بودند بصیفت خدا را می نمودند و بعضی بر نفس

معنی
 این
 است
 که
 بعضی
 از
 جنات
 هستند
 که
 در
 زمین
 هستند
 و
 بعضی
 در
 آسمان
 هستند

کردند و آنوقت بندگان با او استماع نمودند و خون کبک را ریختند و در وقت
 زین ظاهر کردند و طایفه دیگر ازین ایما را دیدند دوری از ایشان نمودند و
 ایما را گرفتند بجز بعضی که کرده بودند دیگر توانستند برزده با کله
 بگردانند و آنطایفه ازین باسما بنا بلا برشته و با کله و کوس بود و در آن
 وقت که پس سلطان بنده هم او حوشه بود خود را ببلای کجین نینمود **و در آن**
 جغیره روایت میکند که حضرت جبرئیل بر حضرت آدم چهار مرتبه در روایتی دیگر زاده و
 نوح و ادریس چهار مرتبه در حضرت ابراهیم چهل مرتبه با نهد و پنج مرتبه زاده شد
 در حضرت موسی نهد و یاقوت در حضرت سلیمان چهل دفعه در حضرت خضر مرتب
 مسلمات آمد و سلام علیهم چهارده مرتبه از آن در بعضی روایات معرود است

بیک

میکنند که خداوند اول خلق را اولاد آدم بجزرت آدم امر فرمود که در آن خورند و این
 خود به بدخلط است بکدر بعضی اخبار و روایات از آنکه اهل طایفه است که خداوند
 از جهت دنیا در شما یکی اسم از نمل و دیگری نمل و حسیب یکی از حضرت آدم پر
 داد و از آنجا پس در حضرت محسن شد که ایما در حق و پس عفو شوند و انما را هم دادند
 اولاد از ایشان بعلی آمد و حضرت صادق علیه السلام میفرماید که خدا اجل است بر آنکه
 پسران و اولاد و معصون را از سرام خلق فرزند هم که چنان باشد که مردم
 میکنند در آن خضعیف و اگر حدیثی ایست شود بین مصنون در کتب شریفه
 و در اخبار روایات که حدیث و جغیره را دادند بر یک از اولاد آدم آنچه خوش رو
 و خوش صورت شده از آن خود را از کار زشت آمده و آنچه به صورتند از جسد پند

در بعضی روایات آمده است
 که در بعضی روایات آمده است
 که در بعضی روایات آمده است

بسته که چه این حدیث مختلف است زیرا که بسیار شده و در تفسیر آن در هر دو
 یک صلب یک بطن یکی خوب صورت می شود یکی بر صورت **درد** است که عالم
 در بوده و اینکه از اجزای رسماً می شود آن سه عالم در است یکی اولی یکی دومی یکی سیم
 پس در اولی خداوند عرض لایق است و تجلیت لایق را جریقی نمود و در دومی
 این فرودخت را برای ایشان که از او بگذرد و در سیم یعنی بود که از نشت آدم
 خلق نشد بود که آدم انبار دید و جواب سؤال آنها نمود و بعضی اخبار در این آمده
 که سیکونیه عالم دومی بوده و این مخالف اخبار روایات است و بعضی گویند
 عالم دهم که سیم بطن همین دنیای است که عالم علیّه است و این نیز مخالف با
 اخبار است و بعضی گفته اند که عالم دهم وجود عالم دومی است که چون استخوانی

در آن عالم افروخت و امر نمود مردم را که از او بگذرد نه هر کس را و کثرت انش
 بر او سر شد و در این دنیا اهل طاعت کرده و هر کس در آنش رفت از اهل
 نیز که این عالم کشف آن عالم است پس هر چه در اینجا شده پنجاهم شود زیرا که
 این عالم دنیا عکس آن عالم است چون پرده از روی کار برداشته می شود عکس انعام
 در این عالم مابقیه و الا این عالم حقیقت دارد و حمل حدیث **سور التجدید**
فی طین اتمه و لیس فی طین اتمه را این نیز تفسیر کرده اند یعنی سجد است
 که سجد شده در سنگ درش در دوازدهم عالم در است و در این باب اختلافات زیاد
 که در اینجا ابراهیمی متکلفین فایده دارد و مقصود خیر در این رساله مطایبی بنویسم که
 که انصاف درایت دین باشد و لایق باشد اعطاء نمودن به آنها و عمل کردن به آنها

چون مطالب سکه در سج رزف وارد بوده که است تکلفین اعقاد نماید نوشته
 بکند بعضی مطالب مشرفه ذکر که در پیش آنها در حقیقت کمال است عرض شود
سخن بلند از آنها است که با عفا و نمود بصفت ملاکه چنانچه معتقد شدیم بصفت نیاید
 دانند بدی سلام الله علیه که معصلاً ذکر شد باید بهمان قسم نیز معتقد
 بود بصفت ملاکه که ایشان معصومند و از اول خلق ایشان تا آخر اینها که
 نصیحه و تکبیره ایشان بظهور نخواهد رسید و دیگر از صفات ایشان است که در خواب
 و نه خوراک بجز عبادت پروردگار و بر شکی میزنند و در ایند لا شکل بکن و چون
 و حیوان است غیر محرم و از این که بعضی گفته اند ما روت و روت دو گت بوده و شمس

حرفه

خورند و قفل نفس کردند و زنا نمودند و بی غیر هر سه نام و اسم اعظم ایشان
 هر سه دادند و زهره با همان بالا رفتن بنا عطا و بی معنی است پس اگر عدی
 باین مضمون ذکر شد شیعه هم رسد محمول بر قیاس است بکلیت آن و در غیر
 مردمان صالحی بودند و از کثرت عبادت ایشان زیاد و کثرت میگفتند و بعد بنا
 حشری الهی معذب شدند در دنیا بجهت آنکه عذاب بسیار خود بر آردت خستیا
 نمودند بعد از اینکه خداوند آنها را تخریر نمود و میان عذاب دنیا و عذاب آخرت
از جمله مطالب سکه باید دانست است که چه معتقد شد باید هر یک از اینها که گفته شد
 که در این کتاب است بر استحکام شیع که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام باین
 و گفته حضرت امام حسن علیه السلام ابو محمد است و گفته حضرت امام حسین علیه السلام

این
 سخن
 در
 کتاب
 است

ابوعبدالله است وکنیه حضرت امام زین العابدین علیه السلام ابوالمحسن و ابو محمد
وکنیه امام محمد باقر علیه السلام ابو جعفر اول است وکنیه حضرت امام جعفر صادق
ابوعبدالله است وکنیه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ابوالمحسن اول وکنیه
حضرت امام رضا علیه السلام ابوالمحسن ثانی وکنیه حضرت امام محمد تقی علیه السلام
ابو جعفر ثانی وکنیه حضرت امام علی نقی ابوالمحسن ثالث است وکنیه حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام ابو محمد ثانی وکنیه حضرت صاحب الزمان ابوالمکرم
از جمله مطالب غیره معنی است باید دانست که کفر بر سه قسم است **دو** بگوید اول سب
خدا صلی الله علیه و آله که فرموده **لنفسفری** یعنی نفس فری است یعنی نفس فری است
مراد از این نفس فری است که است نه نفس و استیجاب بغیر خدا **دو** قول آن حضرت است

که کفر

که کفر بر سه نوع است که یکی استیجاب بغیر خدا و یکی استیجاب بخداست
بجای **دو** کفر و **دو** کفر و **دو** کفر است که فرموده که **لنفسفری** یعنی نفس فری است
که کفر بر سه نوع است که یکی استیجاب بغیر خدا و یکی استیجاب بخداست
و در صورت استیجاب بر دو کت که کفر بر سه **فان الله** در احادیث معتبره وارد است
که دوره دنیا همه ستم را مال است و از زمان فوت حضرت آدم تا بحال **دو**
و کسی که گذشته بود بر مال دیگر باقی است بقیت که هر دو باشد **دو** و دیگر
احادیث بر می آید و علی مرتضی است ایمان بر سه قول است **ان** است که
شخص تصدیق یابد خدا در رسول و آمده را در قلب خود در مجرب است و دانش برودن
اعتقاد قلبی و تصدیق بر این را بصورت اعلی است **دو** **دو** است که اعتقاد قلبی

دو کفر
دو کفر
دو کفر

واقرار بزبان و این قول خواجیه نصیر طوسی است در تجرید حل و کلک عنده **دیگر**
 آن است که اعقاد و جلب واقرار بزبان و عمل بر بیان و جراحی باشد و این **دوم**
 شیخ نموده و بعضی از محمد بن است علی کلک عظم و نقل من گشته **دیگر** از جمله
 مطالب یکبارید است و دانش مزید بر کمال است که خداوند آسمانها را برین
 کوزه فریاده و بعد از آن کرسی و بعد از آن عرش و عرش کلک از خاک و کلک **طلب**
 و بعد از آنجا که بگوید در کرسی را کلک ثابت بسکونید و آسمان بنظم را کلک خل
 و از نور است و اسم او عنان است و آسمان ششم را کلک ششمی بگوید
 و از نور است و اسم او در ایل است و آسمان پنجم کلک پنجم است و از
 خروزه و اسم او دوان است و آسمان چهارم کلک ششم است و از در سینه است

و اسم او دوان است و آسمان پنجم کلک زهره است و از نیم است و اسم او دهم است
 و آسمان دویتم کلک عطارد است و از زهر سنج است و اسم او هفتم است و آسمان
 اول کلک قمر است و از زهر جد است و اسم برقا است و اختلافات دیگر در اینها
انجمن مطالب یکبار از مشرق در محمد بن است بعد از دانش آسمانهای هفت است
 آنچه مختص است زمین هفت زمین است زمین ششم از زمین شاد است و نام او برقی است
 و اینجا جای دیوان است زمین ششم از زمین الحاد است و نام او بجهت است و جای دیگر
 پنجم از زمین طیفان است و نام او جبری است و جای غیره است زمین چهارم از زمین
 و نام او را بطلی است یعنی بیسم از زمین طبع است و نام او بجان است و جای چمن است
 زمین دویتم از زمین عطارد است و نام او بسط است **انجمن** مطالب مشرقه که لازم است

در این
 مدد از کلک
 سینه سرخ و زرد
 سینه

دانش آن که در واقع از فرغ دین است و اصول دین است که علم متوضی که آنجا
 کردن چنانکه اجماعی علم است و علم در آن اتفاق دارند در او و قول است **اول** آنکه
 که او هم آنکه ضروری دین است **دوم** آنکه نفس است و مرکز او فرموده
 میشود و آنکه ضروری دین و دین است که در آن از دین خارج نمیشود مگر از **دین**
 میشود و آنچه متبع و آنکه در حال بودن متعه و آنکه در حال نفس در آن **انجمله**
 مطالب مشهوره که لازم است و دانش آن معنی کفر و اسلام است آنچه در او شده
 کفر یعنی پوشیدن هر چیزی در شرح خداوند مقرر فرموده و بعضی قول
 دارند و گفته و عمل منبسط یعنی ستودن پیمان و پیمان میدار و گفتن کسی که گفته و بجا
 ظاهر بنویسد و حق باشد این کفر است بصیغه امری مگر نه قول خدا و رسول این بر است

مذکور را کفر مینویسد و مگر در کلام خدا کفر برین معنی آمده **اول** یعنی آنجا بر پست است
دوم آنجا بر بودن خدا کفر است بدانش بودن واجب الوجود کفوله **تعالی**
 فلما جاتهم معا عرفوا انهم اهل کتاب الله علی الکافرین **سیم** یعنی ترک نمودن چیزی
 که با او فرموده کفوله **تعالی** افوضون بعضی کتاب و کفر در بعضی **چهارم**
 یعنی کفران نعمت است کفوله **تعالی** فی حکایت سلیمان هذا من فضل ربی
 لیستکبروا و استکبرتم **کفر** **پنجم** یعنی بر است کفوله **تعالی** فی حکایت ابراهیم کفرنا
 بکرم و جلالنا و بیناکم العداوة و البغضاء **و ششم** علم استغناء نموده از گفته اند
 کفر بر سه قسم است **اول** کفر ظنی که در این حق را پوشانده و معتقد بودن صانع و ذات
 باری تعالی نباشد و آنچه خدا و رسول فرموده قبول نمیشد و این کفر در مقابل است

دین
 کفر
 کفر
 کفر

و به تعبیر محمد است صاحب این چنین حالتی در جهنم الهی خواهد **دعا** کفر قولی است
 و آن است که انکار کند بر این چیزی را که بودن و از ضرورت دین است مثل اینکه
 بگوید نماز چه برده چه خدای چه گویند این کفر مطالب است **سبت** کوفت
 و آن است کسی که غیبی را بگوید که بعد از شیخ فیه دین اسلام است و ایمان است
 مثل اینکه فرزند او عرض بگذارد که شب است یا اینکه در کجا بر چند درق قرآن
 در میان خاک و هوا و کجا است او می پند و جهنم است **سب** که برادر این چنین است
 با بعضی در جهنم است **دین** ایمان بر سه قسم است **اول** ایمان قلبی که احقاد
 بخدا و رسول و آنچه از جانب خدات داشته باشد **دعا** ایمان زانی که اقرار
 دارد بچند خدا فرموده در رسول از جانب خدا آورده است **سبت** ایمان عقلی است که بچند

سب فرموده در جانب خدا آورده عمل نماید **دین** کفر هم بزر بود و قسم است
 بچند کفر که مقابل اسلام است یعنی مسلمان نیست کسی که مکرر بگوید خدا
 و الهیت و معاد و نبوت است یا مسکری که از ضرورت دین اسلام باشد و بگوید
 کفر که مقابل ایمان است که چه بگوید یا مسلمان باشد مانند سنی و شیعیان
 اشعری که با هم می نهند کفر از مذاهب خارج از خون و مال و عرض و ابر
 کردن زنان و اطفال این حرام است نظر بظاهر اسلام و بخش هم باشد
 و لکن در کجا مسکری که از ضرورت دین مذنب باشد نه ضرورت دین اگر چه
 علما این طایفه را کفرشان را مقابل اسلام کرده اند و سنی را هم بخش میداند بحسب
 و حج بعضی می گویند که نجاست آنها معفو است پس این فرار مردم برنج قسم است

دین
 کفر
 سبت

اول کافر است **دوم** مسلمان **سوم** مستغنی که بزنج و واسطه یا کفر و اسلام
 باشد که کافر از نه مسلمان بجز آن حق را نیشاند و بجز هم نیست
 بزرگ آنرا حق را نیشاند و دشمن حق اسلام نیست و کفر و باطل را بر می آید
 و طالبانم پناهند بیکبار و اواره کفر و اسلام هم کوشش ایشان بخورده و پیش
 نیشاند و صحیح است که بگویند اینها کافر نیستند **چهارم** کسی که بتلاسر
 مسلمان و در این کافرانند سستی و منافق و سایر فرقه های شیخیه
 و کسانی که تابع کفر باشند نه اولاد کفار تابع اسلام هستند مثل اولاد اسی
 مسلمان در حکم حق با خود باشند و آن دیوانا و ابلهان و جاهل
 مستغنی است بحد حکم و کافر هرگاه معتقد باشد در تحصیل دین و اعتقاد

و اسلام نخواهد در چشم و هرگاه که هر یک در شخص دین و حقیقت کفر را فهمید
 چنین کافری در طلب جحیم نخواهد بود **انجمن** کافرین است مرتد و او هرگز
 مسلم است **یکی** مرتد فطری **یکی** مرتد قبل و آن مرتد فطری دو شرط دارد **اول**
 آنست که نطفه او با اسلام منقذ شده باشد یعنی یکی از پدر و مادر او در حال بسته
 شدن نطفه او مسلمان بوده باشند **دوم** آنکه نوزاد قبول اسلام را کرده باشد
 و بعد از آن برگردد از دین اسلام و اختیار کفر نماید یا اگر استغاری از غیر است
 دین را بکند و از خدا بپسند برکشش از دین است پس مرتد فطری با برداست ازین
 هرگاه مرد است باید او را کشتن او را و حرام شود فاروق مرتد
 باید زن او صدقه و نفق که چهار ماه و ده روز بوده باشد نگاه دارد و بعد

در این کتاب
 گفته شده است
 که مرتد فطری
 اگر در حال بسته
 شدن نطفه او
 مسلمان بوده
 باشد

طلاق برود بر کس بخوابد شوهر اجنبی را کند و اموال آن مرتد در دنیا وراثت
 با یکدیگر شیع مطاع حتمت یابند و جنس بهم است و با توبه قول است هرگاه توبه
 کند در او دو قول است **اول** آنکه مطلقاً قبول بخوابد در دنیا و نه در آخرت
 و این احکام مزبوره بر او جاری خواهد بود در دنیا و در آخرت بهم مطلق در جهنم است
دوم آنکه توبه و قبول است در دنیا و در آخرت قبول است و آن قبول نمودن
 توبه و در دنیا بجهت اجماع و بجهت عموم صحیح محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام
 که فرمود من عیب عن الاسلام و کذباً انزل الله علی محمد بعد لایه
 فلا توبه له و فلا وجب علیه و ثابت منه امر الله و یقسم ما نزل علی و لا
 و نظریه بهوم دعایه عمار عن الصادق علیه السلام قال سلم من السیور

از توبه عن الاسلام و بجهت محمد بن توبه و کذا به فان دمه مباح لكل من
 سمع ذلك و امر الله بانیه منه یوم از توبه فلا تقربه و یقسم ما نزل علی و لا
 و نقل امر الله التوفیق علیها و وجهها و علی الامام ان یقبله و نظریه
 بهوم سئل عن مسلم یضربه قال یقبله و لا یستأنف و نظریه بهوم
 یقبل غیر الاسلام و دنیا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من النار است
 و آن قبول بودن توبه او در آخرت بجهت آنکه در حال حیوة بر گناه تکلیف باشد
 تکلیف لا یطاق لازم مبارک و هر گاه تکلیف نباشد این باطل است اجماعاً بجهت
 این که شخص زنده حاقل نباشد تکلیف در شریعت باشد و این قول نوی است
 چنانچه جماعتی مثل مرحوم شهید و مرحوم فیض و فضل قاضی و غیره علم ابرار

در تفسیر
 کلمه توبه
 در تفسیر
 کلمه توبه
 در تفسیر
 کلمه توبه

و غیر هم احتیاط کرده اند پس هرگاه توبه کند حکم طهارت بر او کفایت میکند و اگر کسی
 مطلق نشود یا ممکن نباشد از کشتن او و تقسیم مال او جدا شدن زن او و بیگانه از آنجا
 از او ساقط نشود و هرگاه توبه کند در میان خود و خداوند و خداوند از او ساقط است
 و حقیقت صحیح و قبول است توبه او و عبادات و معاملات و معاشرت با او
 بی عیب است و بدن او پاکست و لکن حد شرعی واقعی او کفایت است
 از او ساقط نشود و در کشتن او و بر سیکردن او کفایت است دیگر بدانند زن خود را بعد از
 عده او عقد کند یا زن دیگر کرد و یا در ایام عده نیز نیستند زن خود را عقد
 کند یا نه بعضی گفته اند نمیتواند و بعضی گفته اند نمیتواند و از برای او و جمعی است
 مثل عده او و البته بشود بشود و بعضی دیگر گفته اند مطلقا توبه او قبول نمیشود در دنیا

آن در آخرت قبول است که فحله در جهنم نخواهد بود و هرگاه توبه کند در جهنم
 خواهد بود و هرگاه مرتد زن باشد چه فطریه چه یک کشتن ندارد و باید
 او را توبه داد و هرگاه توبه کرد قبل از آنکه او را در حبس نمود و او را خوراک بدهند
 و کمر بپوشند و لباس درشت بپوشانند و در اوقات نماز او را بپروانند
 و توبه بدهند هرگاه قبول توبه نمودن کرد او را بر زنش و نیز در حلیه
 تا آنکه مرد یا در حبس توبه کند نظیر بخت صحیح علی رضایت صادق علیه السلام
 و آن مرد بیاید توبه بپوشد مثل آنکه شخص یهودی مسلمان شد و بعد از آن
 پس اگر توبه کرد و عود به اسلام نمود قبل از آنکه او را کشتند و او را در دنیا
 وراثت مسلمانان نصیب نمیدادند و هرگاه دو دفعه توبه کرد و باز مرتد شد

در کتب معتبره
 مرتد از اسلام
 چه زن و چه مرد
 توبه میکند

بعضی گفته اند در دفعه سیم پادشاهت و بعضی گفته اند در دفعه چهارم و این
 احوط است و قوی برین مرتبه از کس از آنچه انکار نموده بوده و چنین هرگاه
 کسی بر پیغمبر یا یکی از ائمه العیاض با تندی برگوید چیزی بجزت صدقه طلب کند
 باید هرکس که بشود او را بکشد و دیگر مطالب و چیزهای دیگر موجب کفر شود
 انکار نمودن یکی از فروریات دین است مثل نماز و روزه و حج و جهاد و غیره
 آنچه را که خداوند واجب فرموده و باید بدانان اطاعت نمایند و بجا می آورند
 منکر شود و بجا نیاید و همچنین کتب قول دار باشد کافرات و هرگاه توبه
 کند از اهل عذاب و جرم خود بود **و دیگر** باید دانست که ایمان درجات دارد
 هرکس بقدر درجات که دارد با قدر کمال است و با لستند با فو و تقوی است

انکه

انکه چه مؤمن است و میان ایمان و اسلام عموم و خصوص است هرگاه که ایمان
 است اسلام نیز است و هرکس اسلام را دارد لازم کرده که ایمان را داشته باشد
 در تحت اسلام است **طایفه** پنج فرم است **اول** ایمان اعم است که لا اله الا الله
 محمد رسول الله بگوید و در این ایمان سنی و شیعه و منافق و فرقه های شیعه
 همه در جمله **دفعه** ایمان عام که شهادت و وحدت الهی و رسالت حضرت
 رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه و آله و انکار هرین و ولایت حضرت و آیات
 پناهی امیرالمؤمنین علیه و آله و سلم و اولاده الطیبین میباشد که آنحضرت خلیفه افضل و
 و وصی رسول خدا میباشد و در این ترتیب سنی خارج است ولی فرقه های شیعه
 مثل کبایه و زیدیه و فاطمیه و اسماعیلیه و وهابیه و ناصبیه و اثنی عشریه در ضمن طایفه

دین
 انواع و اقسام ایمان است
 که در این کتاب
 ذکر شده است

مستتر ایمان حاصل است که آثار بود حدیث خدا و رسالت حضرت ختمی مرتبت
 صلوات الله و سلامه علیه و اله و استوار دارد امام علیهم السلام را دارد
 و لکن باقی دیگر اعمیالات و اعتقادات او بر وجه کمال نیست **چهارم** ایمان
 انقض است که ایمان بجز رسول و ائمه الهی را دارد و اعتقادات و عملیات
 او بجز کمال است **پنجم** ایمان حاصل انقیاد است که ایمان همه مذکور است
 دارد و اعتقادات و عملیات او بجز اکتساب و جمیع امورات او بر وفق شیخ
 شریف است بجز کمال و اصلاح آن معیره و کفره از او سبب میزند بعبارة اخری
 عدالت و اقیه را دارد و دارای علم احادیق و صفات حسنه و خصال نبویه
 باشد و جمیع اعتقادات او جمیع است و جمیع نفس در مراتب دین داری و

بهم می رسد این قسم از ایمان که مروده یا ثابت کرد کسی پداشود از ایمان
 حاصل انقیاد است و مجرب و مطلوب خدا و رسول است و جای او در آخرت
 در برشت جنس مرتبت است خداوند ببارک و تعالی در این دوره عرمانه چنان
 بود و او با استقامت و بجزیه از خداوند بجزیم از فرشتگان برجم که او را اخری گفت
 و از راه دین بیرون میسر و او در استحقاقش جهنم گفته **دویم** در باب ایمان و است
 ان آنچه علماء اعلام منفر از سر سینه دارد **اول** ایمان علم یقین است که ایمان
 عانه باشد **دویم** مرتبه ایمان ایمان عین یقین است و این ایمان علم است که
 ایمان ایشان از کثرت احاطه و تبع در احادیق و اخبار و قیون جمله قواعد و کرم
 ان و مولفیت حاصل در کس و در سبب قهر ایمان ایشان از روی عین یقین خوب بود

ایمان عین یقین است
 و علم ان است
 که در این
 کتاب

سیم مرتبه ایمان حق الیقین است و این مرتبه ایمان از سیمین
 و اولی است در باب تفاوت و اختلاف این مرتبه است غنی عرض شود تا آنکه
 مشاکلی آتش افزونست **اول** آنکه یکی وصف آتش را بشود که کشتن علی و مرتبه
 و طبیعتش سوزاندن است ولی از اینده آهلم بودن آتش هم رسانیده این
 از رقم تعریف و علم آتش و علم الیقین میگویند **دوم** آنکه آتش را در آتش
 و روشنایی او چرخی بود رسیده و هیئت این مرتبه همین الیقین است **سیم**
 آنکه در بیان آتش رفت و ببرد و صاف تر آید و خوب آنچه بید بینه همیده است
 این مرتبه علم را برین نوع حق الیقین میگویند **فایده** از جمله طلب مشرفه ایست
 نوشته اند علما اعلام که مؤمن در جینی که کنه دیکته مؤمن نیست زیرا که روح

ایمان از او مفارقت میکند و از او دور میشود و چون از کنه فارغ شود
 روح ایمان او بر بگردد و او نظر بچیزی که در این باب وارد است **فایده** از جمله
 مطالبیکه بید معتقد بود است بکبر بید بنده خدا بوسه افضل و رحمت حضرت
 بری جل شانه نباشد و یقین داشته باشد که او می گنای از او سر برنده و از
 روی حیصفت بگشت نمود و توبه کرده خداوند گناهن او را میا مرزد و مکن کن او
 بید بر توبه و سرمد شرک و کفر رسیده باشد زیرا که خداوند ایدورا اینها مرزد
 خنچه فسروده بر من خود در عالم مجید **قال لا یعبادی الذین انتموا علی انفسهم**
لا یصلو لهم رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا فایده از حضرت مولانا
 متقیان امیر مومنان علی ابن ابی طالب علیه السلام مروی است که فرموده ایم

سیم مرتبه ایمان
 بود که کارهای آن
 گناهان است

قوت بر شتر واقع شود **اول** پشانی از گازی شایسته که خداوند راضی بود
 و او مرکب شده **عظم** بگردن از آنچه کرده بود که از روی حقیقت **پایان**
 بان افعال **سهمی** حق هر کس بر ذمه اش باشد حق او را او کند و به دیگران
 نیست و از بهر او رضایت حاصل نماید خاصه که عفت نموده و تکلیف بود
 بهر دو ماده از او رضامندی و حلیت طلب نماید **چهارم** بر عبادتی که او را
 و از او رکن شده مثل نماز و روزه و غیره قضای از آن حکم اخصیاف است
 قضای از آنجا آورد **پنجم** گوشت حرام اگر در بدن او رود باین معنی که از عدا
 حرام خورده و آن جنبی از آن است بر بیعت و جوارت و سخری و کرب و ذل
 و انزوه و روزه و پیش از انبار بریزد، گوشت حرام بریزد و از اتصال بریزد

ششم

ششم اخصیاف و شترنی که در آنجا معصیت چشیده اخصیاف بقی و برود
 رفت و عقب و در ارت و ریفت و تحمل در جوارت بر بود که غایبی آن شترنی
 بشود اینست معنی تو بر این چیز مؤلف میگوید که در جوارت او را اول بر ایمن حلقه
 و معصیت و غایبی کردد شاید در مقام نوبه و در کشت بر نیاید و در وقت نوبه
 کردن را نباید چنانچه دیده و شنیده شده چه شترنی بوده که سپید خال گناه و
 معصیت الهی نموده اند شترنی و سالم در خانه و منزل خود ترفیض فرماید هیچ
 نفس با کشتن با پرده آورده اند این معنی و این است که دیده شده از اول خوبست
 که نمک شایه نوبه کند و مویق تو بریزد باشد ایستد ایستد باین ترتیب که مذکور
 که حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده نتواند بجای آورد و نوبه اش قبول و **مفید**

در این
 دو باب
 نسبت است

درگاه احدیت نشود و این چاره باید در چشم محله باشد پس آدمی اولاً تا بماند به
 خود را از مصیبت نگاه دارد و اگر هم گناهی کرد فی الفور بگردد و دوم و سیم
 شود و توبه را تا آخر نمیدارد تا به وضیعت یا با زبری توبه کردن و ایضا و با توبه
 از دنیا برود تا **این** در حدیث وارد است **انما ازال الله بغیباً حجباً انک فی قلبه**
نکته بقیضاً و هضم قلبه و کل به ملکاً مملوده و رب بر خاسته
 میشود که خداوند قلب انسانی را خلق فرموده بشکل صورتی که در گوشه دارد
 یکی بطرف راست یکی بطرف چپ یکی در وسط و هر یک از سه گوشه یکی موی کل
 فرموده که تبه میکند قلب و جزای و جزات و معارف و حکمت را به نوار عالم
 عقل داخل در او رساند و آن نور از دایره عقل که محیط به عالم علیا است در شکل مخروط

از دایره

از دایره عقل کل ممتد اکیده شده تا آنکه مقصود نفسی شده است هر یک
 از سه گوشه قلب هر یک از این سه کلت و حال نور در فضای موسی عالم قلبی
 و در مقابل حسه یک از این سه کلت بکنت شیطان از عالم جبل توبه است
 که او حال غلبت را از دایره جبل که حیوانات بر عالم عقل و از آنجا تحت غلبت صعود
 نموده بطرف قلب بطرفی که عقل نزول نموده و افکار انسانی و خیالات او
 از جزات و جزات و فسادات و مشهورات و احاطات که هر زمانه بطرف
 و طریق است از اثر و حال نور و غلبت است در قلب انسانی که هر یک از کلت
 و شیطان را احاطت نمود و برای کرد او خاب میشود و دیگری مغلوب میشود
 و در وقت غلبه کلت نور در حال در قلب او میشود و در وقت غلبه شیطان

طقت قلب و اسبکرو و اعانت نمودن آن از روی خجالت که دارد
 و این عیب دادن مشاب و معاف خواهد شد چنانکه در کافی روایت میکند از امام
 ابن مهران که گفت من در جماعتی در نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام حاضر بودم
 و کلام کشید بعضی اجل پس حضرت فرمودند که بشناید بعضی را پروی و نمانید
 تا باریت پدید و گواه نشود و بشناید اجل را تا او بر پوزیزند و بعضی است که فرمودند
 سماعه بسگوید که من عرض کردم های تو سقم نمی شناسیم اینها را که شناسانید
 یا پس حضرت فرمودند بر رستم که خداوند تبارک و تعالی خلقش برود و عقل را اول
 خلق بود از روحانی که از طرف راست عرشند که او را خلق فرمود از نور خود
 یعنی نور که شخص خودش بود پس فرمود که اقبل یعنی رو به او پس رو آورد بعد فرمود

کتاب

اقبول یعنی روگردان روگردانند پس ندای تبارک و تعالی که ای عقل خلق کرده
 من ترا خلق بزرگ و گرامی تر دهم از پنج مخلوقات خود پس بعد از آن اجل را
 بهین نامیکه بعضی فرموده بود اجل اعانت کرد پس خداوند فرمود بجهل که
 بگر تو دی و بگر و بر زیدی پس در نمود او را از رحمت و اسعه خود از این معلوم شود
 که بگر نمودن و دانشی حق تعالی را نمودن اوست از ذلیل است یا دستویب
 و حیم بگرداند لهذا بواهمه بین فرزند برداری و اطاعت نمودن خداوند
 که عقل بود خداوند او را عزیز و محترم قرار داد و در رکعت بدن آن فی حاکم قرار فرمود
 که آنچه فریاد و اجازت دهد به اطاعت او را نمود و بعضاً حکم او را عقل بود
 چنانچه فرموده اند کلام حکم بالبعث حکم بالشرع یعنی هر چه را عقل حکم کند شرع

حکم میکند چنان طلب بزرگ است و این غرضت و این اعتبار که خداوند در او
 قدر فرموده و بنده گان را تسلیم و منقادش نموده و بر کس در اعطاشش از ارباب
 سبحان نخواهد بود همه از جهت فرمان برداریش بود که اطاعت پروردگار عظیمتر
 نمودن و خویشتن را در انصاری در بنا جانش عرض میکند خداوند اگر کس را عقل
 دادی چه ندادی و هر کس را عقل دادی چه دادی *و سوره الفجر*
 کسی که بخوابد در مقام اعانت و بندگی براید است که در اول تکلیف بزرگی بگردد
 خود رسالت علیه تجلیه تعلیم و آموزش است اول فروع از جهت حق علم جامع از لفظ اسلام
 زبان خویش باشد تحصیل نموده در دست داشته باشد در دست دینی ایستاد
 کارش نسیب این باشد که سالی در سینه خود را از نماز در دوره حسن زد کوه و چ و غیره

آنچه از امور فروع به دلیل سپارد از روی تعلیم روس مسائل از اضبط این
 و بعد از آن بر جمع نماید بچگونگی نمودن و آموزش و در دست نمودن اصول این
 و معرفت بلند و معاد و صفات آنرا آنچه را که او آن داده اند و تکلیف تکلیف بر آنست
 که در مقام شناسائی از روی کتب اخبار از علماء متقدمین که اصول این نوشته
 سیرت یا بعضی اینک مطلق است باور و بتواند خودش اجتهاد نماید زیرا که اصول
 دین از روی تعلیم نیست به خود در مقام فهم و فهم براید و کلمات قرم را برسد
 از جهت کوفه استیجاب جهت اجتهادش در جهانبندی بود زیرا که غالب در
 قطع شده اند همین آباء و اجداد که دارند پروا در شناسائی مسلمانان در آنها بوده
 دیده که بظاهر صورت نماز را میسازد و در دوره بگردد و در ظرفیت اینها گفته

بند و در دست
 تعلیمت
 است

بگوید لا اله الا الله انبیا هم گفته اند گوید محمد رسول الله انبیا هم گفته اند بگویند
 علی و علی الله انبیا هم گفته اند این خدای چه محمدی چه علی چه امیرش و شتاب
 نماند تا بر این تکلیف بنا نیست بهین ظاهر الفاظ و کلمات این کلمات و معنی نماید
 بید خود در مقام معرفت برانید و اجتناب در اصول دین و مذنب برانید و عقاب
 خود را محکم نماید که اگر یکی از خارج مذنب از اینها سوال نماید دلیل بر بودن صانع
 چه داری بگوید دلیل بر سالت حضرت ختمی برمت و اولایت حضرت امیرالمؤمنین
 چه داری بگوید آقا سر بران نماید **و در حق** بعد از اینها اعتقاد است خود را محکم نموده برودند
 بتدبیر اخلاق حسنه آنچه در شرح بنور رسیده که سخن است از ادب در رسوم و
 از قبل وجود و نماز و تقوی و بر والین و خوش زبانی و خوش سلسله و خلق عباد و غیره

تمام رعایت کند و **دیگر** این صفات در اول شیخانیت از کل واحد و کسبیه
 عداوت و سایر اخلاص ففایه که خدا و رسول از انبیا هم است از خود دور کند
انجمن صفاتی که باید سلك راه طریقت و حقیقت و برقیعت و طالب
 حقیق بید عمل آورد و این طریقت قطب دایره حقیقت بر عطا الله بن جداتی این خبر
 مصنفین کتاب که تراب تمام سالکین است و اولاد و اخوان و اصحاب خود
 وصیت نموده و اینکه فرموده که باید بر طریقت نماید و معمول دارند زبان بیما
 تا برادران ایمانی هم سلك سبب شد بران رویه عمل نماید و آن صفات است
اول طلب نمودن خیر دنیا و آخرت **دوم** ایمان بخدا و رسول و انبیا و اهل بیت
سیم امیدواری جزست خداوندی و با یوسس بودن از فضل و رحمت پروردگار

اینها
 در حدیث
 آمده است
 که هر
 کس اینها
 را بخواند
 از هر
 دره
 نجات
 یابد

رضا برادر خسته و در قبضا و تصدیر از زهر صلاح و مصلحت او را دانسته
 شکر نمودن او را و در نعمتهای الهی **دیگر** توکل نمودن بخدمت سبحانی
 رفت و عزیزی نمودن بخلق خدا **دیگر** تحصیل علم و دانش و شکر نمودن
 عفت و عصمت و زهد و پرهیز **دیگر** رفق و مدارا با برادران و بی نمودن
 خوف و خجسته از خدا و داشتن **دیگر** تواضع و فروشی با علما و مجتهدین
 علم و حاصله و صبر از غایبانت کردن **دیگر** صمت و سکوت که حرفی نبود
 انصاف و بجز وسط رفتار نمودن **دیگر** عفو و اغماض و برداشتن از گناه
 مردمان و احسان بر مردم و افرای خود **دیگر** شاکست کردن و در امور بزرگ
 اصرار و اتمام و ایتان در جدایت **دیگر** تفرقه خستیدن بجز و کمال نمودن

در این باب

بر والدین نمودن و احسان بنسب **دیگر** راحت خوردن در طاعت و استغفار
 امیر معروف و نهی مسکوت نمودن **دیگر** از گناهان و سب بر معاصی چنان نمودن
 در شبها و سحر و سحر مبارک نمودن **دیگر** علی الدوام در ذکر و استغفار نمودن
 دعا در حق برادران و بی نمودن **دیگر** حرص و اهل درآمد و سب نمودن
 و اہتمام تمام در امر خیر نمودن **دیگر** بد دوستی خدا معاشرت نمودن
 و بد دشمنان خدا دوری نمودن **دیگر** بگرومانعت را از خود دور نمودن
 جود و سخا و سخا و سخا را پند نمودن **دیگر** خوش رویی چنان خدا و برادران نمودن
 دارای امانت و اسرار نمودن **دیگر** عفو وین و شکر بیت را نمودن
 اکرام ضیف و احسان نمودن **دیگر** و از فقر او جمل حق و قبول نمودن

در این باب
 در این باب
 در این باب

صفات زین را که به ساکت راه و طالب حق اجتناب از ایشانست
 اجتناب نمودن از ذکر زنا **دیگر** بخل حسد و عدوت با مردم نمودن
 سنگاری و دشمنی مردم کردن **دیگر** سنگ دل و سخت روی نمودن
 سخن بر زبان جاری کردن **دیگر** مردم بطور ترش زور قضا نمودن
 در اهل و عیال چسبیدن نمودن **دیگر** تصنیع حقوق مردم ذی حق نمودن
 قطع صلح رحم و اوفای خود نمودن **دیگر** رعیت بیوی و محسوس خرد نمودن
 در مجلس مردم نامناسب نرفتن **دیگر** و مجالست با شراره اهل نمودن
 در مقام مقام و غایبی مردم نرفتن **دیگر** در مقام استمال و پرده در رفتن
 در جلد و کسبه و قدر جلی برآوردن **دیگر** و کار را بر مردم سخت و دشوار نمودن

خود

نیز
بها

خود را نزد مردم متکبر جلوه نمودن **دیگر** و از مسجد و جماعت غافل نمودن
 بهر بنیکان خدا تناول و کشیدن **دیگر** سینه خود را بپنجه صده در نمودن
 مسامحه در طاعات و عبادت نمودن **دیگر** حق و احسان ذی حق ضایع نمودن
 در مقام عجب جویی مردم برآوردن **دیگر** اضعاف صلوة و صوم نمودن
 تجوی در معاصی و منیبات نشستن **دیگر** گفتن امرار و معاشرت نمودن
 روانت را با صاحب اهل آن نمودن **دیگر** و با مردمان بزرگ غریب نرفتن نمودن
 تصنیع حقوق والدین خود نکردن **دیگر** و از روی قهر و غلبه نماندگان نمودن
 والدین را از خود غضبیده نمودن **دیگر** مشورت با مردم اهل نمودن
 امر اجرت را با مردم با مقدم نشستن **دیگر** بار اهلان ذی حق نمودن

تصنیع حقوق
 والدین
 خود نکردن

ان تجلد نصيحي كرموم والدار بزمي بل بر وسلك نوشته كه در حبيب كرم
 عايبه به است بنده به معمول دارو مرض سلامتي وجود مبارك حضرت اجل عالي كه بن
 توفيق نوشتم بهم از توفيق وجود مبارك است كه بعضي به پسنده و بدان عمل بايد است
 اذا اراد الصفران يعم على طريق الاخرة امانا ويغير مجارا فانك الدنيا سياتي
 قبله هذا الكلام كله جلا ويترط مع جميع ذلك الخلوص فانه اصل العبودية
 ومبدأ الخدمة والطاعة اكل الحلال وترك الحلال وصحة الاعتقاد والصدق
 واستعداد الموت واستعداد الفوت والنظر في امره قبل حلوله وخط
 اللسان عن الانسان وغيره والاستغفال بعبوديته وغيره وهو غطه
 نفسه عن غيره وبغض الدنيا وباطن المحبة لله تعالى وترك الدنيا

لمن فيها وكفمان الحلال وترك القاتل وترك ما لا يعنيه في جميع الاحوال
 والذخا لعله السليين وكان مصابيه واطها ومعاييه وتسلل الا
 الى النفس في كل يوم جديد والزاهما الى خطه وغيبها من عند البقا
 والنظر الى الخلق بعين الشفقة والرحمة والى ارباب الدنيا بالعبور
 لا بالانكار وبدل الصيحة وترك الفضيحة وكظم الغيظ وسكيز
 الغضب عند المقدرة عن الصديق والعدو والافحارم الله
 وقطع التطوع عمله والتفويض الى من يعمل له والندم على الفلا
 وتهذيب الاخلاق وتبديل الامثال ومدارة الناس بالصبر
 على ترك اللذات والشهوات وترك الفتح في الاحياء والاولا

در باب
 ترك
 الشهوات
 و
 ترك
 الدنيا

ومخالفة الفقر والشيطان في الهوايف زينة الحياة الدنيا الظاهر والمنا
 والصبر على الشدائد طرفة الله تعالى واستواء الملح والذم والفرح والغم والشد
 القسر والقلب عند البوع والبر والجر والبرود والحرق في السفر والحضر وحسد
 فانه ربة مصانف الانسان والاجتناب عن الذنب وجرى اللسان بالصحة
 والصواب والحق في الاستقامة بذكر واحوال يوم القيمة والنظر البالغ
 في العزاة والقوت والطق بالحرم والسكوت والفتاحة بما رزق الله تعالى
 والقيام بما امر الله تعالى وتعود النفس بالليل من الاكل وتعود اللسان بكثير
 من الذكر ومحاسبة العزم الابام في كل يوم وساعة واغتيا الحول وترك
 الشهوة والامتناع عن الخلاب والافتقار عنهم وترك التدبير والرضا

بسمه

بالقدير وصلوة الاستخارة في كل حركة وسكون ولزوم البيت واغتيا ر
 وذكر الموت وهم الموت والعطف عن السؤال لامع القرة ودر لا حظوا النفس
 وانقيا وككام الشرح وطرح جميع الخلابو بالخجاة من النار وتوكل بحكايان الدنيا
 وانباتها وسيرة ملوكها وعادة جودها وحفظها وافتات الصلوة من اولها
 ومداومة الوضوء والفحارة واستماع كلام الشيخ بالحمة وكلام الجها بالخير
 وحضرة النفس وقظيم الشرح وترك الاحتلا من اهل الدنيا والاقبال عن الطاعة
 والبكاء على الذنوب وترك الدنيا والزهد في الخلق والاقبال على الآخرة وتقلو
 الليل وبكائه لسيده وصوم الدنيا واطار الآخرة والاستمنا عن الطاعة والواجب
 مع العمل والخوف من الاجل والقيام بين يدي الله والسكوت عن غير طلبه

در بیان
 نسبت و سبب
 کلام در بیان
 نسبت و سبب



۲۲۹۱





